گفتار مدیران اسلام

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان


بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار مدیران اسلام

نویسنده:

www.modiryar.com

ناشر چاپی:

www.modiryar.com

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

گفتار مدیران اسلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: گفتار مدیران اسلام/ www.modiryar.com
ناشر: www.modiryar.com
مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه , رایانه
موضوع:مدیریت - اسلام

تواضع – نشستن در پایین مجلس نقل از امام عسکری علیه السلام

به پائین نشینی در مجلس رضایت دهد ،خدا و فرشتگان پیوسته بر او رحمت فرستند تا بر خیزد....امام حسن عسکری (ع)

گلی از باغ رضا

امـام رضـا (ع):دوست هر کس عقـل او و دشـمنش نـادانی اوست. The friends of a man is his intellect and his enemy is his ignorance

خودشناسی

امام رضا(ع):بالاترین درجه خـــرد خود شناسی است.

Imam Reza(A.S):The Highest Degres Of Wisdom Is Self-Cognition

آزاده

برای همه ...اگـر دین ندارید لااقل آزاده بــاشید...امام حسیــن (ع) If You Are Ungodly, So Be Noble...I m a m H o s s e i n .AS

قدر و منزلت

امام رضا (ع):کسی که قدر و منزلت خود را بشناسد هلاک نمی شود. I m a m R e z a .as.He Who Recognises His Own Worth And Positions Is Not Ruined.

زیردست

نقل قول مـدیریتی؛حضـرت محمـد(ص) می فرماینـد؛هر کس به زیر دست خود رحم نکنـد، خداونـد بهشت را بر او حرام کند.نهج الفصـاحه، ترجمـه علی شـیروانی، ص ۵۲ Holy Mohammed (P.U.H):If someone doesn't pity to his

.inferios, God would not assigned him for paradise

بهترین آداب مدیران

بـهـتـرین آداب مـدیـرانآن چه همه ی مدیران باید بدانند:پیامبر اعظم(ص): بهترین کارها سه چیز است: تواضع به هنگام دولت، عفو به هنگام قدرت، بخشش بدون منت. The best manners of managersHolly Mohammed(P.U.H): The best manners are three things: Humility during wealth, forgiveness during power, excuse .without oblige

تلاش

تفکری کـه بایـد در سازمـان هـا حـاکم گردد":برای آدمی جز حاصـل کوشـش او پاداشـی نیسـت..."سـوره نجـم، آیـه ۳۹ For all:Surah Najm, verse ۳۹: Best reward for men is effort.

مزد کارگر

توصیه ی مدیریتی؛رسول اکرم (ص): مزد کارگر را پیش از آن که عرقش خشک شود بپردازید. Managerial order:Holly .Mohammed(P.U.H): Pay salary of a worker before his perspiration would be dried

بهتر از عبادت

نقل قولی برای مـدیران:علم از عبادت بهتر است، و اساس دین ترس از خداست...رسول اکرم (ص) FOR MANAGERS:Holy .Mohammed(P.U.H): Knowledge is better than worship and base of religion is fear of God

کار کنید

نقل قول مدیریتی...The managerial orderکار کنیـد، زیرا هر کسـی آنچه را برای آن ساخته شـده بدست می آورد.رسول اکرم (ص) Holy Mohammesd(P.U.H): WORK HARD! Every person obtains all that he is made .for them

رشوه

نگـاه مـدیرانه؛ موضـوع: فسـاد اداری؛رشـوه دهنـده و رشـوه گیرنـده هر دو در آتشـند...رسـول اکرم (ص) Holy .Mohammesd(P.U.H): Both bribe-taker and bribe-giver are in the hill

انزار مومنین برای به فردا انداختن کارها خود – پیامبر اکرم

ختن کارهاقابل توجه در مـدیریت زمان:به فردا انـداختن کارهـا؛به فردا انـداختن کارها، شـعار شیطان است که آن را در دل مؤمنان افکنـدپیامبر رحمت(ص) Delayed work at tomorrow:Holy Mohammesd(P.U.H):Delayed work at

.tomorrow is evil"s motto that he throws is into believer"s heart

نیرومند

توصیه ای برای مدیران؛نیرومند آن است که بر خویشتن مسلط شود...رسول رحمت (ص) For managers:Holy Mohammed(P.U.H): Every person who rules over himself, so he is powerful surely.

حکمت

مدیریت اسلامی؛پیامبر اکرم(ص):حکمت گمشده ی مؤمن است. Holy Mohammed(P.U.H): Wisdom is a key for a believer

مسئولیت پذیری

حضرت محمد(ص): هر آنکس آنچه را گرفته به عهده دارد، تا آنرا ادا کند.نهج الفصاحه، ترجمه شیروانی ص ۳۰۰
.Holy Mohammed(P.U.H): Every person is undertaken by something until he satisfies it

خوار شمردن

گفتار مدیر اسلامی؛ خوارترین مردم کسی است که مردم را خوار شمارد... رسول اکرم (ص)نهج الفصاحه، ترجمه شیروانی، ص ۴۹
.Holy Mohammed(P.U.H): more make despised, more become despised

گذشت

مدیریت رفتار؛گذشت پسندیده آنست که باسرزنش وملامت همراه نباشد.گفتار مدیر اسلام: امام رضا (ع –) چهل حدیث ص ۱۲۰
.Imam Reza(as): Remission is good when not accompanied blame

امین

گفتار مدیر اسلامی؛ امین به تو خیانت نکرد بلکه تو خائن را امین دانستی.امام رضا(ع)....، بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۳۵
Imam reaz.as The honest man has not betrayed you,but consider the betrayer as the honest one.

خاموشی

امام رضا(ع):خاموشی دری ازدرهای حکمت است.تحت العقول،ص ۵۲۳ Imam reaz.as. Silence is one of the gates to wisdom.

تواضع

گفتار مدیریتی؛ با تواضع راه برو و صدایت را پایین بیاور..سوره لقمان، آیه۱۹
.Surah Loghman,verse۱۹: walk humbly and lower your voice

حکمت رضوی

گردآوری: هاشم دهقان پور فراشاه ۱ ـ مِن اَخلاقِ الاَنبیاء التَّنَظُّفنظافت موجب پاکی جسم است نظافت مایه آرام جان استامام هشتمین فرمود با خلق نظافت شیوه پیغمبران است۲ ـ صاحِبُ النّعمَةِ یَجِبُ ان یُوَسِّعَ عَلی عِیالِهِتوانگر را بوَد واجب که بخشد زن و فرزند را از مال دنیادهد وسعت به امر زندگانی به شکر نعمت حیّ توانا۳ ـ مَن لَم یَشکُرِ المُنعِمَ مِن المَخلوقین لَم یَشکُرِ اللهَ عزّوجلّشنیده ام که علی بن موسی کاظم خدیو طوس، بفرمود نکته ای زیباکسی که نیکویی خلق را نداشت سپاس نکرده است سپاس خدای بی همتا۴ ـ الایمانُ اداءُ الفرائضِ و اجتِنابُ المَحارِمفرمود رضا امام هشتم: انجام فرائض است ایمانـدوری ز محرّمات و زشتی پرهیز ز ناصواب و عصیان۵ ـ لَم یَخُنکَ الاَمین، وَ لکِن ائتَمَنتَ الخائِنَکسی که بیم ندارد ز کردگار علیم ورا به خدمت خلق خدا مکن تعیینامین نکرده خیانت، تو از ره غفلت امین شمرده خیانت شعار بدآیین۶ ـ الصَّمتُ بابٌ مِن ابوابِ الحِکمةزبان تو گر تحت فرمان نباشد خموشی گزین، تا نیفتی به ذلّتعلی بن موسی الرضا راست پندی : سکوت است بابی ز ابواب حکمت۷ ـ الاَخُ الاَکبرُ بِمنزِلةِ الاَبرادر چو دانا و شد و آزموده ورا با پدر می شمارش برابربگفتا امام بحق، نور مطلق به جای پدر هست، مهتر برادر۸ ـ صدیقُ کُلِّ امْرِءٍ عَقلُهُ و عَدُوُّه جهلُهُبوَد نزدیک نادان بوَد تار گیتی ز دانش بکن گیتی تار روشنبفرمود فرزند موسی بن جعفر: تو را عقل یار است و جهل است دشمن۹ ـ التَّوَدُّدُ الی النّاسِ نِصْفُ العَقلِهمیشه در پی تیمار بینوایان باش کمک به خلق، ز کردار خالق احد استامام راست در این رهگذر، کلامی نغز: که در معاشرت خلق، نیمی از خرد است ۱۰ ـ التَوَکُّلُ اَن لاتَخافَ اَحداً اِلاّ اللهَبزن بر لطف حق دست توکل که لطف ایزدی باشد تو را بستوکل آن بوَد کاندر دو عالم به غیر حق نترسی از دگر کس۱۱ ـ اَفْضَلُ ما توصَلُ به الرَّحِم کفُّ الاَذی عَنْهافرمود رضا ولیّ مطلق گنجینه علم و فضل و احسانبهتر صله رحم به گیتی است خودداری از گزند ایشان۱۲ ـ اَحسَنُ النّاسِ مَعاشاً مَن حَسُنَ معاشُ غیرِهِ فی معاشِهِبهترین رهرو به راه زندگی است آن که همچون شمع روشنگر بوَدمردمان در پرتوش راحت زیند زندگی در خدمتش بهتر بوَد۱۳ ـ العَقلُ حِباءٌ مِنَ اللهِ و الادَبُ کُلْفَةٌرضا سبط پاک رسول امین که نتوان سر از خدمتش تافتنبگفتا: خرد بخشش ایزدی است ادب را به کوشش توان یافتن۱۴ ـ لَیسَ لِبَخیلٍ راحةٌ و لا ـ لِحَسودٍ لَذَّةٌبخل رنج است و حسادت محنت است از ولیّ آموز درس عبرتی راحتی در بخل نتوان یافتن در حسد هرگز نیابی لذّتی ۱۵ ـ مَا الْتَقَتْ فِئَتانِ قَطُّ اِلاّ نُصِرَ اَعظَمُهُما عَفواًعفو آیین بزرگان باشد بخشش آیینه دوراندیش استدو گروهی که به جنگند و ستیز نصرت آن راست که عفوش بیش است۱۶ ـ عَونُکَ لِلضَّعیفِ اَفضَلُ مِنَ الصَدَقَةِسخنی دارم از امام همام که مفید است بهر هر طبقهدستگیری ز ناتوان و ضعیف به یقین، بهتر است از صدقه۱۷ ـ المُؤمِن اِذا اَحسَنَ استَبشَرَ وَ اذا اَساءَ استَغفَرَگر ز بخت بد به کس بد کرده ای هان، مشو نومید از درگاه ربّمؤمن ار نیکی کند شادان شود ور کند بد، می کند بخشش طلب۱۸ ـ المُسلِمُ الّذی سَلِمَ المُسلِمون مِن لِسانه وَ یَدهشنو پند فرزند موسی بن جعفر امام بحق، ماه برج امامتکسی هست مُسلم که باشند مردم ز دست و زبانش به امن و سلامت۱۹ ـ لَیسَ مِنّا مَن لَم یأمَن جارُهُ بَوائِقَهبه همسایه نیکی کن ای نیکمرد که همسایه را بر تو حقها بوَداز آن کس که همسایه ایمن نبُود بفرمود مولا: نه از ما بوَد ۲۰ ـ التواضُعُ ان تُعطی النّاس مِن نَفسِکَ ما تُحبّ ان یُعطوکَ مِثلَهچنان سر کن ای دوست با نیک و بد که باشد ز تو نیک و بد در امانتواضع چنان کن به خلق خدای

که خواهی کند خلق با تو چنان۲۱ ـ مِن علاماتِ الفقیهِ الحُکم و العِلم و الصَّمتبصیر باش به احکام دین حق که خدای از آن فقیه که دانا به حکم اوست رضاستنشانه های فقاهت به نزد پیر خرد قضاوت بحق و دانش و سکوت بجاست۲۲ ـ الصَّفح الجمیلُ العفوُ مِن غیرِ عِتابعفو چون کرده ای خطاب مکن کار بی جا و ناصواب مکنوه چه نیکوست، عفو بی منّت عفو کردی اگر، عتاب مکن۲۳ ـ لایَأبَی الکرامَةَ الاّ الحِمارَبشنو کلام نغز فرزند پیمبر گفتار او روشنگر شبهای تار استجز مردم احمق نتابد رخ ز احسان هر کس کند احسان مردم ردّ، حمار است۲۴ ـ السّخی ّ یأکُل مِن طَعامِ الناس لِیأکُلوا مِن طَعامِهسخی می خورد نان ز خوان کسان که مردم به رغبت ز خوانش خورندبخیـل از سـر بخل نان کسی نیارد خورد تا که نانش خورند۲۵ ـ السّخی ٌ قریبٌ مِن اللهِ، قریبٌ مِن الجنّهٔ، قریبٌ مِن الناسِسخاوتمند هرگز نیست تنها که تنهایی نصیب دیگران استسخی باشد قریب رحمت حق به نزدیک بهشت و مردمان است۲۶ ـ صدیقُ الجاهِلِ فی التَّعَبه نادان مکن دوستی ، چون تو را گدازد ز کزدار خود روز و شببگفتا علی بن موسی الرضا رفاقت به نادان غم است و تعب۲۷ ـ اَفضَلُ العَقلِ معرفَةُ الاِنسانِ بِربّهز خاطر مبر شکر یزدان پاک که شکر نعَم نعمت افزون کندبهین دانش ای دوست، آن دانشی است که ات رهبری سوی بی چون کند

مدیریت از دیدگاه امام رضا

(ع)

پدیدآورنده: غلامرضا گلی زواره

ضرورت مدیریت: مطالعه در تاریخ زندگی بشر و روابط اجتماعی، ضرورت این اصل را به اثبات می رساند و مؤید این واقعیت است که اصل مدیریت لازمه هر جامعه می باشد و هرکجا افرادی جمع شده اند تا زندگی خویش را بر اساس همکاری و تعاون تکمیل کنند نیاز به مدیر در رأس برنامه های آنان قرار گرفته است و این ویژگی محور و موضوع حرکت ها و تلاش های آنان بوده است، فضل بن شاذان نیشابوری می گوید درباره ضرورت مدیریت از امام رضا(ع) شنیدم که فرمود:انّا لانجد فرقهٔ من الفرق و لاملّهٔ من الملل بقوا و عاشوا الّا بقیّم و رئیس لما لابدّ لهم منه فی الامر الدین و الدنیا؛(۳) به درستی که ما در بررسی احوال بشر هیچ گروه و فرقه ای را نمی یابیم که در زندگی موفق و پایدار باشد مگر بوجود سرپرستی که امور مادی و معنوی (دین و دنیای) آنان را مدیریت نماید، هیچ مکتبی به این روشنی اهمیت مدیریت و رهبری را بیان نکرده که سعادت و پایداری یک ملت را در زندگی دنیوی و امور دینی مرهون آن بداند.آن حضرت در جای دیگر در سخنی جالب، والی مسلمین و مدیر امت مسلمان را به ستون خیمه تشبیه کرد و فرموده اند: اما علمت انّ والی المسلمین مثل العمود فی وسط الفسطاط من اراده اخذه؛(۴) آیا نمی دانی که والی مسلمانان همچون ستون میان خیمه است (که اولاً تمام بار سقف بر روی آن استوار است و ثانیاً مانند نقطه مرکزی دایره شعاعش نسبت به همه جوانب یکسان است) به طوری که هر کس در هر زمان و از هر طرف که اراده کند به او دسترسی خواهد داشت.امام اگرچه شرط غلبه بر مشکلات را توفیق الهی می داند ولی تأکید می نماید این باور کفایت نمی کند و باید مدیر برای حلّ دشواری ها تلاش کند:من سأل التوفیق و لم یجتهد فقد استهزء بنفسه؛(۵) کسی که توفیق از خداوند بخواهد ولی کوشش نکند(که برناهمواری ها غلبه یابد) خود را مورد استهزاء قرار داده است.مشروعیّت مدیردر بینش شیعه ضرورت مدیریت را باید در اصل استوار امامت جستجو کرد، البته منظور این نیست که این موضوع مهم را در سطح یک مدیریت اجتماعی و سیاسی پایین آوریم، بلکه رهبری امام خیلی والاتر از مسایل اجرایی، اداری و اجتماعی است، اما شجره طیّبه امامت که ریشه در وحی دارد و از نور نبوت تغذیه می گردد و از جویبارهای عصمت استفاده می کند، شاخه های سرسبز، نشاط آور و فرح انگیز خود را بر جامعه بشری می افکند و مدیریت یکی از شاخه های این درخت شکوهمند، تناور و با صلابت است.مدیریت را اگر این گونه ارتقا دهیم و با امامت

مرتبط نمائیم، عوارض و آفاتش کاسته می گردد، حضرت امام رضا(ع) امامت را اساساسلام حیات بخش می دانـد: انّ الامامهٔ اسّ الاسلام النامی.(۶) مشروعیت مدیریت در جامعه به این دلیل است که با امامت پیوند دارد و هرگاه این ارتباط قطع شود تمام حرکت هـا و خواص خود را از دست می دهـد.حضرت امام رضا(ع) در این باره فرموده انـد:«بوسیله امام نماز و زکوهٔ، روزه، حـج و جهاد تمام و خراج و صـدقات افزون و حدود و احکام اجرا، مرزها و مناطق حفظ می گردد.»(۷) اگر کسی از این ویژگی محروم باشد نه تنهـا اعمـالش نـاقص می باشـد بلکه خود از حوزه اسلام خـارج است هرچنـد بـا نـام مسلمان در جـامعه اسـلامی باشـد زیرا پیـامبر اکرم(ص) فرموده اند: کسی که بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.(۸)حضرت امام رضا(ع) در تفسیر آیه «والسماء رفعها و وضع المیزان»(۹) فرمـوده انـد: میزان امیرالمؤمنین است، خـدا او را برای مردم امـام (معین) کرده است، پرسیده شـد: الّا تطغوا فی المیزان (در میزان سرکشی نکنید)یعنی چه؟ امام فرمود: امام را نافرمانی نکنید، گفته شد: «اقیموا الوزن بالقسط» به چه معناست، امام گفتند: امام را به دادگری برپا دارید (پیروی و یاری کنید) پرسیده شد: ولاتخسروا المیزان یعنی چه امام پاسخ دادند: در حقوق امام کمی و کاستی روا مداریـد.(۱۰) در این حـدیث میزان و وزن که در کلام وحی آمـده به امام تفسیر گردیـده است در برخی آیات میزان در کنار کتاب قرار گرفته است.(۱۱)از آن جا که «وزن» در کتب لغت شـناختاندازه هر چیز است، مراعات حد تعادل و اعتدال و عدالت از عبارت اقیموا الوزن بالقسطبدست می آید و این نکات رعایت عدالت را در تمام اقوال و افعال انسان ثابت می کند(۱۲) و عـدل یعنی چیزی را در جـای خود قرار دادن چنـانچه حضـرت علی(ع) فرموده انـد: العـدل یضع الامور مواضـعها.(۱۳)امیر مؤمنان عـدل را پایه ای دانسـته اند که اسـتواری جهان به آن وابسـته است و عدالت را مایه پایداری مردمان معرفی کرده اند(۱۴) پس عدل محور ضـابطه تشـکیل جامعه انسانی و سـبب اسـتواری زنـدگی جوامع است و هم در نظام هستی و تکوین و هم در نظام تشـریع این مشـخصه مشاهده می گردد و این خود می تواند روشـنگر مفهوم سخن امام رضا(ع) باشد که چهره امام را به عنوان میزان در خلقت و جامعه تبیین کرده انـد.(۱۵)آن حضـرت فرموده اند: اسـتعمال العدل و الاحسان موذن بدوام النعمهٔ...؛(۱۶) به کار بسـتن دادگری و نیکوکـاری، عامل پایـداری نعمت هاست.مـدیر و میزانحضـرت امام رضا(ع) می فرماینـد: از جمله (دلیل های پیروی از ولیّ امر) این است که هیچ کدام از فرقه ها و ملت ها دیده نمی شوند که جز به داشـتن سـرپرست و رئیسـی که به دین و دنیایشان رسیدگی کند، بـاقی مانـده باشـند. پس در حکمت حکیم روانیست که مردم را از چیزی که نـاگزیر بایـد داشـته باشـند و دوام و قوامشان جز به آن میسّر نیست محروم سازد.کسـی که به راهنمایی او با دشـمنان خود می جنگند و غنائم را تقسیم می کنند و او نماز جمعه و جماعت آنان را برپا می دارد و از تعدّی ستمگران بر دیگران جلوگیری می کند، دیگر این که چون آفریدگان بر حدّ محدودی قرار گرفته و فرمان یافته اند که از این حد در نگذرند تا کارشان تباه نشود، این کار جز به آن میسر نمی شود که برایشان امینی بگمارند، تا آنان را از تجـاوز از حـدّ و درآمـدن به ناحیه ای که برای ایشان ایجاد خطر کنـد باز دارد.(۱۷)آری امـام میزان و معیار پیاده کردن حق و عـدل است، پس امین اموال اشـخاص و اعراض و نفوس است و چون بر کلّ مسایل اجتماعی و اقتصادی، مبادلات، بازار، کارگاهها و مزارع نیـک نظارت می کنـد تا سـتم و بیـدادی رخ ندهـد و غصب، بهره کشـی، احتکار، گران فروشـی، رباخواری و غبن و دیگر اسباب باطـل پیش نیایـد.در این حـدیث حضـرت امـام رضـا(ع) معیار و میزان بودن امام و حاکم اسـلامی را بطور کلّی برای تمامی بخش های جامعه در امور دینی و دنیایی بیان می کنند، یعنی ضـمن آن که مرز دیانت، حدودش، شـیوه پیاده کردن آن، توسط امام مشـخص می گردد، امـور دنیـوی را بـا برنـامه ریزی، ارائـه ضوابـط عـدل و حـق سامـان می بخشـد و سـعادت همگـان را فراهم می سـازد.چون امام معیارهای درست جمع گرایی، زنـدگی اجتماعی و عوامل اسـتواری جامعه را به مردم می آموزد و آن ها را در متن جامعه عملی می سازد، مردمان را در جامعه ای فداکار، صمیمی و قانون شناس و دادور بار می آورد و آنان را از خودخواهی، سلطه جویی، سودجویی، سـتم پیشـگی و تجاوزکـاری که از عوامـل پراکنـدگی،سـستی و تزلزل در جـامعه است بـاز می دارد.(۱۸)روابط ظالمـانه ای که موجب پیـدایش حسّ بـدبینی، کینه توزی ها، تضادها و رقابت های ناسالم است با حضور امام که میزان عـدل اسـت

برچیده می شود به همین دلیل امام رضا(ع) می فرمایند: ما سرپرست مؤمنان هستیم که به سود آنان حکم می کنیم و حقوقشان را از ستمگران می ستانیم.(۱۹)پس بیشترین بخش در فلسفه سیاسی که هشتمین فروغ امامت ترسیم می کند و قلمرو مسؤولیت مدیران و کارگزاران نظام اسلامی را ترسیم می کند به برقراری عدالت اجتماعی و سامان بخشیدن به مسایل اقتصادی، رفع ستم و استضعاف اقتصادی اختصاص دارد.حتی در حدیثی پرداخت بدهی افرادی که از پرداخت آن ناتوان هستند از وظایف کارگزار شمرده شده است: مردی از امام رضا(ع) پرسید: فدایت شوم، خدای متعال می گوید: فنظرة الی میسرة(پس مهلت داده می شود تا گشایشی پدید آید) منظور از این مهلت دادن(نظره) چه می باشد، آیا حدّ و تعریفی دارد که معلوم گردد به آن کس که در عسرت است تا چه اندازه باید مهلت دهند در صورتی که مال مردی را گرفته و خرج خانواده خود کرده و او را محصولی نمی باشد که منتظر رسیدن آن باشد وطلبی ندارد که چشم به راه دریافت آن بنشیند و اموالی در جایی ندارد که انتظار رسیدن آن را بکشد؟ امام در پاسخ فرمودند:آری چندان مهلت می دهند تا خبر آن به امام برسد و امام به جایش طلب وی را از سهم بدهکاران (که درزکات هست) می پردازد، به شرط آن که مال وام گرفته را در مسیر معصیت و خلاف خرج ننموده باشد.(۲۰)مدیر و کارکنان و نیروی انسانیمدیر غالب طرح ها و برنامه های مدیریت را از طریق همکاران اجرایی می کند و در واقع تمام افرادی که در سازمان ها، نهادها و تشکیلات دولتی مشغول کارند کارگزاران مدیرند و بازو و عاملی برای وی می باشند، در فرهنگ اسلامی نقش همراهان و یاران در ترویج و گسترش اندیشه های الهی از موقعیتی ویژه برخوردار است، مدیری که به اخلاص، کمال خواهی، دل سوزی، صداقت گویی و درستی مزیّن می باشد در چهارچوب ضوابط ارزشی و با رعایت اصل فطرت و کرامت های انسانی اندیشه ها و طرح های مفید، سازنده، رشد دهنده و اصلاحی را به دست همکاران مؤمن، متعهد و دارای وجدان دینی و اخلاقی می سپارد و از آنان می خواهد به عنوان تکلیف شرعی در گسترش و اجرای آن ها بکوشند. حضرت عیسی به کمک اصحاب خاص خود که حواریون نام داشتند آئین یکتاپرستی را پیش برد و نسبت به گسترش آن در جوامع کوشید، این افراد از شاگردان شایسته آن حضرت بودند که در اثر مجاهدت های طولانی و تزکیه درونی به مقام والایی رسیده بودند.(۲۱)حضرت امام رضا(ع) فرموده اند: به این جهت شاگردان عیسی(ع) را حواریون گفته اند که موفق شدند از طریق جهاد با نفس به مقام اخلاص دست یابند و درون را از کدورت پاک کنند و نیز به وسیله موعظه و تذکر دیگران را از تیرگی های زشت گناهان بشویند.(۲۲)آن پیامبر الهی در منصب رهبری الهی و مدیریت هدایتی و ارشادی جامعه چنین افرادی را برگزید تا به کمک آن ها جامعه را به فضیلت آراسته نماید و خلاف ها را از آنان دور کند.در نهضت عظیم رسول اکرم(ص) مهاجرین و انصار به عنوان بازوان پرتوان پیامبر در پیشبرد برنامه ها و اهداف اسلامی نقش ارزنده ای عهده دار شدند و در شرایطی سخت و آشفته، بار سنگین اجرای احکام الهی را در بعد تبلیغ و عمل و در میدان های فرهنگ، معرفت و جهاد بر دوش جان کشیدند، همان ها که خداوند آنان را پیشگامانی نامید که در صدر اسلام در ایمان سبقت گرفتند و آنها که به نیکی از آنان پیروی کردند، پروردگار از آنان خشنود و آنها نیز از خداوند خشنود شدند.(۲۳)امام رضا(ع) در سیره عملی خویش مراقب کارکنان و خدمتگزاران بود، ابراهیم بن عباس می گوید هیچ گاه ندیدم که امام ابوالحسن الرضا(ع) کلمه ای به زیان کسی بر زبان آورد و نه سخن کسی را پیش از پایان آن قطع کند و نه حاجت کسی را که به ادای آن توان داشت ردّ کند، هیچ موقع نزد کسی که در حضورش نشسته بود، پایش را دراز نکرد و بر متکا در برابر افراد تکیه نداد به دوستان و کارگزارانش هرگز سخنی ناشایست نگفت و چنان بود که هرگاه به خلوت می رفت و سفره غذای خویش را می گسترانید همه کارکنانش را بر سر آن می نشانید و حتی دربانان و مهتران را بسیار احسان می کرد و صدقات فراوان می داد و این کار را غالباً در شب های تاریک انجام می داد.(۲۴)آری این گونه نبود که امام صرفاً از اطرافیان و کارگزاران وظایفی را بخواهد و آنان را ملزم کند که در این راستا از عمق وجود بکوشند ولی از تکریم، تشویق، احترام و رفاه آنان غافل گردد، حرمت همه را در رفتارهای خویش حفظ می کند، عمق توجه امام به اطرافیان و ملازمان در این روایت آشکار می گردد:یاسر می گوید:(در روزی

که امام رضا(ع) مسموم گردید و در اثر آن به شهادت رسید) پس از این که نماز ظهر را گذارد به من گفت: ای یاسر مردم (اهل خانه، کارکنان و خادمان) چیزی خوردند؟ عرض کردم ای آقای من! چه کسی می تواند غذا بخورد با این که شما در چنین وضعی به سر می برید در این هنگام بر جای خویش راست نشست و فرمود: سفره را حاضر کنید و همگان را بر سر آن فراخواند و کسی را فروگذار نکرد و یکایک را مورد مهر و محبت خویش قرار داد هنگامی که همه سیر شدند امام (بر اثر تأثیر زهری که مأمون به حضرت داده بود) بیهوش بر زمین قرار گرفت.(۲۵)این گونه بزرگداشت نیروهای انسانی در سیره امام، شکوفا گردیده است، آن فروغ هشتم در قلمرو اندیشه، تربیت و رفتار چنین معیارهایی را به بشریت آموخت و در میدان عمل خود پیشتاز و تجسّم بخش کامل آن تعالیم بود و به یقین جامعه پیرو مکتبش باید در مناسبات انسانی و برنامه های مدیریتی چنین باشد و این گونه عمل کند.همزیستی و همگامی با محرومان و رنج دیدگانمحصول روابط اجتماعی و اقتصادی ظالمانه تشکیل طبقات و پدید آمدن یک جامعه با تضادهای اجتماعی آشکار است، امام امتیازات طبقاتی را از بنیاد واژگون نمود، عبداللّه بن صلت می گوید، مردی از اهل بلخ گفت در سفر خراسان با امام بودم، روزی سفره ای انداختند و غلامان سیاه و غیر آنان را بر سر آن فراخواندند(و همه باهم با خود ایشان غذا خوردند) گفتم: ای کاش برای این ها سفره ای جداگانه ترتیب می دادید، فرمود: خاموش باش، خدای همه یکی است، مادر یکی و پدر یکی (پس تفاوت نیست) و پاداش هر کس به کردار او بستگی دارد.(۲۶)امام در تعالیم والای خویش به کارگزاران و دیگر مسؤولان نظام اسلامی می آموزد هر کسی باید در گام نخست در اندیشه ساختن خود باشد و شایستگی های لازم را در وجود خویش آشکار سازد و با دیگران با تعهد و به خوبی رابطه برقرار کند و خدمتگزار همه مردم باشد.امام در خراسان تمام اموال خود را در روز عرفه (میان مردم و نیازمندان) تقسیم کرد، در این هنگام فضل بن سهل گفت: این کار با خسران توأم است، حضرت فرمود: بلکه چنین کاری قرین با غنیمت و منفعت است، آنچه را که برای دست یابی به پاداش الهی و کرامت انسانی بخشیدی زیان و غرامت تلقی مکن.(۲۷)معمر بن خلّاد می گوید: هنگامی که امام رضا(ع) غذا می خوردند، سینی می آوردند و نزدیک سفره می گذاشتند، آن حضرت به بهترین غذایی که برایش می آوردند می نگریست و از هر خوراکی مقداری را برداشته و در آن سینی می نهادند، سپس دستور می دادند آن سینی غذا را برای بینوایان ببرند امام نمی تواند غذایی را میل کند که محرومان از آن نخورده اند، این شیوه در راستای همان محورهای اصولی در تعالیم الهی امام است که انسان ها ارزشی همانند دارند و باید نیازهای آنان برآورده شود امام فرموده اند: عونک للضّعیف افضل من الصدقه؛(۲۸) یاری به افراد ناتوان از صدقه در راه خدا برتر است.حتی در تعالیم رضوی کاری که خدمت در دربارها را جبران می کند و عمل نامشروع کمک به ستمگران را محو می سازد، یاری رساندن به مردم و گره گشایی از کار آنان است، حسین انباری می گوید: مدت چهارده سال به امام رضا(ع) نامه نوشتم و از کار در دربار پادشاه اجازه خواستم، امام در جوابم نوشت، نامه ات را خواندم و از هراسی که در این شغل داری آگاه شدم. اگر می دانی که هرگاه معتدی کاری(در دربارها) کردی، طبق دستورات رسول اکرم(ص) عمل می کنی و دستیاران و کاتبان تو از هم کیشان تو خواهند بود و هنگامی که مالی به دستت رسید بخشی از آن را به بینوایان مؤمن می دهی تا بدان اندازه که خود مانند یکی از آنان باشی، اگر این گونه عمل کنی، کار تو در دربار سلاطین با خدمت به برادران دینی ترمیم می گردد و گرنه (خدمت در دربارها) جائز نمی باشد.(۲۹)امام در حدیث زیر نقش حیاتی کارگزاران نظام اسلامی را چنین ترسیم می نماید:آن حضرت به مأمون گفت: درباره امت محمد و فرمانروایی که برایشان داری از خدا بترس، زیرا کارهای آنان را تباه کرده ای و کار را به دست کسانی سپرده ای که به غیر حکم خداوند بلند مرتبه داوری می کنند و خود در این سرزمین ماندگار شده و خانه هجرت و محل فرو آمدن وحی را ترک کرده ای و بر مهاجران و انصار با نبود تو ستم می رود و سوگند و پیمان هیچ مؤمنی را نگاه نمی دارند و روزگار بر مظلومان به سختی می گذرد و آنان برای زندگی به هزینه ای دسترس ندارند و کسی را نمی یابند که نزد او از اوضاعی که دارند شکایت کنند.(۳۰)ماجرای این حدیث آن است که روزی مأمون خدمت امام رفت و با خود نامه ای طولانی داشت که

متن آن را برای حضرت خواند، در آن مکتوب آمده بود که برخی روستاهای کابل به دست لشکریان اسلام فتح گردیده است وقتی خواندن آن خاتمه یافت امام فرمودند آیا فتح مناطقی از قلمرو شرک و کفر تو را خرسند ساخته است، مأمون پرسید آیا این خبر شادمانی ندارد که امام مطالب فوق را فرمودند و به او تأکید کردند تو عدالت را در داخل سرزمین های اسلامی برقرار کن و فقر و محرومیت را از ریشه برانداز و به گرفتاری های مردم رسیدگی کن که این مایه خشنودی و خوشحالی یک حاکم اسلامی است نه کشورگشایی و فتوحات تازه و افزون بر قلمرو جغرافیایی.(۳۱)امام از سویی تصریح می نمایند که بر اثر عواملی، افرادی در جامعه زندگی می کنند که از نظر سلامتی مشکل دارند و پدیدآمدن آنان بر اثر بیماری، سالخوردگی، حوادث طبیعی و جنگ ها طبیعی است امّا بقای آنان به همان حال نگران کننده از نظر اسلام محکوم است، باید کارشان را در کمترین زمان سامان داد و از تعهد و تکلیف انسانی و حکومتی در این زمینه فراموش نکرد و ضرورت دارد کار این گونه افراد درست شود تا از آن وضع آشفته رهایی یابند:«...لان اللّه کلّف اهل الصحهٔ القیام بشأن اهل الزمانه و البلوی»(۳۲)یعنی خداوند توانمندان (آنان را که امکانات، قدرت و شرایطی را در اختیار دارند) مکلف کرده است که امور زندگی بیماران از کار افتاده و بلا دیدگان را سامان دهند.که این کلام سخن حضرت علی(ع) را به اذهان متبادر می نماید:«اللّه اللّه فی الطبقه السّفلی من الّذین لاحیلهٔ لهم من المساکین و المحتاجین و اهل البؤسی و الزّمنی»(۳۳) خدا را خدا را در کار فرودستان یعنی بینوایان و نیازمندان و فقیران و بیماران زمین گیر که هیچ کاری از دستشان برنمی آید.امام رضا(ع) در سخن دیگری از این واقعیت بیشتر پرده برمی دارد و با صراحت افزون تری مسؤولیت کارگزاران مسلمان را مطرح می فرمایند:اگر زمام حکومت را در دست گیرم غذای ساده تر و کم ارزش تری (نسبت به زمان زمامداری) خواهم خورد و لباس خشن و زبر(پس از لباس های نرم) در برخواهم کرد و (پس از آسایش) با سختی و مشقّت خواهم زیست.(۳۴) و باز این کلام گهربار مؤیّد کلام با کرامت حضرت علی(ع) که فرموده اند:خداوند مرا برای مخلوقات خودش امام قرارداد پس بر من واجب ساخت که درباره خودم و خوردنی و نوشیدنی و لباس هایم، همچون ناتوان ترین مردم زندگی کنم تا فقیر به فقر من اقتدا کند و ثروتمند به سرکشی برنخیزد.(۳۵)حضرت امام رضا(ع) از دیدگاهی دیگر رسیدگی به اوضاع مسلمانان را مورد تأکید قرار می دهد و آن این که هر فردی از کارگزاران با مردمان تحت قلمرو خویش برادر دینی هستند و از این منظر باید با آنان به برابری و برادری رفتار کنند در هر چیزی که برابری در آن رواست.(۳۶)در روایتی آن حضرت از اجداد خود نقل می کند که در نظر پیامبراکرم(ص) برترین مسلمان کسی است که بهتر و بیشتر از دیگران به بخشش اموال و کمک رسانی اجتماعی اقدام کند و خیرخواه ترین افراد نسبت به برادران خود و جامعه اسلامی باشند.(۳۷)اصولاً حضرت امام رضا(ع) برادری را که به همیاری و مساوات در مسایل اجتماعی و اقتصادی نینجامد، رد می کند: آن امام همام خطاب به اسماعیل راوی حدیث از امام باقر(ع) نقل کرده است: ای اسماعیل، آیا در میان آشنایان خود چنین دیده ای که هرگاه کسی جامه ای ندارد و دیگری آن را اضافه دارد، به او بدهد، گفتم نه، فرمود: اگر کسی پوششی دارد و برای دیگری می فرستد تا او نیز پوشش داشته باشد، جواب دادم خیر آنگاه امام (به نشانه ابراز تأسّف عمیق) دست بر زانوی خویش زد و فرمود: این ها برادر یکدیگر نمی باشند.(۳۸)توجّه به کرامت های انسانیاز دیدگاه امام رضا(ع) وظایف کارگزاران و دست اندرکاران نظام اسلامی در برخورد با برادران مسلمان خلاصه نمی گردد و آنان باید برای تمامی انسان های تحت قلمرو خود صرف نظر از مرام و مسلکی که دارند کرامت قایل گردد و حقوق افراد غیر مسلمان را هم در نظر گیرند.این دقت و تأکید تا آن جاست که امام رضا(ع) اجازه نمی دهد یک فرد ذمّی که دینی غیر اسلام اختیار کرده است آزادی فرزندش را با امور مادی معاوضه کند و آزادی اش به جرم این که گرسنه است و مجاز نمی داند به بهانه رفع احتیاجات اقتصادی کسی برده شود و اختیارات خدادای او سلب گردد.زکریا فرزند آدم می گوید: از حضرت امام رضا(ع) پرسیدم مردی از اهل ذمّه(غیر مسلمان ساکن در سرزمین های اسلامی) که به فقر و گرسنگی مبتلا شده بود فرزندش را آورد و گفت: فرزندم مال تو او را خوراک بده و او برده تو باشد، امام فرمود:(انسان) آزاد خریده و فروخته نمی شود این کار شایسته تو نمی

باشد. از دمیّان نیز روا نخواهد بود.(۳۹)نقل کرده اند مرد سالخورده نابینایی به گدایی مشغول بود، حضرت علی(ع) پرسید این کیست گفتند ای امیرمؤمنان(ع) مردی نصرانی است، آن امام پرهیزکاران فرمود: از او چندان کار کشیده اید تا کهنسال و ناتوان شد، حال به او چیزی نمی دهید، مخارجش را از بیت المال مسلمین بدهید.(۴۰)منطق آن حضرت در نامه ای به مالک اشتر این است: مردم یا برادر دینی تو هستند یا نظیر نوعی تو(۴۱) و نیز امام حسین(ع) تأکید می کردند: کار نیک همچون رگبارهای تند است که همه را در بر می گیرد نیکوکار و بدکار(۴۲)، امام صادق(ع) فرموده اند: سه چیز است که تمام مردم بدان ها نیاز دارند(و باید همه از آن ها برخوردار گردند) امنیت، عدالت و رفاه.(۴۳)حضرت امام رضا(ع) از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده اند: اوج خردمندی بعد از ایمان به خدا دوستی با مردم و نیکوکاری نسبت به هر انسان نیکوکار و بدکاری است.(۴۴) آن فروغ فروزان خطاب به علی بن شعیب فرمود: کسی از همه مردم بهتر زندگی می کند که دیگران در زندگی او شریک باشند.(۴۵)آن حضرت از پدران خود، از امام علی(ع) نقل نموده اند که پیامبر اکرم(ص) فرمود: نیکی کن نسبت به افرادی که شایسته اند و آنان که این گونه نمی باشند(اگر به انسان) خوب و شایسته ای دست نیافتی، تو خود سزاوار نیکوکاری (و دست یازیدن به کار خیر) هستی.(۴۶)اباصلت می گوید: به امام رضا(ع) گفتم: ای فرزند رسول خدا این موضوع چیست که شما فرموده اید مردمان بردگان شمایند، امام پاسخ داد: خداوندا تو گواهی که من هیچ گاه چنین سخنی نگفته ام و از هیچ یک از پدرانم نیز نشنیده ام که چنین گفته باشند، پروردگارا تو به ظلم هایی که از این امّت بر ما رفته است آگاهی داری و این (تهمت) از آنهاست.(۴۷)امام رضا از اجداد خود از امام علی(ع) نقل کرده است که مسلمانان به پیامبر اکرم(ص) گفتند: ای فرستاده الهی اگر کسانی را که در حوزه قدرت تو هستند در پذیرش اسلام مجبور کنی، نفرات ما زیاتر می گردد و در برابر دشمنان قوی می شویم، پیامبر فرمود: من هیچ گاه با انجام دادن کاری که بدعت است و درباره اش دستوری نرسیده است به دیدار خدای بلند مرتبه نخواهم رفت، من از زورگویان نمی باشم.(۴۸)در این روایت حضرت امام رضا(ع) آزادی اراده و انتخاب انسان را مورد توجه قرار می دهد، آدمی باید خود ایمان را برگزیند و با این گزینش شایسته رسیدن به پاداش می گردد، این تعلیم عظمت ارزش انسان حقوق و حرمت او را روشن می سازد.یاسر می گوید: نامه ای از نیشابور به این مضمون به مأمون رسید: مردی مجوسی در لحظات آخر زندگی وصیت کرده است اموال زیادی از دارائی اش را میان بینوایان تقسیم کنند، قاضی نیشابور آن اموال را میان مسلمانان تقسیم کرده است، مأمون خطاب به امام رضا(ع) گفت: ای سرورم در این باره چه می فرمائید، امام فرمود: (اگر چه) مجوسیان به بینوایان مسلمان چیزی نمی دهند (امّا) نامه ای به آن قاضی بنویس تا همان مقدار از مالیات های مسلمانان بردارد و به بینوایان مجوسی بدهد.(۴۹)ریّان فرزند شبیب می گوید از حضرت امام رضا(ع) پرسیدم: خواهرم وصیت کرده است برای گروهی از مسیحیان (که به آنان اموالی بدهم) ولی من می خواهم آن را به گروهی از افراد مسلمان بدهم امام فرمود: وصیت را به همان صورت که هست اجرا کن، خداوند متعال گفته است: گناه آن بر کسانی است که آن (وصیت) را عوض کنند و تغییر دهند.(۵۰)مدیر مذمومحضرت امام رضا(ع) می فرمایند:خمس من لم تکن فیه فلاترجوه لشیء من الدّنیا والآخرة من لم تعرف الوثاقة فی ارومته، والکرم فی طباعه و الرّصانة فی خلقه و النّبل فی نفسه و المخافة لربّه؛(۵۱) پنج چیز اگر در کسی نبود در امور دنیا و آخرت از او انتظار کار نیک نداشته باش: اصالت خانوادگی، اخلاق نیکو، پایداری در خلق و خوی، بزرگواری روح و کرامت نفس و پرهیز از پروردگارش. مدیری که از این خصال بهره ای ندارد نه تنها در کارهای خود موفق نخواهد بود و مردم به خیرش امیدی ندارند بلکه برای اقشار جامعه کارشکنی بوجود می آورد و به فردی دردسر ساز و مشکل آفرین تبدیل می گردد و سطح نارضایتی های عمومی را افزایش می دهد دست اندازی به منصب مدیریت به عنوان ریاست و نه برای خدمت انحطاط و هلاکت هرچه بیشتر را رقم می زند. مردی خدمت امام رضا(ع) درباه شخصی که این مقام را وسیله ای برای ارضای خودخواهی های خویش می دانست سخن به میان آورد و عرض کرد او در چنین مسندی ریاست طلبی را بر خدمت ترجیح می دهد. امام در مثالی قابل درک عموم فرمودند:چنین ریاستی

برای دیانت و اعتقادات مسلمانان زیان بارتر از آن است که دو گرگ گرسنه در میان گله گوسفندی بیفتند که چوپان نداشته باشد، (۵۲) در واقع در این بیان پرمعنا و در عین حال ساده، امام مدیر را همچون چوپانی امانتدار برای حفظ منافع مردم به حساب می آورد و هر گاه به جای چوپان، گرگ هایی بر امور مردم مسلط گردند، فاجعه ای بزرگ در عرصه مدیریت پدید می آید و زمینه زیان بار فرهنگی، اخلاقی و اقتصادی جامعه فراهم می گردد، از نظر امام صادق(ع) حتی اراده و تفکر چنین مدیریتی هلاکت به شمار می آید: «من اراد الرئاسهٔ هلك»(۵۳) حضرت امام رضا(ع) تأکید نموده اند: ولایفرض اللّه العباد طاعهٔ من یعلم انّه یظلّمهم و یغویهم؛(۵۴) خداوند بر بندگان خود پیروی کسی را واجب نمی کند که می داند بر آن ها ستم کرده و گمراهشان می نماید، پس دستورات مدیری که از مسیر شرع و دیانت، قانون و عدالت خارج گردیده قابل اطاعت و اجرایی کردن نمی باشد و بر نیروی انسانی که در اختیارش می باشد فرض است که از پیرامون چنین مدیری پراکنده شوند و مردم نیز نباید از توصیه ها، بخشنامه های باطل و بیهوده و ظالمانه اش متابعت کنند.(۵۵)در کلام گهربار دیگری امام هشتم چنین درّ افشانی کرده اند:لم یخنك الامین ولکن ائتمنت الخائن؛(۵۶) انسان امین به تو خیانت نکرده است بلکه تو به خائن اعتماد کرده ای، بسیاری از عقب ماندگی ها و نارسایی ها از مدیریت های ظاهرساز اما خائن و نقشه های خائنانه آنان ریشه می گیرد، تکیه بر چنین کارگزارانی فسادهای مالی، کم فروشی، غصب اموال، احتکار، رباخواری،بهره کشی و تضاد طبقاتی را بوجود می آورد.خائن های خادم نما بر حسب ظاهر طرح ها و نقشه هایی ارائه می دهند که می تواند در نظر افراد سطحی نگر سازنده جلوه کند و به صلاح جامعه شناخته شود اما با اجرای آن ها زیان باری و عوارض سوء آن ها آشکار می گردد.بدین جهت مدیران دل سوز، متعهد و مؤمن و نیز برنامه ریزان متدین باید از نیّت های شوم مدیران خائن و وابسته پرده بردارند و با منطق استدلال، دلایل علمی و اصول فنی و تخصصی زیان کارشان را برای مردم روشن نمایند.از شگردهای این خائنان آن است که طرح ها و برنامه های مترقی و سازنده را با نیرنگ هایی خاص، از مسیر اصولی و درست خود منحرف می کنند و در نتیجه آن طرح مفید را با شکست روبرو می سازند، به عنوان نمونه اگر قانونی ارائه شود که بر اساس مفادّ آن، اقشار جامعه امنیت اقتصادی داشته باشند و احساس کنند که میدان برای تولید، کار، هنرمندی و فعالیت های صنعتی باز است و می توانند به کارهای سازنده روی آورند و جامعه را از محرومیت برهانند، این کارگزاران خائن وارد میدان می گردند و مفهوم و موضوع کاربردی آن قانون سازنده و حیاتی را منحرف می کنند و آن را به نفع زالوهای اجتماعی و سرمایه داران وابسته تفسیر می کنند، همچنین اگر طرحی برای محدودیت نقشه های محتکران، گران فروشان و رباخواران تدوین و ارائه گردد تا جامعه به سوی امنیت اجتماعی و اقتصادی سوق یابد، در مفهوم و مسیر اجرایی آن انحراف ایجاد می کنند و در نتیجه مأموران به جای آن که به سراغ این آفت ها و غدّه های سرطانی بروند در صدد محدود کردن سرمایه های مفید و سازنده هستند و تولید کنندگان اصلی و نیروهای کارآمد و مفید را دچار مشکل می کنند و درست بر عکس، حاصلی شوم و نگران کننده بوجود می آورند و در نتیجه بخش های اقتصادی خیراندیش و متعهد به حقوق جامعه و طبقات مصرف کننده و مقررات دولت را به ورشکستگی می کشانند بخش های قدرتمند و سرمایه های کلانی را که بذر فساد و خلاف می افشاند بی رقیب می سازند که جز به غارت امکانات فکری، فرهنگی و مادی مردم به چیزی نمی اندیشند.(۵۷)و تازه وقتی قوانین قضایی به سراغ آنان می آید و قاضی می خواهد آنان را به این جرم سنگین محاکمه کند می گویند ما قصد اصلاح داشته ایم، قرآن چه نیکو فرموده است: واذا قیل لهم لاتفسدوا فی الارض قالو انّما نحن مصلحون؛(۵۸) وقتی به ایشان گفته می شود در زمین فساد و تباهی نکنید (در جواب) می گویند ما اهل صلاح هستیم.حضرت امام رضا(ع) به نقل از پیامبر اکرم(ص) فرموده اند: از ما نیست هر کس که در کار مسلمانی غش به کار برد یا به او زیان رساند و یا با او به نیرنگ رفتار کند(۵۹) که این سه آفت در یک مدیر خائن دیده می شود.تباه کاری و ندانم کاریحضرت علی بن موسی الرضا(ع) در حدیثی درخشان این گونه به واقعیتی تلخ تصریح فرموده اند:انّ اللّه یبغض القیل و القال و اضاعهٔ المال و کثرهٔ السّؤال؛(۶۰) به درستی که خداوند قیل و قال(گفتار بی فایده و شعار دادن) و تباه سازی اموال و زیاد درخواست کردن را

دشمن می دارد.در مسایل مدیریتی تباه کاری به دلایلی روی می دهد گاهی بر اثر اسراف و یا مصرف بیش از اندازه بودجه های کشور در امور غیر ضروری و در مواقعی نبودن توانایی ها، مهارت ها و تخصّص می تواند چنین فاجعه ای را بوجود آورد، در مواقعی دست اندرکاران یک تشکیلات اجرایی چنان افراطی به مسایل مذهبی و عبادی و زهدهای صوفیانه گرایش نشان می دهند و در این گونه مسایل به گونه ای زیاده روی می کنند که از واقعیت های مسلّم اجتماعی، نارسایی های اقتصادی غافل می گردند و بر اثر کوتاهی و سهل انگاری ناخواسته امکانات، ظرفیت ها، استعدادها و سرمایه های ملی و عمومی را ضایع می کنند.شهید آیت اللّه مطهری تأکید نموده اند فرهنگ و تمدن مسلمانان به دو جهت افول نمود گروهی به مسایل اجتماعی بی رغبتی نشان دادند و از مردم فاصله گرفتند تا به معنویت و معرفت بپردازند و عدّه ای هم دنیاگرایی محض را مورد توجه قرار دادند و هردو گروه فوق رشد و شکوفایی اقشار مسلمانان را بـه بوته فراموشی سپردند و در نتیجه آنان از توسعه و ترقی و تعالی فکری و فرهنگی بازماندند.(۶۱)عارف معروف مرحوم آیت اللّه علی قاضی طباطبایی ضمن این که در مسیر معنویت بر اثر تزکیه و عبادت واخلاص مقامات عالی را بدست آورده بود امّا از رسیدگی به مسایل خانواده، اجتماع و فقیران غفلت نداشت و می گفت آدمی که می خواهد خدا را عبادت کند و به دستورات شرعی و دینی عمل کند باید توانایی های بدنی هم داشته باشد، نمی توان آن امکانات مادی را به فراموشی سپرد، سوارکاری به مقصد می رسد که مرکب خوبی داشته باشد و این مرکب هم باید از انرژی و تحرک برخوردار باشد تا بتواند راکب را کمک کند، در این جهان مادی عروج معنوی در شرایط مساعد طبیعی و با فراهم بودن امکانات مادی فراهم می شود بالاتر از همه این سخن ها، فرمایش حضرت رسول اکرم(ص) است که می فرمایند: فلولا الخبز ما صلّینا ولا صمنا؛(۶۲) اگر نان نباشد نه ما می توانیم نماز بخوانیم و نه قادریم روزه بگیریم.این که در قرآن اموال سبب قوام و برپایی خوانده شده و در احادیث ائمه هدی بر ضرورت تأمین معاش و امور زندگی مردم تأکید شده است برای عملی گردیدن واقعیت مزبور است، باید شرایط و زمینه های مساعد حیات آدمی فراهم باشد تا قدرت و فراغتی برای سیر باطنی و رشد معنوی به دست آورد و در واقع او باید از نردبان های دنیایی هم برای این ترقی ملکوتی کمک بگیرد.(۶۳)در فرهنگ رضوی مدیر کم خرد، محروم از تشخیص درست و تخصص لازم مذمت گردیده است:البرائهٔ ممّن نفی الاخیار...و آوی الطّرداء للعناء...واستعمل السّفهاء؛(۶۴) نفرت و بی زاری از افرادی که نیکان را تبعیدی (و منزوی) کردند و آنان را که رسول اکرم(ص) رانده و لعنت کرده بود در کانون اسلامی پناه دادند(و جذب کردند) و کم خردان و محرومان از تشخیص صحیح را به کار گماردند، جزء اسلام خالص است. این سخن گزیده ای از نامه است که حضرت امام رضا(ع) به درخواست مأمون نگاشته و در آن کلیات اصول و فروع دین را بیان کرده اند.در این روایت حضرت امام رضا(ع) نابسامانی های اجتماعی و مشکلات نظام اجرایی و اداری را به عللی نسبت می دهد که یکی از آن ها روی کارآمدن جاهلان، ساده اندیشان و غیر متخصّصان است قرآن هشدار می دهد: ولا تؤتوا السّفهاء اموالکم الّتی جعل اللّه لکم قیاماً؛(۶۵) اموال(توانایی های مالی) را که خداوند مایه قوام کار(و سامان یابی زندگی شما) قرار داده است در اختیار کم خردان و نادانان قرار مدهید، رسول اکرم(ص) خطاب به ابن مسعود فرموده اند: هرگاه به کاری دست زدی با دانایی و خردمندی عمل کن و از این که بدون تدبیر و دانایی کاری انجام دهی اجتناب کن زیرا خداوند فرموده اند: چون آن زن مباشید که رشته و بافته خود را پس از تابیدن، پنبه و قطعه قطعه کرد.(۶۶) امیرمؤمنان(ع) نیز سوء تدبیر و کم کفایتی را کلید فقر تلقی کرده اند و حتی عامل هلاکت و نابودی جامعه ای را تدبیر بد دانسته اند.(۶۷)آن حضرت فرموده اند: اندوه من از این بابت است که بر این امّت کم خردان و بدکاران حاکم شوند.(۶۸)امام صادق(ع) اعتماد کردن به فرد خیانت پیشه و تباه کننده اموال (ناوارد) را یکی دانسته اند. (۶۹)یکی از راویان حدیث متذکر گردیده اند: مردی به امام صادق(ع) عرض کرد: چنین درک کرده ام که میانه روی و تدبیر نیمی از کسب و کار است، امام فرمودند:نه (چنین نیست) بلکه تدبیر تمام کسب و کار خواهد بود.(۷۰) آن حضرت در سخنی دیگر تأکید کرده اند: آن کس که سرپرستی اموری از مسلمانان را بپذیرد ولی(به دلیل آگاهی اندک و محروم بودن از

مهارت و توانایی علمی و فکری) آن را تباه کند، خداوند او را ضایع می نماید.(۷۱)گاهی مدیر و کارگزار انسان مهربان و خوبی است، شعارهای جالب و جذّابی مطرح می کند، نیت خیر هم دارد ولی این ها برای اداره جامعه کافی نیست باید کوشید با روش های علمی و درست و استفاده از تجربه های اهل فن مشکلات را بر طرف کرد. خودمحوری و اتکا به آگاهی های اندک و آزمون و خطاهای مستمری را بوجود می آورد که صدمات و لطماتی را متوجه همین مردمی می کند که ما به آن ها ارادت می ورزیم و دوستشان داریم، ارتباط مردم با دولت ضرورتی اجتناب ناپذیر است ولی زیاده روی در آن نیز کارگزاران را از برنامه ریزی های ریشه ای و اساسی و جهت دهنده دور می کند و این روند مثل آن می ماند که یک خلبانی که باید هواپیما را در مسیری درست هدایت کند بیاید از مسافران پذیرایی گرمی کند و عواطف و احساسات خویش را به آنان بروز دهد، آن خلبان اگر واقعاً دوستدار جان مردم است باید در کابین مخصوص قرار گیرد و هواپیما و سرنشینان آن را به سلامت به مقصد برساند.در مواقعی به دلیل ضعف کارشناسی ها و مهارت ها امور اساسی و بنیادی زاید و اضافی تلقی می گردد و کارگزار کم تشخیص و ناتوان فکری احساس می کند برخی امکانات و تشکیلات مزاحم اوست و لذا به حذف آن ها اقدام می کند این تصمیم نادرست همچون کسی است که برای کم کردن وزن بیاید اندام های حیاتی بدن را بردارد یا آن که راننده ای آمپر اتومبیل را کنار بگذارد و یا برای آن که راحت رانندگی کند،علائم راهنمایی و رانندگی و هشدارهای نصب شده بر سر راه خود را از جای خود بردارد، مدیر توانمند کسی است که از ظرفیت های موجود با رعایت قوانین و در نظر گرفتن وضع مردم حداکثر استفاده اصولی و درست را نماید و جامعه را به سوی توسعه ای پایدار، رفاهی همه جانبه و امنیتی پایدار سوق دهد.نگاه عقلانی، در نظر گرفتن واقعیت ها و استفاده از نیروهای متخصص، این مسیر را هموار می کند.تکاثرطلبی و فزون خواهیحضرت امام رضا(ع) در نامه ای که برای مأمون نگاشته اند فرموده اند: از موارد اسلام خالص بیزاری از کسانی است که اموال را منحصر به خود می کنند.(۷۲)در پرتو این تعالیم به چنین خصلت هایی در اخلاق انحصارطلبان و فزون خواهان دست می یابیم: تمایل به سودجویی در برابر طلب پاداش و قرب الهی، ترک نیکوکاری و احسان و خیرخواهی، رعایت تعهدهای فامیلی نه به منظور صله ارحام بلکه برای تحکیم پایه های قدرت طلبی، بخل و خسّت در برابر انفاق، گشاده دستی و سخاوت، حرص و طمع در برابر گذشت و ایثار مالی، انحصارطلبی در برابر نوع دوستی، ترک تعهد و مسؤلیت شناسی.(۷۳)حضرت امام رضا(ع) دلایل تکاثرطلبی را این گونه بیان کرده اند:لایجتمع المال الّا بخصال خمسٍ: ببخل شدید، و املٍ طویل و حرص غالب و قطیعهٔ الرحم و ایثار الدنیا علی الآخرهٔ؛(۷۴) مال دنیا جمع نگردد مگر در سایه پنج صفت: بخل زیاد، آرزوهای طولانی، حرص غلبه یافته بر آدمی، ترک صله رحم، دنیاطلبی و فراموشی آخرت.از دیدگاه امام حکمت وجودی نظام اسلامی و دولت نظارت بر بخش های گوناگون اقتصادی و اجتماعی است که مبادا تباهکاری و فزون طلبی اوج گیرد.چه اگر چنین نمی بود هیچ کس لذت جویی و سودمندی خود را به خاطر جلوگیری از تباه شدن دیگران فرو نمی گذاشت، پس برای مردمان سرپرستی قرار داده شده تا از فساد و تباهی بازشان دارد و حدود و احکام را میان ایشان اقامه کند.(۷۵)امام مشکل اساسی یک نظام اجرایی معیوب و آفت زده را چنین بیان فرموده اند: اموال را میان ثروتمندان به گردش گذاشته است (افراد غنی سرمایه های اصلی را در اختیار گرفته اند) مردم به سود خواری تمایل پیدا کرده اند، از گناهان کبیره کاستن(از کار و کالایمردم) است و خیانت به آنان، کسانی که با خودکامگی اموال عمومی را به خود اختصاص داده اند.(۷۶)وقتی چنین روش هایی از عملکردهای حکومت های طاغوتی و غیر دینی به حساب آمد و بیزاری از آن ها تکلیف اسلامی است می توان به این واقعیت پی برد که چقدر خود این تکاثرطلبی و یا زمینه دادن به فزون خواهان به هر روش و شیوه ای که باشد و به دست هر کس انجام گیرد چقدر قباحت دارد.هر برنامه و روشی که اموال را از عمومیّت و بهره برداری عمومی بیندازد و به جمع معدودی از خواص و اشراف و به تعبیر قرآن ملأمترفین و مسرفین سرازیر سازد محکوم و غیر اسلامی است، آزادی محض اقتصادی و عدم کنترل دولت ها و رهاسازی بدون نظارت بخش خصوصی موجب می گردد که امکانات مختص عموم در دست اهل تکاثر قرار گیرد و با ادامه این

وضع روند مذکور که ضد حق، عدل و تعالیم ائمه است به تهیدستی مردم، تورّم زیاد، مشکلات اقتصادی و افزایش فقیران و نیازمندان منجر گردد.امام هشتم فرموده اند: بیزاری از افرادی که به آل محمد(ص) ستم کردند و نفرت از پیمان شکنان، منحرفان و مرتدان و برائت از انحصارطلبان در اموال، جزو نشانه های اسلام و ایمان خواهد بود.(۷۷) در نامه امام به مأمون آمده است: دوستی اولیای الهی واجب است، چنان که خصومت با دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و پیشوایشان فرض است و نیز انزجار از انحصار طلبان. و این نکته سخن رسول اکرم(ص) را در اذهان تداعی می کند که فرموده اند:پنج کس هستند که من و هر پیامبر مستجاب الدعوه ای آنان را لعنت کرده ایم، آن فردی که در کتاب خدا آیه ای زیاد گرداند و فردی که سنت و سیره را فراموش کند و نیز آن شخصی که اموال عموم را به خود اختصاص دهد و آن را برای خویش حلال شمارد.(۷۸)امام رضا(ع) هشدار داده اند که کالاها و مواد حرام(نه تنها) مورد نیاز مردمان نیست بلکه تباه کننده و ویران گر و نابود کننده (هستی فرد و جامعه) است.(۷۹)دلیل این امر روشن است زیرا تکاثرطلبی و جمع اموال عمومی آن هم از طریق خلاف و نامشروع مایه فساد، طغیان و ظلم می گردد و جامعه اسلامی را به مرز سقوط نزدیک می کند زیرا اموال و امکاناتی که موجب صلاح و بقاء و رفاه مردم است در انحصار افراد خاصی قرار می گیرد و از دسترس نیازمندان و مصالح کلی جامعه دور نگاه داشته می شود که این وضع نتیجه ای جز نابودی و عقب افتادگی ندارد.پی نوشت ها ـــــــــــــــــ۸۰. معانی الاخبار، ج ۱، ص ۱۷۴.۸۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۸.۸۲. همان، ج ۲۳، ص ۳۲.۸۳. همان، ج ۴۹، ص ۱۶۵.۸۴. همان، ج ۷۸، ص ۳۵۶.۸۵. نگرشی بر مدیریت اسلامی، سیدرضا تقوی دامغانی، ص ۵۲.۸۶. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، ص ۴۳۸.۸۷. بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۲.۸۸. سوره الرحمن، آیه ۷.۸۹. الحیاهٔ، ج ۲، ص ۴۴۹، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۳؛ مسند امام رضا، ج ۱، ص ۳۷۵.۹۰. از جمله سوره حدید، آیه ۲۵.۹۱. نک: المفردات، راغب اصفهانی، ص ۵۴۳، مجمع البیان، طبرسی، ج ۹، ص ۱۹۸.۹۲. نهج البلاغه، ص ۱۲۹۰، الحیاهٔ، ج ۶، ص ۴۱۲.۹۳. غررالحکم، ص ۱۹، بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۸۳.۹۴. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۷۲.۹۵. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق،ج ۲، ص ۲۴.۹۶. همان، ج ۲، ص ۱۰۱، الحیاهٔ، ج ۲، ص ۴۱۸.۹۷. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۹۳ و ۲۹۴.۹۸. مسند الامام الرضا(ع)، ج ۱، ص ۱۳۶.۹۹. الحیاهٔ، ج ۲، ص ۴۸۹.۱۰۰. نگرشی بر مدیریت اسلامی، ص ۱۲۱.۱۰۱. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۷۳.۱۰۲. سوره توبه، آیه ۱۰۳.۱۰۰. مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۴۵؛ عیون اخبارالرضا(ع)، ج ۲، ص ۱۸۴.۱۰۴. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۱.۱۰۵. کافی کلینی، ج ۸، ص ۲۳۰، الحیاهٔ، ج ۲، ص ۲۲۲.۱۰۶. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.۱۰۷. صحیفه الرضا، جواد القیّومی الاصفهانی، ص ۳۹۴.۱۰۸. کافی، ج ۵، ص ۱۱۱؛ مسند امام رضا، ج ۲، ص ۳۱۲.۱۰۹. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۶۵.۱۱۰. عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۰؛ معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۶۱.۱۱۱. الحیاهٔ، ج ۵، ص ۲۳۲.۱۱۲. نهج البلاغه، ص ۱۰۱۹.۱۱۳. مکارم الاخلاق، طبرسی، مسند امام رضا، ج ۲، ص ۳۶۲.۱۱۴. کافی، ج ۱، ص ۴۱۰.۱۱۵. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۵۰.۱۱۶. نک: عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۳۱۸؛ معانی الاخبار، ص ۷۹ و ۸۰؛ مسند امام رضا، ج ۱، ص ۸۴.۱۱۷. مسند امام رضا، ج ۱، ص ۲۹۶.۱۱۸. التهذیب، ج ۷، ص ۷۷؛ مأخذ قبل، ج ۲، ص ۳۰۴.۱۱۹. وسایل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج ۱۱، ص ۴۹.۱۲۰. نهج البلاغه، ص ۹۹۳، عهدنامه مالک اشتر.۱۲۱. تحف العقول، ص ۱۷۴.۱۲۲. همان، ص ۲۳۶.۱۲۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۵.۱۲۴. مسند امام رضا، ج ۲، ص ۳۱۵.۱۲۵. همان، ج ۱، ص ۲۹۲.۱۲۶. عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۱۸۴.۱۲۷. همان، ج ۱، ص ۴۳۵.۱۲۸. همان، ج ۲، ص ۱۱۵.۱۲۹. کافی، ج ۷، ص ۱۶؛ مسند امام رضا، ج ۲، ص ۴۱۰.۱۳۰. صحیفهٔ الرضا، ص ۳۸۳.۱۳۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب طلب الریاسهٔ.۱۳۲. همان مأخذ.۱۳۳. تحف العقول، مارُوی عن الامام علی بن موسی الرضا(ع) کلامه فی جوامع الشریعه، ص ۴۲۱.۱۳۴. مبانی مناسبات انسانی در مدیریت اسلامی، سید محمود حسینی (سیاه پوش) ص ۳۴۶.۱۳۵. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۳۵.۱۳۶. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی.۱۳۷. سوره بقره، آیه ۱۱.۱۳۸. سفینهٔ البحار، محدث قمی، ج ۲، ص ۳۱۸.۱۳۹. تحف العقول، ص ۳۲۶؛ الحیاهٔ، ج ۶، ص ۲۰۰.۱۴۰. نک: عظمت و انحطاط

مسلمین، مقدمه شهید مطهری در کتاب انسان و سرنوشت به قلم ایشان.۱۴۱. الحیاة، ج ۳، ص ۲۲۶.۱۴۲. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۱۴۴.۱۴۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۶؛ الحیاة، ج ۳، ص ۱۶۰ و ج ۴، ص ۳۴۵.۱۴۴. سوره نساء، آیه ۵.۱۴۵. مکارم الاخلاق، ص ۵۳۸.۱۴۶. غررالحکم، ص ۱۹۱ و ۱۹۰.۱۴۷. نهج البلاغه، ص ۱۰۵۰.۱۴۸. الحیاة، ج ۴، ص ۳۵۱.۱۴۹. امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۸۳ ؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۳۱.۱۵۰. ثواب الاعمال، ص ۳۰۹؛ الحیاة، ج ۶، ص ۳۵۲ و نیز بنگرید به الحیاة، ج ۱، ص ۳۰۴ و ۳۶۸، معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.۱۵۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۶.۱۵۲. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۳۸۹ ـ ۳۸۸.۱۵۳. خصال، صدوق، ج ۱، ص ۲۷۶؛ الحیاة، ج ۴، ص ۴۹.۱۵۴. بحارالانوار، ج ۶، ص ۶۰؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۲.۱۵۵. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۹۴ و ۱۲۶ و ۱۲۷.۱۵۶. مسند امام رضا، ج ۲، ص ۵۰۲؛ همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۲۶.۱۵۷. کافی، کلینی، ج ۲، ص ۲۹۳.۱۵۸. بحارالانوار، ج ۶، ص ۹۳، علل الشرایع، صدوق، ص ۵۹۲.پدیدآورنده: غلامرضا گلی زواره

تاریخ انبیاء: اسحاق.لوط .ایوب.شعیب

(ع)

تالیف: سید هاشم رسولی محلاتی

ارائه دهنده: بهاره حمزه ای: لوط (ع) ضمن داستان مهاجرت ابراهیم(ع۹ از سرزمین اصلی خود اورکلده اشاره شد که لوط (ع) از کسانی بود که به ابراهیم(ع) ایمان اورد وهمراه وی به فلسطین مهاجرت کرد. در نسب لوط و نسبت وی با ابراهیم اختلاف است. از امام هفتم(ع) از پدرانش از رسول خدا(ص)روایت شده است که ان حضرت فرمودند:نخستین کسی که در راه خدا جهاد کرد ابراهیم خلیل(ع) بود که چون لوط به دست رومیان اسیر شدو ان حضرت از شام بیرون رفت و لوط را از اسارت نجات بخشید.شهرهای قوم لوط و اعمال انهاطبری از قتاده نقل کرده که شهرهای مزبور سه شهر بود که به همه انها سدوم میگفتند.در جای دیگر گوید که انها پنج شهر بود به نامهای صبعه وصعره وعمره ودوما و سدوم که بزرگترین انها همین سدوم بود.اما اعمال زشت و کارهای بد انها زیاد بود که قران به بعضی از انها تصریح کرده و برخی را هم به طور اشاره بیان کرده است.از جمله عمل زشت لواط بود که میان انها شیوع یکدا کرده بودوطبق روایات پیش از ان چنین عملی در دنیا سابقه نداشت و نخستین کسی هم که این عمل را به انها یاد داد شیطان بود.به شرحی که پس از این خواهد امد.از ان جمله این بود که راه زنی می کردند ومسافرانی که از شهرها عبور می کردند به انواع مختلف انها را لخت نموده و انوالشان را به یغما می بردندو انواع ازارها و رسواییها را نسبت به انها روا می داشتند خلاصه انواع واقسام کارهای زشت واعمال ناشایست را در خفا و اشکار انجام میدادند و هیچ گونه شرم وحیایی از هم نداشتند ۰در کتاب علل الشرایع از امام باقر(ع) ازرسول خدا (س) روایت کرده که ان حضرت در روایتی فرمود :قوم لوت مردمی بودند که استنجاء از غائط نمی کردند واز جنابت خود را پاک نمیکردند ۰ مردمانی بخیل و خسیس نسبت به طعام و خوراکی بودند ۰ علت شیوع لواط در قوم لوط :درباره این که عمل زشت لواط چگونه میان انها شیوع یافت با این که مطابق روایات و تواریخ تا به ان روز سلبقه نداشته و این که علت انچه بود اختلاف است۰ در حدیثی که کلینی ودیگران از امام باقر روایت کرده اند ان حضرت فرمود : قوم لوط بهترین خلق خدا بودند وشیطان با تلاش سختی در صدد گمراهی انها بود و دنبال وسیله ای برای این کار می گشت و از کارهای نیک انها ان بو که برای انجام کار به طور دست جمعی بیرون می رفتند و زنان را در خانه ها به جای میگذاشتند ۰شیطان برای گمراهی انها به سراغشان می امد و نخستین کاری که کرد ان بود که چون مردم به خانه ها باز میگشتند انچه ساخته وتهیه کرده بودند همه را ویران و تباه می ساخت.مردم که چنان دیدند به یکدیگر کفتند خوبست در کمین بنشینیم و ببینیم این کیست که محصول زحمات و دسترنج مارا تباه میسازدو چون کمین کردند دیدند پسری بسیار زیباروست

که بدان کار دست میزدند وچون از وی پرسیدند:ایا تو هستی که محصول کارهای مارا ویران وتباه میکنی؟گفت:اری.مردم که چنان دیدند تصمیم به قتل او گرفتند و قرار شد ان شب اورا در خانه مردی زندانی کنند و روز دیگر به قتل برسانند.همان شب شیطان عمل لواط را به ان مرد یاد داد و روز دیگر هم از میان انها رفت و ان مرد نیز ان عمل را به دیگران یاد داد و همچنان میان مردم رسوخ کرد.تا جایی که مردان به یکدیگر اکتفا میکردند و تدریجا نسبت به رهگذران و مسافرانی که به شهر و دیارشان وارد میشدند این عمل را انجام میدادند وهمین کار سبب شد که پای رهگذران از انجا قطع شود و دیگر کسی به انجا نرود.عاقبت کارشان به جایی رسید که یکسره از زنان روگردان شده و به پسران روی اوردند.شیطان دید که نقشه اش در مورد مردان عملی شد سراغ زنانشان امد و به انان گفت:اکنون که مردانتان برای دفع شهوت جنسی به یکدیگر اکتفا کردند شما هم برای دفع شهوت به یکدیگر اکتفا کنید وبه دین ترتیب مساحقه را به انها یاد داد.امدن فرشتگان برای عذاب قوم لوطاز احادیثی که در داستان عذاب قوم لوط نقل شده استنباط میشود که خدای تعالی هربا که میخواست قوم لوط را عذاب فرماید مودت ابراهیم و دوستی و محبت لوط جلوی این کار را میگرفت.در روایتی است که خود انان به لوط پیشنهاد کردند که امشب از ما پذیرایی کن و لوط پذیرفت.سپس وارد شهر شد و میهمانان پشت سرش وارد شدند تا به خانه امدند زن لوط که خود با قوم لوط هم عقیده بود و در روایات از وی به بدی یاد شده است وقتی انهارا با ان قیافه های زیبا و جامه های نیکو مشاهده کرد بالای بام رفته و فریاد کشید ودر روایتی است که سوت کشید ولی مردم نشنیدند.از این رو اتش و چون دود بلند شد مردم فهمیدند که برای لوط میهمان امده و شتابان وشادان به طرف خانه لوط امدند.در حدیثی است که میان ان زن و قوم لوط نشانه وعلامت ان بود که اگر روزی میهمانی برای لوط امد ان زن بالای بام دود میکرد و اگر شب میهمان میامد اتش روشن میکرد و به هر صورت چون در ان شب اتش روشن کرد مردم فهمیدند و به سرعت به اطراف خانه جمع شدند.لوط که چنان دید (و همین پیش بینی را میکرد)سخت پریشان شد و با لحنی تضرع امیز بدانها گفت:از خدا بترسیدودر مورد میهمانانم مرا رسوا نکنید وموجب ننگ و رسوایی من نشوید.ایا یک مرد رشید میان شما نیست؟به هر حال ان مردم باز هم سخن لوط را نپذیرفتندو تواجز را از حد گذراندندوبه طرف خانه لوط حمله ور شدند.لوط که چنان دید لستهای خود را بر در گذارد ودو طرف در را محکم گرفت ولی مردم فشار اورده ودر خانه را شکستند و لوط را به کناری انداختند و وارد خانه شدند.بدین ترتیب ناله غربت و بی کسی لوط بلند شد.باری مردم هجوم اوردند و وارد خانه شدند و لوط نیز به هر وسیله میتوانست انها را دور میکرد.فرشتگان که افسردگی حال و پریشانی خاطر ان بزرگوار را مشاهده کردند و متوجه شدند که برای دفاع از میهمانان عزیز خود چه ناگوارابیهایی را متحول شده و چگونه رنج میبرد به منظور دلداری او خودرا معرفی کردند و بدو گفتند:ای لوط بیمناک نباش و خوفی در دل راه مده که ما فرستادگان پروردگار تو هستیم.که برای نابودی این مردم امده ایم و اینها هرگز اسیبی به تو برسانند و خاطرت از این بابت اسوده باشد.ما تو و خاندانت را نجات خواهیم داد به جز زنت که او از ماندگان است و ما به مردم این دهکده عذابی اسمانی نازل میکنیم به جرم تبهکاری وعصیانی که می کردند به دنبال ان گفتند:خود را اذیت نکن و راه مردم را برای ورود به خانه باز کن(تا کیفر این وقاحتشان رادر کنارشان بگذاریم).لوط و خاندان و پیروانش اوایل شب از شهر خارج شدند و مردم گنه کار ان شهر نیز شب سختی را به سر بردند و وقتی صبح شد عذاب خداوند رسید و فرشتگان الهی ان شهر را زیرو رو کردند و سپس بارانی از سنگ ریزه بر انها بارید و چون روز شد شهر سدوم و سرزمینهای انها به صورت تل خاک و بیابانی در امده بود و اثری از انها که به قول بعضی چهارهزار نفر بودند بجای نمانده بود ،در حدیثی که در تفسیر این ایه از امام صادق (ع) روایت شده ان حضرت فرمود:هر کس عمل قوم لوط را حلال بداند و از دنیا برود دچار همان عذاب خواهد شد و به همان سنگ ریزه ها خواهد سوخت ولی مردم نمی بینند. ایوب(ع)نام ایوب به عنوان یکی از پیامبران نمونه الهی در شکیبایی و استقامت و شکر گذاری در چهار سوره از قرآن کریم ذکر شده و نام اورا در زمره جمعی از پیامبران که خاوند بدانها وحی فرموده ذکر میکند و میگوید به ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و

هارون و سلیمان وحی کردیم.خداوند در قرآن کریم از افرادی که آن ها را برجهانیان برتری داده و از شایستگان قرار داده است نام حضرت ایوب را ذکر کرده و چنین میگوید : از نژاد او (یعنی ابراهیم) است، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و ما نیکوکاران را اینگونه پاداش میدهیم. همچنین در قرآن کریم اشاره اجمالی به داستان چند تن از پیامبران الهی چون موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و داوود و سلیمان شده است و درباره سرگذشت ایوب می فرماید: هنگامی که پروردگار خود را ندا داد که من به محنت دچار شده اند و تو مهربان ترین مهربانانی پس ما دعایش را اجابت کردیم و محنتی را که داشت برطرف نمودیم و به لطف و رحمت خود اهل و فرزندانش را که گرفته بودیم با عده ای دیگر به مثل آن ها باز به او عطا کردیم تا اهل عبادت متذکر لطف و احسان ما شوند.در سوره ص از آیه ۴۲ به بعد با شرح بیشتری داستان آن حضرت بیان شده است: ((یاد کن بنده ما ایوب را هنگامی که پرردگارش را خواند ک شیطان مرا به رنج و عذاب دچار کرده است. به دنبال این آییه خای تعالی استجابت دعای او و نشان دادن راه اعاده سلامتی و برطرف شدن بیماری و رنج اورا اینگونه نقل فرموده که ما به او گفتیم پای خودرا به زمین زن که این چشمه شستشو گاه خنك و آشامیدنی است)) و سپس جریان بازگرداندن خاندان اورا به آن حضرت مانند آنچه در سوره انبیاء ذکر فرموده بود بیان میکند آنگاه موضوع سوگندی را که در مورد همسرش یادکرد به طور اجمال نقل فرموده و در پایان آیه ۴۵ اورا ستوده و می فرماید: ما اورا شکیبا یافتیم چه نیکو بنده ای بود که او توبه گر ((و بازگشت کننده به سوی ما)) بود.از نظر روایات و تواریخاما در روایات و تواریخ در چند مورد اختلاف دیده می شود۱- در مورد نسب ایوب که آیا از نژاد ابراهیم و از فرزندان عیص یا معاصر با ابراهیم و یعقوب است و بعضی زمان اورا قبل از زمان ابراهیم دانسته و گویند که حتی صد سال پیش از ابراهیم خلیل میزیسته است و عبدالوهاب نجار در قصص الانبیاء این قول را ترجیح میدهد ولی اکثر مورخین مانند مسعودی و دیگران اورا از نژاد ابراهیم و از فرزندان عیص دانسته و نسب آن حضرت را چنین ذکر کرده اند: ایوب بن موص بن رزاح بن رعوایل بن عیص بن اسحقاق بن ابراهیم (ع).۲- اختلاف دیگر درمورد موطن اصلی آن حضرت است که بعضی آن را سرزمین عوص واقع در یمن دانسته اند و یا قوت حموی در ذیل کلمه بثنه گوید که بثنه نام ناحیه ای از نواحی دمشق است و برخی گفته اند که نام دهی است میان دمشق و اذرعات و حضرت ایوب اهل آنجا بوده است. طبری نیز نقل کرده که بثنه شام، همگی از آن ایوب بود و شخص دیگری در اموال و املاك آنجا شریك وی نبوده است.۳- همسر آن حضرت را که در قرآن اشاره اجمالی به داستانش شده و در روایات به تفسیر سرگذشت اورا نقل کرده اند، برخی دختر یعقوب و نامش را لیا یا الیا ذکر کرده اند و در برخی از تعاریف دختر میشا بن یوسف و نامش را ماخیر و در نقل دیگر رحمه دختر افرائیم بن یوسف نوشته اند و عبدالوهاب نجار در رد قول اول گفته است: یعقوب دختری به نام لیا نداشته که همسر ایوب باشد.داستان ابتلای آن حضرت به بلاهای گوناگونآنچه از نظر قرآن و روایات مسلم است ایوب پیغمبر از پیامبران بزرگواری بوده که خدای تعالی اموال زیاد و فرزندان برومند به او عنایت کرده و سپس برای آزمایش آنهارا از او گرفت و خود اورا نیز به بیماری یختی مبتلا کرد تا مقام صبر و سپاس اورا بیازماید و پس از انقضای دوران بلا و آزمایش به دلیل صبر عجیبی که از ایوب در این مدت ظاهر گردید خدای تعالی همه اموال و فرزندانش را به او بازگردانید و بلکه زیاده از آنچه قبل از آزمایش داشت به او عنایت فرمود و داستان اورا به عنوان نمونه شکیبایی و قهرمان تقوا و سپاس گذاری برای تذکر دیگران نقل فرمود. امام صادق (ع) در حدیثی که شیخ کلینی از آن حضرت روایت کرده می فرماید : در روز قیامت زن زیبایی را که به گناه مبتلا شده است برای حساب می آورند و آن زن در پیشگاه خدا عرضه می دارد: پروردگارا تو مرا زیبا آفریدی و بدین سبب من مبتلا به گناه شدم در این وقت مریم (ع) را می آورند و می گویند آیا تو زیباتر بودی یا او؟ ما اورا زیبا آفریدیم(با این زیبایی فوق العاده) به گناه مبتلا نشد همچنین مرد زیبایی را که بر اثر زیبایی به گناه دچار شده می آورند و (برای آلودگی خود به گناه همان زیبایی را عذر می آورد) پروردگارا مرا زیبا آفریدی و در نتیجه دچار گناه شدم. سپس یوسف را می آورند و بدو گفته می شود آیا تو زیباتر بودی یا او؟ ما اورا زیبا آفریدیم و با این حال به گناه

آلوده نشد. سپس شخص گرفتاری می آورند او نیز(عذر لغزش خود را اینگونه) بیان میدارد: پروردگارا بلا و گرفتاری را بر من سخت کردی تا من مبتلا گشتم در این وقت حضرت ایوب را می آورند و می گویند: بلا و گرفتاری تو سخت بود یا بلای او؟ او نیز به آن بلاهای سخت دچار شد ولی انحراف و لغزشی در او پدید نیاورد و از مسیر بندگی و سپاس گذاری حق منحرف نشد اما در مورد ابتلای ایوب به آنچه در بعضی از روایات نقل شده قابل اعتماد نیست و با اصول مذهب و دلیل های شرعی و عقلی موافق و سازگار نمی باشد و چنین به نظر می رسد که اساس آن از تورات کنونی گرفته شده یا از روایاتیست که از روی تقیه و موافقت با عام صادر گردید و لذا در روایات دیگر ائمه بزرگوار شیعه آن هارا رد کردند و غیر قابل قبول دانستند . از روی گفتار برخی از مفسرین عامه : مثل وهب بن منبه و سفر ایوب (تورات) و پاره از روایات که شبیه همان گفتار در آن ها ذکر شده است به طور خلاصه اینچنین است که نقل میکنیم و سپس آنچه را موافق با تحقیر و مذهب حق است در این باره از نظر شما میگذرانیم اینان گفته اند ایوب مردی از روم بود که نسب او عبارت است از ایوب بن اموص بن رازخ بن روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم ، مادرش نیز دختر لوط بود. خدای تعالی انواع نعمت هارا به ایوب داده بود تا جایی که دارای کسی از شتر و گاو و اسب و گوسفندو الاغ و سایر اموال به اندازه او نبود، فقط ۵۰۰ جفت گاو نفر داشت که زمین های زراعی اورا شخم میزدند و برای هر جفت گاو یک بنده زر خرید داشت و هریک از بندگان مزبور دارای زن و فرزند و اموالی بودند و بعضی رقم شترهای بارکش آن حضرت را ۳۰۰۰ و گله های گوسفندانی که داشت ۷۰۰۰ نوشته اند. چنانچه نقل شده اینان گویند علت ابتلای ایوب آن بود که امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمود و به آن بلاهای سخت دچار شد. ابن اثیر نقل میکند که سبب بلا و گرفتاری آن حضرت آن بود که در سرزمین شاه خوشکسالی و فرعون آن زمان یعنی فرمانروای مصر به نزد ایوب فرستاد که پیش ما بیا زیرا در اینجا فراخی و وسعت است، ایوب نیز به دنبال این پیغام خانواده و مال و حشم خود را برداشت و پیش فرعون رفت. او نیز زمین هایی در اختیار آن حضرت قرار داد.تا اینکه شعیای پیغمبر روزی به نزد فرعون امد که ایوب نیز در ان مجلس حضور داشت.شعیا فرعون را مخاطب ساخت وگفت ای فرعون ایا ترس ان را نداری که خدا خشم کند و به خاطر خشم او اهل اسمان و زمین و دریاها م کوهها نیز خشم کنند.ایوب در تمام مدتی که شعیا سخن میگفت ساکت بود و سخنی نمی گفت چون هر دوی انها از نزد فرعون بیرون امدند خدا به ایوب وحی کرد ای ایوب به سبب اینکه به سرزمین فرعون رفتی و در برابرش سکوت کردی وبه تذکر و اندرزش نپرداختی اکنون اماده و مهیای بلا باش و...تا به اخر داستان که ابن اثیر تقل کرده است.دسته ای نوشته اند :خدای تعالی نعمت های فراوان و بسیاری به ایوب عطا کرد و ان حضرت پیوسته شکر و سپاس خدا را به جای میاوردو همین سبب شده بود که فرشتگان اسمان نام ایوب را برده و همواره اورا یاد کنندشیطان که در ان زمان از رفتن به اسمانها ممنوع نشده بود گفتگوی فرشتگان و درود انها را درباره ایوب شنید و چون شکر بسیار ایوب را در برابر نعمتهای الهی مشاهده کرد به وی حسد برد وبه خدا عرض کرد:پروردگارا این سپاس گزاری و شکرانه زیاد ایوب به سبب نعمتهای بسیاری است که به او داده ای اگر این نعمت هارا از وی باز داری هرگز شکرانه تورا به جای نخواهد آورد اکنون مرا به اموال او مسلط گردان تا بدانی که اگر نعمتی نداشته باشد تورا سپاس گزاری نخواهد کرد. خدای تعالی شیطان را بر اموال ایوب مسلط گردانید و شیطان به زمین آمد و همه اموال و فرزندان اورا نابود ساخت اما شکر و حمد ایوب در برابر خدا افزون گردید دوباره شیطان به خدا عرض کرد مرا به زراعت ایوب مسلط گردان و خدای تعالی نیز اورا بر زراعت ایوب مسلط گردانید و شیطان با اعوان و اهرمنان دیگیر یکه در اختیار داشت آمدند و تمام زراعت ایوب را سوزاندند اما باز هم بر شکر و حمد ایوب افزوده شد. شیطان گفت مرا بر گوسفندان ایوب مسلط گردان خداوند موافقت کرد و شیطان تمامی گوسفندان اورا نیز هلاک کرد ولی از سپاس گذاری و شکر ایوب کاسته نشد تا اینکه شیطان گفت مرا بر بدن او مسلط گردان خدای تعالی بدو گفت : به جز زبان و عقل و دیدگان او بر سایر اعضای بدنش تورا مسلط کردم. شیطان بیامد و نفسی زهر آگین بر پیکر او دمید که همه بدن او از سر تا پا زخم گردید و زمان درازی نیز به همین منوال به حمدو سپاس خدا

مشغول بود تا وقتی که کرم در بـدنش پدیدار گشت و متعفن گردید و مردم اورا از قریه بیرون بردند و در خارج ده در کنار ویرانه ای افکندند و به جز همسرش شخص دیگری نزد او رفت و آمد نمیکرد. آن زن نیز برای تهیه غذا و خوراک ایوب نزد مردم میرفت و با تکـدی برای ایوب طعام و غذا فراهم میکرد و نزد وی می آورد .شـیطان که از صبر و شـکیبایی ایوب به تنگ آمده و در کار او درمانده شده بود چند تن از اصـحاب و پیروان او که در کوه ها به صورت رهبانانیزندگی می کردند رفت و به آن ها گفت بیایید تا نزد این بنـده گرفتار و مبتلا برویم و از بلا وگرفتاری او بپرسـیم . رهبانان سوار استر های خود شدند و نزد اوب آمدند وقتی نزدیک او رسـیدند استران از بوی تعفن بـدن ایوب گریختند و پیش نرفتند تا سـرانجام با زحمت آن ها را به جلو رانده و پیش ایوب رفتند و نزد او نشسـتند و گفتنـد ای ایوب خوب است گناه خودرا که سـبب این بلای بی سابقه شده است به ما خبر دهید زیرا ما ترس آن را داریم که اگر از خداوند سوال کنیم مارا هلاک سازد. ایوب(ع) در پاسخ آن ها فرمود به عزت پروردگارم سوگند من هرگز غذایی نخوردم جز آنکه یتیمی و ناتوانی با من بود که از آن غذا میخورد و هیچگاه دو کاری که هردوی آن ها اطاعت پروردگار بود برای مـن پیش نیامـد جز آنکـه من آن را که انجـام آن سـخت تر بـود انتخـاب کردم. در اینـوقت جـوانی که در میـان آن هـا بـود بـدانها گفت:چه زشت است کار شـما که به نزد پیغمبری از پیغمبران خـدا آمـده و اورا سـرزنش کردیـد تا جایی که ناچار شـد آنچه را از عبادت پروردگار خود پنهان میـداشت آشـکار سازد.به دنبال این جریان ایوب از وضع خود به خـدا شـکایت کرد و خدای تعالی در پاسـخ به او فرمود چه کسـی قدرت پرسـتش مرا به تو داد که تو حمد وتسبیح و سـپاس مرا به جای آوری آیا بر چیزی که خدا بر تو منت آن را دارد بر خـدا منت گذارده و احتجاج میکنی؟همچنان نعمت های دیگر را که بدو داده بود . بعد ایوب مشتی از خاک در دهان ریخت و گفت پروردگارا حق با توست و این نعمت را تو به من عطا کردی وبعـد از شـکایت خود پوزش طلبیـد و پس از آن خدای تعالی فرشـته ای را فرسـتاد و بدو دسـتور داد پای خود را بر زمین بزن و با انجام این دستور چشمه آبی ظاهر شد و ایوب خود را با آن آب شسـتشو داد و زخم ها و بیماریش برطرف گردیـد و نعمت های دیگری که از دست داده بود به او بازگردانیـد. درباره آن عملی هم که از همسـرش سر زد و سبب شد ایوب سوگند یاد کند که اورا صد تازیانه بزند. روایات مختلفی گفته اند در بعضی نقـل هـا هست که همسـر ایوب برای تهیه خوراکی آن حضـرت نزد جماعتی رفت و از آنها چیزی خواست وقتی که آن ها گیسوان زیبای آن زن را دیدنـد گفتند اگر مقداری از گیسوانت را بریده و به ما بدهی ما نیز به تو خوراکی خواهیم داد و چون همسـر ایوب علاـقه زیـادی بـدو داشت این کـار را انجـام داد و وقتی ایوب اورا بـا گیسوان بریـده دیـد چنین سوگنـدی یـاد کرد که البته باز هم اختلاف نظر هست در مورد عمل همسـر ایوب.سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء پس از اسباط این مطلب که انبیاء پیغمبران الهی و ائمه دین باید از گناهان و امراضـی که موجب تنفر و اشمئز و وحشت مردم است مانند برص و جذام پاک و مبری باشند. در حالات ایوب می گوید: اما آنچه در این باب از گروهی از مفسـران نقل شده قابل قبول و توجیه نیست زیرا اینان پیوسـته به پروردگار متعال و رسولاـن خـدا هر کـار قبیـح و منکری را نصبت می دهنـد و تهمت های بزرگی به آنان می زننـد. زیرا اینان گفتنـد خـدای تعالی شیطان را بر ما و گوسـفندان ایوب و خانـدان او مسلط گردانید و بعد که صبر ایوب را مشاهده کرد درخواست کرد که اورا بر بدن ایوب مسلط سازد و الی آخر داسـتان. آنگاه میگوید: کسی که عقل و خردش این اندازه باشد که این جهل و کفر را بپذیرد چگونه به روایت او میتوان وثوق پیدا کرد و کسـی که نداند خدای تعالی شیطان را بر خلق او مسلط نمی سازد و شیطان قادر نیست که بدن هارا زخم کنـد و بیماری بیاورد. چگونه میتوان به حـدیث او اعتماد کرد از نویسـندگان معاثر اهل سـنت نیز عبدالوهاب نجار مولف کتـاب قصـص الانبیـاء همین مطلب را در کتـاب خود ذکر کرده و می گویـد مردم در مورد بلاـی ایوب مطـالبی روایت کردنـد که دلاـلت دارد بر اینکه آن حضـرت به بیمـاری هایی مبتلا شـد که موجب تنفر مردم گردیـد و از نزدیک شـدن به وی خودداری می کردنـد و این روایـات بـا منصب نبوت منافات دارد زیرا علمای توحیـد در جای خود ثابت کردنـد که پیغمبران الهی بایـد از بیماری هایی که موجب تنفر مردم باشـد منزه و پاک باشـند. ایوب(ع) نیز در برابر آن بلاهای سـرد چنان صبری کرد که تا به امروز ضـرب

المثل گردیده و شکیبایی او به حدی بود که در خلال تمام این بلاها پیوسته سپاس گذار درگاه حق بود و سخنی که برخلاف بردباری و سپاس گذاری او باشد از دهانش خارج نشد زیرا خدای تعالی نیز در عوض گذشته ی از نعمت های بزرگ و جاویدان آخرت در دنیا نیز اموال و خاندان اورا به او بازگردانید و آن ها را چندبرابر کرد و بیماری های اورا شفا داد و از بلاها نجاتش بخشید. در اینجا مرحوم صدوق (ره) در کتابش حدیثی از امام باقر روایت کرده که حقیقت را آشکار ساخته و از اشکالات مزبور خالی است. آن حضرت فرمودند همانا ایوب ۷ سال بدون آنکه گناهی از وی سر زده باشد دچار بلا گردید و همانا پیغمبران الهی گناه نمیکنند زیرا آن ها معصوم و پاکیزه اند.پیغمبر (ص) فرمودند که بلاکش ترین مردم پیغمبرانند. و پس از آن ها مانندترین و شبیه ترین مردم ه آن ها بلاکش تر خواهند بود. اینکه خداوند ایوب را به آن بلای بزرگ گرفتار ساخت ، آن بلایی که در پیش مردم به سبب آن خار شد برای آن بود که چون نعمت های بزرگ خدا را که فرموده بود بدو برساند در دست او دیدند ادعای خدایی درباره اش نکنند وبرای آنکه بدین وسیله بدانند ثواب و پاداش نیک خداوند بر دو گونه است یکی از روی استحقاق و مزد، و دیگری از روی اختصاص و تفضل و دیگر برای آن بود که هیچ ضعیف و ناتوانی را به سبب ناتوانی و ضعفش خار ندانند و هیچ فقر و ناداری را به سبب نداریش کوچک نشمارند و هیچ بیماری را به علت بیماریش به چشم حقارت ننگرند.عمر آن حضرتبرخی مدت عمر آن حضرت را ۹۳ و بعضی ۲۰۰ سال گفته اند و در تاریخ عماد زاده ۲۲۶ سال ذکر شده که ۷۳ سال قبل از ابتلا ۷ سال و ۷ ماه و ۷روز دوران ابتلا و ۱۴۶ سال پس از ابتلا زندگی کرده درباره مدفن آن حضرت نیز اختلاف است. در فرهنگ قصص القرآن بلاغی نوشته شده است که قبر مسلم آن حضرت در سرزمین عوض می زیسته و در قله کوه حجاف در حدود یمن به فاصله ۸۰ میل از عدم دفن شده است و در اعلام خزائلی آمده که در بیمنای فارس کنار دهی به نام خیر آباد دره کوچکی است که عوام قبر ایوب را در آنجا می دانند و در ایام متبرکه برای زیارت به آنجا میروند.شعیب(ع):در باره نام و نسب حضرت شعیب (ع)در میان تاریخ نویسان اختلاف است. بعضی از تاریخ نویسان نام ان حضرت را یثرون ذکر میکنند و برخی همان شعیب نوشتند.معلوم است که در نقل های مزبورتصحیف و تحریف راه یافته و نام اصلی یکی از انها بیشتر نبوده ودر تورات هم یثرون نقل شده است. برخی از مورخین نیز چنانچه که اشاره شد همان نامی را که خدای تعالی در قران کریم ذکر کرده است یعنی نام شعیب را برای ان حضرت اورده اند.از عرائس هم نقل شده که نام ان حضرت در عربی شعیب و در سریانی یثرون است.درباره اینکه نصب آن حضرت به ابراهیم خلیل (ع) نیز می رسد یا نه اختلاف است. ۱-این قولی است که ابن اثیر در کامل التواریخ از بعضی نقل کرده است و در قصص الانبیاء راوندی نیز آمده که به سند خود از وهب روایت کرده که گفته است: شعیب پیغمبر و ایوب (ع) و بلعم بن باعورا نصبشان به کسانی می رسد که در روز نجات ابراهیم از آتش نمرود به آن حضرت ایمان آورده و با وی به شام هجرت کردند و ابراهیم (ع) دختران لوت را به همسری ایشان درآورد و هر پیغمبری پس از ابراهیم (ع) و پیش از بنی اسراعیل آمدند همگی از نسل آنهایند.۲-شعیب از فرزندان ابراهیم نبوده بلکه نصب وی به برخی از مردمانی می رسد که به ابراهیم (ع) ایمان آورده اند و با وی به شام مهاجرت کرده بودند ولی از طرف مادر نصبش به لوط پیغمبر می رسد. ۳-شعیب از فرزندان نابت بن ابراهیم بوده و از فرزندان اسماعیل و اسحاق نیست.اصحاب ایکه چه کسانی بودند؟در قرآن کریم در چند آیه در سوره های حجر و شعرا و ص و ق مردمی به نام اصحاب ایکه نامیده شده اند که شعیب بر آن ها مبعوث شد و با موعظه و اندرز خواست تا آن ها را از عذاب الهی بیم دهد ولی تکذیبش کردند و باید دید آیا اصحاب ایکه همان مردم مدین هستند یا قوم دیگری که شعیب جداگانه بر آن ها نیز مبعوث شده و آن ها نیز مانند قوم مدین آن حضرت را تکذیب نموده اند و بسیاری از تاریخ نگاران و مفسران گفته اند که اصحاب ایکه همان مردم مدین بودند و برخی نیز گفته اند که شعیب دو بار مبعوث شد، بار اول به سوی مردم مدین و بار دوم به سوی اصحاب ایکه، در تفسیر المیزان نقل شده است که ایکه نام بیشه ای در نزدیکی شهر مدین بوده که طایفه ای در آن سکونت داشه و شعیب (ع) به سوی آن ها مبعوث شده است. طایفه مزبور با شعیب بیگانه بودند یعنی از قوم و قبیله شعیب

نبودند . با توجه به آیات قرآن در سوره شعرا آیه ۱۷۷ و ۱۷۸ و سوره هود آیه ۸۳ و ۸۴ و سوره اعراف و عنکبوت بعید نیست از این تشابه آیات و اندرز شعیب چنین استنباط کرد که مردم مدین و اصحاب ایکه یکی بوده اند و یا دو گروه بودند در مجاورت و نزدیکی یکدیگر به سر می برده اند و گناهان و صفات زشت قوم مدین به آن ها نیز سرایت کرده بود و شعیب پس از اینکه مامور ارشاد مردم مدین شد طبق دستور الهی دیگری مامور تبلیغ اصحاب ایکه نیز گردید.احتجاج شعیب (ع)به هر صورت شعیب(ع) با آن بیان شیوا و منطق مهم و گرمی که داشت سرگرم احتجاج و اندز آن مردم گردید ولی آن ها به جای آنکه شکرانه آن همه نعمت های بی شمار الهی را که برایشان ارزانی داشته بود نموده و دعوت خیرخواهانه شعیب را بپذیرند و از کفر و ناسپاسی و کم فروشی و تباهی و فساد در زمین دست بردارند به انکار و تکذیب آن حضرت پرداختند و حتی آن حضرت را به سنگسار کردن نیز تهدید کردند و ایشان را به جادو زدگی و نسبت های ناروای دیگر منصوب داشتند.داستان احتجاج شعیب در سوره شعرا اینگونه شروع میشودمردم ایکه پیامبران را تکذیب کردند آنگاه که شعیب به آن ها گفت : چرا نمی ترسید که به قوم خویش فرمودند: و من برای پیغمبری خود مزدی از شما نمیخواهم که مزد من تنها به عهده پروردگار جهانیان است پس فرمود : ای مردم پیمانه را کامل دهید و کم ندهید و ترازوی درست وزن کنید و چیزهای مردم را کم ندهید و در زمین به فساد نکوشید و از آن خدایی که شما و مردم گذشته را آفریده بترسید.آن مردم بی شرم با کمال بی حیایی در پاسخ شعیب گفتند: ای شعیب حقا که تو جادو شده ای آخر تو جز بشری مانند ما نیستیو ما تورا دروغ گو میپنداریم و حتی گفتند اگر راست میگویید پاره ای از آسمان را روی ما بینداز نابینایی شعیب:برخی از مفسران در تفسیر ایه ۹۲ سوره هود انجا که قوم شعیب به او گفتند:ما تورا میان خود ناتوان میبینیم.گفتند که علت این گفتارشان ان بود که شعیب نابینا بود و منظورشان از ناتوانی همین میباشد ولی در مقابل اینان جمعی نابینایی شعیب را انکار کردند و گفتند :که پیغمبران الهی از بیماریهایی که موجب تنفر مردم باشد مبرا هستند و کوری چشم نیز از همین نوع است.در این میان گروهی به طرف داری از دسته اول گفتند که نابینایی از ان نوع بیماری های نیست که ایجاد تنفر کند و مانند سایر بیماری هایی است که پیغمبران الهی بدان دچار میشدند و ایجاد تنفر هم نمیکرد و مانعی در راه تبلیغ و ارشاد مردم و پذیرش آن ها نبود.شیخ صدوق (ره) در کتاب علل الشرایط حدیثی از رسول خدا روایت کرده که شعیب (ع) از عشق خدا آنقدر گریست که چشمش نابینا شد. پس خدای سبحان قوه بینایی اورا بازگرداند ولی شعیب دوباره آنقدر گریست که نابینا شد و خداوند برای بار دوم نیز اورا بینا کرد و شعیب مجددا گریست تا نابینا شد و سومین بار نیزخداوند بیناییش را به وی بازگرداند و چون بار چهارم شد خداوند بدو وحی کرد : ای شعیب آیا برای همیشه میخواهی اینچنین گریه کنی؟ اگر گریه تو به سبب ترس از آتش است من تورا از آتش دوزخ پناه داده و نجات میدهم و اگر برای اشتیاق بهشت است من آن را بر تو مباح ساختم.شعیب در جواب گفت: ای معبود و ای آقای من تو خود می دانی که من نه به سبب ترس از دوزخ و نه برای اشتیاق بهشت تو میگریم بلکه دلبند محبت و عشق تو گشته ام و نمی توانم خودداری کنم جز آنکه به وصل دیدار تو نایل گردم.سبب نزول عذاب بر قوم شعیبراوندی (ره) در حدیثی از امام سجاد روایت کرده که آن حضرت فرمود: نخستین کسی که پیمانه و ترازو برای مردم ساخت حضرت شعیب بود و آن ها با پیمانه و ترازو سرو کار پیدا کردند ولی پس از مدتی شروع به کم فروشی نمودند و همین سبب عذاب الهی گردید.عذاب قوم شعیبجمعی از مفسران و تاریخ نگاران گفته اند: شعیب دوبار مامور ارشاد و تبلیغ مردم گشت، یک بار به سوی مردم مدین و بار دیگر به سوی اصحاب ایکه، اینان گفتند مردم مدین به ((رجفته)) و زلزله مبتلا گشتند و اصحاب ایکه به عذاب یوم الظله ولی گروهی در برابر اینان گفتند : مردم مدین و اصحاب ایکه هردو یه گروه بودند و عذاب زلزله و عذاب یوم الظله نیز هردو به همین مردم نازل شد وبه این ترتیب که در آغاز به زلزله دچار شدند و سپس ابر آتش باری بر آن ها سایه افکند و آن هارا یکسره نابود کرد. ابن عباس و دیگران گفته اند. قوم شعیب دچار گرمای سختی شدند که سایه خانه و آب ها نیز نمیتوانست آن هارا از سختی گرما نجات دهد و آب ها نیز داغ شده بود در این وقت خداوند ابری را فرستاد که نسیم خنکی از آن

وزیـدن گرفـت و مردم در زیر آن قطعه ابر گرد آمدنـد تـا بلکه از گرمـا رهـایی یابنـد و دیگران را نیز به گرد آمـدن در زیر آن ابر دعوت کردند وقتی همگی در سایه ابر جمع شدند شـراره های آتش از ابر ببارید و زمین هم در زیر پایشان لرزید از بالای سر آتش بر سـرشان باریـد و از زیر پـا هم به زمین لرزه ی سـختی دچـار گشـتند تـا همگی سوختنـد و خـاکستر شدنـد و بـدین ترتیب طومـار زنـدگیشان درهم پیچیـده شـد.مدت عمر آن حضرت از ابن عباس نقل شده که آن حضـرت ۲۴۲ سـال عمر کرد و حتی بعضـی ها بیشتر از این را نیز نقل کرده انـد و قبر آن حضـرت به گفته عبـدالوهاب نجار در سـرزمین حضـر موت قبری است که خود ایشان نیز تردید دارند که آن قبر، قبر حضـرت شعیب است.اسحاق(ع) بشارت به ولادت اسحاقفرزند دیگر ابراهیم (ع) که نامش در قران ذکر شده اسحاق بود که ۵ سال کوچکتر از اسماعیل بود و محل ولادتش در شام بود ومادرش ساره است که همسر رسمی ابراهیم (ع) و دختر خاله او بود خداوند تعالی چند تن از فرشـتگان را که از ان جمله جبرئیل و میکائیل و اسرافیل نیز بودند مامور نابودی قوم لوط کرد که برخی از مفسران تعداد انها را تا ۹ و۱۱ نفر ذکر کردند البته ابتدا به انها دستور داد که نزد ابراهیم بروند و ولادت اسحاق را به وی بشارت دهنـد و سـپس به دنبال ماموریت خویش رهسپار گردند.علت این دسـتور نیز ان بود که ابراهیم (ع)میهمان را بسـیار دوست می داشت و هرگاه میهمان نداشت به سراغ او از خانه بیرون میرفت تا میهمانی بیابد وبیشتر اوقات با میهمان غذا میخورد ودر ان اوقات ۱۵ شب بود که بر ابراهیم میهمانی وارد نشده بود وبه همین سـبب ابراهیم ناراحت بود که به ناگاه میهمانی خوش سـیما و زیبا روی را مشاهـده کرد که بر وی وارد شدند.ابراهیم خوشـحال شد وبا خود گفت:که خدمتکاری این میهمانان را باید خود انجام دهم و به دنبـال این تصـمیم برخـاست و گوسـاله ای را که جز آن در خـانه اش نبود ذبـح کرد و پس از بریـان کردن برای میهمانان اوردو خود نیز در پیش روی آنان نشـست و به خوردن غـذا مشـغول شد.اما در ضـمن خوردن غذا متوجه شد که اینان به غذا دسـت نمیزنند.از این رو وحشتی از انها در دلش افتاد و چنانچه در روایتی هم ذکر شده ترسـید که مبادا انها که به صورت جوانانی نیرومند شبانه به خانه او امده اند برای اسیب رساندن به او یا سرقت و دزدی امده باشند.وقتی مشاهده کرد که غذا نمیخورند دانست که انان فرشـته اند ولی ترسـید که مبادا برای عذاب قوم او امده باشند به هر حال ترس خودرا به انان اظهار کرد.فرشتگان که دانستند ابراهیم از انها بیمناک شـده است خودرا به او معرفی کردند و ترس اورا برطرف ساخته و ماموریتشان را به اطلاع وی رسانیدند وبه دنبال ان مژده ولادت اسـحاق را از ساره بـدو دادنـد.ساره وقتی این خبر را شـنید خندیـدو خنده اش از شدت تعجب بودکه چگونه در دوران جوانی که امیـد بچه دار شـدن در وی می رفت دارای فرزنـد نشدنـد و اکنون که به سن کهولت و پیری رسـیده انـد خداونـد به انها فرزنـدی می دهد زیرا از سن ساره در ان وقت ۹۸ یا ۹۹ سا گذشته بود و ابراهیم ۱۰۰ و یا ۱۲۰ ساله بود ولی فرشته گان گذشته از بشارت ولادت اسـحاق به فرزند اسـحاق نیز که نامش یعقوب بود وی را مژده دادند و بدین ترتیب به فرزند برومندی مژده دادند که باقی خواهـد مانـدو دارای نسل و فرزند نیز خواهد شد ساره پس از این بشارت به اسـحاق حامله شد و پس از گذشـتن دوران حمل اسـحاق متولـد شـد و با گذشـتن روزها و شـبها تـدریجا بزرگ شد و رونق تازه ای به زندگی انان داد وچون ابراهیم به سن کهولت رسـید به لعاذر که سرپرستی خانواده او را به عهده داشت سـفارش کرد که برای اسـحاق از کنعانیان که در فلسطین بودند همسری انتخاب نکننـد و همسـر او را از میان عشـیره و فامیل خود انتخاب کند و لعاذر نیز طبق وصـیت ابراهیم رفقه دختر بتوئیل بن ناحور را برای همسـری اسحاق برگزید و بعد خداوند به وی ۲ پسـر عطا کرد به نامهای عیص و یعقوب که هر دو در یک شکم و با همدیگر به دنیـا امدنـد . اسـحاق عیص را بیش از یعقوب دوست می داشت و رفقه به یعقوب علاقه بیشتری داشت عیص پس از اینکه بزرگ شـد نزد عمویش اسـماعیل رفت و دختـر او را که نـامش بسـمه بود به همسـری برگزیـد یعقوب برای ازدواج نزد دایی خود لیـان بن بتوئیل رفت و دخترش لیا را به همسـری برگزیـد و از او صاحب ۷ فرزنـد شد وسـپس لیا از دنیا رفت و یعقوب خواهر او راحیل را به همسری اختیار کرد و یوسف و بنیامین را نیز راحیل برای او به دنیا اورد.مدت عمر و مدفن اسحاق و مادرش ساره مدت عمر اسحاق را عموما ۱۸۰ سال بعضی ۱۶۰ سال نوشـتند و مدفن ان حضـرت در همان حبرون که اکنون به شـهر خلیل الرحمان موسوم است می

باشد چنان چه قبر مادرش ساره نیز همان جاست و عمر ساره را در هنگام مرگ ۱۲۷ سال نوشته اند.

کمیل محرم اسرار امیر المومنین

(ع)

حسین حیدر خانی «کمیل»، در فرهنگنامه مسلمانان و پیروان اهل‌بیت علیهم السلام نامی آشناست و بررسی احوال او، شفاف کننده ابعادی از زندگی امام امیرمؤمنان علیه السلام نیز هست.خاندان او، کمیل بن زیاد نَخَعی است که نسبش با نُه واسطه به «جسر بن عمرو»، بنیانگذار طایفه «نَخَع» می‌رسد.۱نَخَعیان، گروهی بزرگ و منشعب از قبیله «مذحج» بودند که قبل از اسلام در سرزمین «بیشه»۲ و پس از آن در کوفه روزگار می‌گذراندند. جمع زیادی از بزرگان و دانشمندان دنیای اسلام چون: علقمهٔ بن قیس و مالک اشتر، صحابی امام علی علیه السلام، نخعی بوده‌اند.۳سپیده از زمان دقیق تولّد کمیل، اطلاعی در دست نیست؛ ولی با توجّه به اینکه وی در سال ۸۳ هجری (زمان شهادت) ۹۰ بهار از عمرش می‌گذشته، می‌توان تولّد او را ۷ سال قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم؛ یعنی سال پنجم بعثت دانست. بنابراین، کمیل در سال هجرت، هفت سال داشته است.با قبیله ابراربیشتر رجال‌شناسان، کمیل را «تابعی»۴ معرّفی نموده و صحابه نگاران رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم نیز نامی از وی به میان نیاورده‌اند؛ ولی از آنجا که او بخشی از دوران جوانی خود را در حیات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گذرانده، صحابی بودن وی با گمان قوی همراه است؛ چرا که طبق آنچه برآورد نمودیم، در زمان رحلت آن حضرت، کمیل ۱۸ سال داشته است. از این رو، ابن حجر عسقلانی (۷۷۳ – ۸۵۲ ق.) می‌گوید:له ادراک، قد ادرک من الحیاهٔ النّبویّهٔ ثمانی عشرهٔ سنهٔ۵؛ کمیل ۱۸ سال از عمر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را درک نموده است.تحقیق و جمع بین سخنان مختلف، آن است که چنانچه «صحابی» را کسی بدانیم که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را درک کرده یا دیده باشد، در حالی که مسلمان بوده، کمیل جزء اصحاب آن حضرت به شمار می‌رود؛ ولی اگر «صحابی» را کسی بدانیم که از ایشان بدون واسطه روایت هم نقل کرده باشد، او را نمی‌توان جزء اصحاب محسوب نمود؛ چرا که کمیل روایتی را از حضرتش بدون واسطه نقل نکرده است. و اما معصومان دیگری که کمیل در خدمت آنان بوده، عبارتند از: امام علی، امام حسن، امام حسین و امام سجّاد علیهم السلام؛ بلکه به گواهی دانشمندان رجال، او از خواصّ آن بزرگواران محسوب می‌شود.همراز امیرمؤمنان علیه السلامامام علی علیه السلام در خطبه ۱۱۸ نهج البلاغه به نام برخی از یاران مورد اعتماد خود، اشاره می‌نماید۶ و کمیل را می‌توان یکی از مصادیق این سخن یافت.روزی آن حضرت به کاتب خود، عبدالله بن ابی‌رافع فرمان داد تا ده نفر از معتمدان ایشان را حاضر نماید. عبداللّه عرض کرد: ای امیرمؤمنان! آنان را مشخّص فرمایید. حضرتش ده نفر، از جمله کمیل را نام برد.۷این حدیث، بیانگر جایگاه ویژه کمیل نزد امام علی علیه السلام است.نمونه دوم را خود کمیل نقل می‌کند:با علی علیه السلام در مسجد کوفه بودم. نماز عشاء را به جای می‌آوردیم که حضرت دست مرا گرفت و از مسجد خارج شدیم. او راه را در پیش گرفت تا اینکه به بیرون شهر رسیدیم. در این مدّت، حضرتش هیچ سخنی با من نگفت. چون به بیابان رسیدیم، حضرت نفسی تازه کرد و فرمود: ای کمیل! این قلب‌ها ظروفی هستند و بهترینشان باظرفیت‌ترین آنهاست. آنچه را می‌گویم به خاطر بسپار! مردم بر سه قسمند: عالِمٌ رَبّانیٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلی سَبیلِ نَجاهٍ وَ هَمَجٌ رَعاعٌ؛ دانشمندانِ هدایت یافته از جانب خداوند، فراگیرندگان دانش که راه نجات را در پیش گرفته‌اند و افراد نادانی که به هر سو متمایل و هر بانگی را پیروی می‌نمایند. آنها، هم جهت بادند و هرگز به فروغ علم، نورانی نگشته و به ملجأ مورد اعتمادی نیز پناه نبرده‌اند.یا کمیل! العلمُ خیرٌ مِنَ المال؛ ای کمیل! علم از مال بهتر است؛ چرا که دانش، تو را حفظ می‌کند؛ امّا تو نگهبان ثروت هستی. مال با پرداخت، کاسته می‌گردد؛ ولی علم با انفاق، افزون می‌شود...آنگاه اشاره به سینه مبارک خود کرد و فرمود:هاهْ، هاه اِنَّ ههُنا لَعِلْماً جَمّاً؛ آه! آه! در اینجا علوم فراوانی است؛ ولی حاملی برای آنها نمی‌یابم، بلکه آنچه هست (یکی از سه گروه‌اند:) تیز هوشانی که دین را وسیله کسب دنیا قرار

داده و بر بندگان خدا فخر می‌فروشند. متدیّنانی نادان که با اوّلین شبهه بر آنها شک عارض می گردد و یا شهوت پرستان و مال اندوزانی که کاری به دین نداشته و به چهارپایان شبیه‌ترند. و این چنین است که علم با مرگِ حاملانش می‌میرد....۸گمان می‌رود سخنان آن حضرت در جوّ خفقان غصب خلافت ایراد گردیده باشد؛ در آن هنگامی که آتش جهل، بی‌تفاوتی، شهوت پرستی و ثروت‌اندوزی، ارکان اصلی جامعه اسلامی را فرا گرفته بود و علی علیه السلام مخاطبی برای بیان بخشی از اندوه خود جز امثال کمیل نمی‌یافت!آخرین سخن در مورد «رازداری کمیل» اینکه: شبی علی علیه السلام به همراه کمیل از مسجد کوفه عازم منزل بودند؛ در میان راه به در خانه مردی رسیدند که در آن وقت از شب با صدایی زیبا و محزون این آیات قرآن را تلاوت می کرد: «اَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیلِ ساجِداً وَ قائِماً یَحْذَرُ اْلاخِرَةَ وَ یَرْجُو رَحمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ یَسْتَوی اَلّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الّذینَ لایَعْلمُونَ اِنَّما یَتَذَکَّرُ اُولُواْلاَلْبابِ»۹کمیل بدون آنکه سخنی بگوید، صدا و حالت خوش آن مرد، بسیار او را تحت تأثیر قرار داده بود؛ در این هنگام، علی علیه السلام رو به کمیل کرد و فرمود: «لاتُعْجِبْکَ طَنْطَنَةُ الرَّجُلِ اِنَّهُ مِنْ اَهْلِ النّارِ؛ صدای این مرد تو را متعجّب نسازد؛ چرا که او اهل آتش است و من در آینده تو را آگاه خواهم نمود!»کمیل که هم از اطلاع حضرت از باطن خود و هم دوزخی بودن آن مرد، بسیار شگفت زده شده بود، در فکر فرو رفت و ساکت ماند. مدّت زیادی گذشت تا آنکه ماجرای «نهروان» پیش آمد و خوارج که بسیاری حافظ قرآن بودند، به جنگ امیرمؤمنان علیه السلام پرداختند و این داستان با پیروزی حضرت خاتمه یافت. پس از پایان نبرد، کمیل همراه علی علیه السلام در میان کشتگان خوارج قدم می‌زدند تا آنکه حضرت، نوک شمشیر را روی سر یکی از آنها گذاشت و فرمود: «یا کمیل! اَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیلِ ساجِداً وَ قائِماً؛ یعنی «این، همان شخصی است که آن شب با چنان حالتی مشغول تلاوت قرآن بود و تو را به تحسین واداشت.» در این هنگام، کمیل بر قدم‌های حضرت افتاد و پاهای مبارکش را بوسید و از خداوند طلب مغفرت نمود.۱۰ این ماجرا، رازداری کمیل را به طور کامل واضح می‌سازد؛ چرا که پرده برداری از چهره شوم خوارج، در زمانی که آنان چهره‌های متدیّن و موجّه جامعه شناخته می‌شدند، در تحمّل همگان نبود.فرماندار امام علی علیه السلاماز افتخارات کمیل آن است که فرماندار علی علیه السلام در شهر «هیتْ»۱۱ بود. از چگونگی و مدّت این حاکمیّت، مدرکی در دست نیست به جز نامه آن حضرت به کمیل پیرامون آنچه در زمان این فرماندار اتفاق افتاد. داستان چنین بود:معاویه در سال ۳۹ هجری لشکری متشکّل از ۶ هزار نفر، به فرماندهی سُفیان بن عَوف سازماندهی کرد و به آنان مأموریت داد از شهر هیت بگذرند و سپس به انبار و مداین رفته، این دو شهر را غارت کنند. این سپاه در هیت با مقاومتی رو به رو نشد و در شهر انبار، پادگانی که می‌بایست ۵۰۰ سرباز در آن وجود داشته باشد، تنها ۲۰۰ نفر در آن مستقر بود. علّت تفرّق آنان بدین قرار بود که فرماندهی این پادگان را کمیل بر عهده داشت. او مطّلع شده بود که عدّه‌ای از هواداران معاویه در شهر «قرقیسا»۱۲ تصمیم به حمله و غارت هیت گرفته‌اند و کمیل بدون هماهنگی با علی علیه السلام جمعی از سربازان را با خود برداشته، به سوی قرقیسا حرکت نموده بود.۱۳ این امر سبب خشم امیرمؤمنان علی علیه السلام گردید و حضرت نامه‌ای بدین مضمون خطاب به کمیل نوشت:«ضایع ساختن انسان، مسئولیتی را که به او واگذار شده، و رنج بردن در کاری که بر عهده دیگران است، ناتوانی‌یی آشکار و رأیی فاسد است. حمله تو بر اهل قرقیسا و رها کردن پادگانی که تو را فرمانده آن قرار دادیم، بدون آنکه مدافعی در آن وجود داشته باشد، اندیشه‌ای ضعیف است. پس تو، پُلی برای غارت دشمن گشته‌ای. نه قوّتی از خود نشان دادی و نه ترسی در دل دشمن ایجاد کردی، نه شوکت خصم را شکستی، نه مردم شهر را بی‌نیاز ساختی و نه کفایت از امیر داری.»۱۴برخی از شارحان نهج البلاغه همچون: ابن ابی‌الحدید (۶۵۶ – ۵۸۶ ق.) این نامه را نشان ضعف درونی کمیل دانسته و اذعان نموده‌اند: پیوسته لشکریان معاویه بر قلمرو کمیل حمله می‌کردند؛ ولی او توانایی دفاع نداشت. و سپس افزوده‌اند: کمیل برای جبران این ضعف و سر پوش نهادن بر عجز خود، به شهرهای تحت سیطره معاویه، مانند قرقیسا حمله می‌کرد.۱۵فساد این سخن، بر کسی که تاریخ را مورد مطالعه قرار دهد، پوشیده نیست؛ زیرا همان طور که قبلاً نیز آوردیم، این نامه تنها و تنها به خاطر یک اقدام ناهماهنگ کمیل بوده است و گرنه او در میدان‌های نبرد، مبارزی

شجاع و جنگجویی توانا بوده است. شاهد مدّعای ما، حوادث مقطعی از تاریخ است که آن نیز در سال ۳۹ هجری واقع شده است.معاویه، لشکری را به فرماندهی «عبدالرحمان بن قباث» برای غارت شهرهای جزیره۱۶ رهسپار کرد. از قضا «شبیب بن عامر» (یار مخلص علی علیه السلام) در شهر «نصیبین» که در همین محدوده واقع شده است، می‌زیست؛ او ماجرای ورود سپاه معاویه را در ضمن نامه‌ای به کمیل، که در هیت بود، گزارش داد.کمیل، لشکری متشکّل از ۶۰۰ نفر سواره ترتیب داده، به آن منطقه گسیل کرد. دو لشکر در منطقه‌ای به نام «کَفَرتوثا» به یکدیگر برخورد نمودند و جنگ در گرفت؛ اما کمیل توانست سپاه شام را درهم شکسته، افراد زیادی از آنان را از بین ببرد. او دستور داد نه به تعقیب فراری بپردازند و نه به مصدومان آسیب رسانند. در این جنگ تنها دو نفر از یاران کمیل به شهادت رسیدند. پس از این واقعه، کمیل نامه‌ای به امام علی علیه السلام نوشته و پیروزی خود را به ایشان گزارش داد. آن حضرت نیز پاداش خوبی به کمیل عنایت کرد و نامه‌ای همراه با ابراز رضایت از وی ارسال نمود.۱۷بنابراین، مسئله نارضایتی امام از کمیل، توهّمی بیش نیست.تلاش‌هاکمیل در حیات طیّبه خود، تلاش‌ها و مبارزاتی درخشان دارد، که به برخی از آنها اشاره می‌نماییم: جهاداو در هر سه جنگی که در زمان امیرمؤمنان علیه السلام اتفاق افتاد، حضور داشت. در مورد نبرد صفّین، محمد بن سعد زهری (متوفّای ۲۳۰ ق.) – از تاریخ‌نگاران اهل سنّت – می‌گوید: و شهد مع علیّ صفّین۱۸؛ کمیل جنگ صفین را در رکاب علی علیه السلام حضور یافت. کمیل در جنگ نهروان هم حضور داشت، که به آن اشاره شد. امّا در نبرد جمل (سال ۳۶)، ابن اثیر (۶۳۰ – ۵۵۵ ق.) می‌گوید: به علی علیه السلام گزارش داده شد که عایشه و طلحه و زبیر همدست شده، آهنگ خروج بر علیه حکومت وی را دارند. آن حضرت، مردم مدینه را در جریان قرار داده، از ایشان برای مقابله با دشمن دعوت به عمل آورد؛ ولی آنان سستی به خرج دادند. آنگاه علی علیه السلام کمیل نخعی را نزد عبداللّه بن عُمر فرستاد و از او درخواست یاری نمود، که او نیز همکاری خود را مشروط به همراهی مردم مدینه نمود.۱۹نمونه دیگر از مبارزات کمیل، نبرد با خون‌آشامی چون: حَجّاج بن یوسف ثقفی است. این واقعه که به «دیر الجماجم» معروف شده، در سال ۸۲ هجری اتفاق افتاد و نبردی بین حجّاج از یکسو و عبدالرّحمان بن محمّد از سوی دیگر بود که سرانجام به شکست حجّاج منجر گردید. تاریخ‌نگاران آورده‌اند: کمیل در این نبرد، در جمع قاریان قرآن بود «و کان رجلاً رکیناً؛ و از ارکان به شمار می‌آمد.»۲۰کمیل در تبعید بُعد دیگر مبارزات کمیل، تبعید اوست. در زمان حاکمیت عثمان، برخی از شیعیان امام علی علیه السلام مانند: صعصعه و کمیل نزد معاویه رفته و از او با لحنی شدید درخواست نمودند از مقام خود کناره‌گیری نماید! معاویه که از آنان به ستوه آمده بود، ایشان را نزد عثمان فرستاد و عثمان نیز آنها را به شهر «حِمص» تبعید نمود.۲۱شُهره عشق جایگاه والای «کمیل بن زیاد» نزد دانشمندان شیعه بر کسی پوشیده نیست. همه محدّثان، مورّخان و اهل رجال، او را در زمره مقرّبان حضرت علی علیه السلام ثبت نموده‌اند و به قول حافظ: «منم که شُهره شهرم به عشق ورزیدن»، او به خلوص در بارگاه ائمّه علیهم السلام معروف است.آیةاللّه سیّد ابوالقاسم خویی قدس سره می‌فرماید: شیخ طوسی، کمیل را از اصحاب امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام شمرده و شیخ مفید در کتاب اختصاص او را از سابقین و مقرّبین به علی علیه السلام معرّفی نموده و ابن داود نیز کمیل را از خواصّ اصحاب این دو امام معصوم علیهما السلام یاد کرده است. آیةاللّه خویی در پایان می‌گوید:اقول جلالة کمیل و اختصاصه بامیرالمؤمنین علیه السلام من الواضحات التی لایدخلها ریب۲۲؛ عظمت و قرب کمیل نزد علی علیه السلام از واضحاتی است که شکّی در آنها نیست.اکثر دانشمندان اهل سنّت نیز کمیل را به نیکی و عظمت یاد نموده‌اند.ابن سعد زهری (متوفّای ۲۳۰ ق.) می‌گوید: کان شریفاً مطاعاً فی قومه۲۳؛ کمیل، مردی شریف و در خاندان و قبیله خود فرمان روا بود.حافظ ابوحجّاج یوسف المزی (۷۴۲ – ۶۵۴ ق.) می‌نویسد: کان شریفاً مطاعاً فی قومه و کان ثقة۲۴؛ کمیل، مردی شریف و در خاندانش مورد اعتماد بود.البته برخی از عالمان اهل سنّت چون: ابن حبّان (متوفّای ۳۵۴ ق.) زبان به مذمّت کمیل گشوده و اشکالاتی نسبت به او ایراد نموده‌اند؛ مانند: رافضی بودن، افراط در حُبّ علی علیه السلام و نقل معجزات علی علیه السلام. و بدین سبب برخی از آنان در مورد کمیل گفته‌اند: و کان بلاءً من البلاء.۲۵ اما بر هوشمندان آگاه به مقام ائمّه

علیهم السلام مخفی نیست که آنچه را ایشان به عنوان نقص ذکر نموده‌اند، عین فضیلت و نشان معرفت است.شهادت‌از افتخاراتی که نصیب کمیل شد، شهادت او توسّط سفّاکی به نام حَجّاج بن یوسف است. این افتخار در ۹۰ سالگی کمیل و در سال ۸۳ هجری اتفاق افتاد. جالب است که علی علیه السلام از شهادت کمیل و کیفیت آن، خبر داده بود. علاّمه مجلسی می گوید:و کذلک اخبر علیه السلام بقتل جماعهٔ منهم حجر بن عدی و رشید الهجری و کمیل بن زیاد و...۲۶شیخ مفید، ماجرای شهادت کمیل را چنین آورده است: چون حجّاج فرماندار کوفه شد، در پی کمیل برآمد. کمیل گریخت و پنهان شد. حجّاج که این خبر را شنید، حقوق فامیل و قبیله کمیل را از بیت المال قطع نمود. وقتی کمیل از جریان مطّلع شد، با خود گفت: من پیری سال خورده هستم و عمرم به سر آمده است؛ روا نیست که به خاطر من حقوق قبیله‌ام قطع گردد. پس، از مخفیگاه خود بیرون آمده، وارد کوفه شد و خود را تسلیم حجّاج نمود. هنگامی که حجّاج او را دید، گفت: بسیار دوست داشتم تو را بیابم! کمیل گفت: آوازت را بر من درشت نکن و مرا به مرگ تهدید منما! به خدا سوگند که از عمرم چیزی باقی نمانده جز مانند باقی مانده غبار. هرچه می‌خواهی درباره من انجام بده، فانّ الموعد للّه؛ زیرا وعدگاه ما نزد خداست و بعد از کشتن، حساب در کار است. و همانا امیرمؤمنان علیه السلام به من خبر داده که تو قاتل من هستی!حجّاج گفت: پس حجّت بر تو تمام است!کمیل گفت: این در صورتی است که قضا و قدر به دست تو باشد!حجّاج گفت: آری، به دست من است. تو در زمره قاتلان عثمان بن عفّان هستی! سپس به مأمورانش اشاره کرد: بزنید گردنش را!... شیخ مفید در پایان این ماجرا می‌نویسد:این روایتی است که راویان عامّه از راستگویان خود نقل کرده‌اند و شیعیان نیز در نقل با آنها شریکند، که مضمون آن از معجزات علی علیه السلام و جزء براهین و بیّنات دانش‌های غیبی علی علیه السلام است.۲۷دعای کمیل‌مبحث دیگری که در بررسی زندگینامه کمیل شایان توجّه است، «دعای کمیل» است. «و آن از ادعیه معروفه است و علاّمه مجلسی قدس سره فرموده که بهترین دعاهاست و آن دعای حضرت خضر علیه السلام می‌باشد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را تعلیم کمیل فرمود. در شب‌های نیمه شعبان و در هر شب جمعه خوانده می‌شود و برای کفایت از شرّ اعدا و فتح باب رزق و آمرزش گناهان، نافع است.»۲۸کمیل بن زیاد می گوید: با مولایم علی علیه السلام در مسجد بصره نشسته بودیم و جمعی از اصحاب آن حضرت نیز حضور داشتند. یکی از آنها خطاب به علی علیه السلام راجع به این آیه مبارکه «فیها یفرق کلّ امر حکیم»۲۹ سؤال کرد. حضرت فرمود: مقصود، شب نیمه شعبان است. آن گاه فرمود: قسم به کسی که جان علی به دست اوست، هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه جمیع مقدّراتی که تا سال آینده بر او جاری می‌شود از خیر و شر، در شب نیمه شعبان برای او تقدیر می گردد. و هیچ بنده‌ای نیست که این شب را احیا بدارد و دعای خضر علیه السلام را بخواند مگر آنکه دعایش مستجاب شود.مجلس پایان یافت و حضرت به منزل تشریف برد. من شبانه درِ خانه علی علیه السلام را زدم. حضرت فرمود: چه چیز (در این وقت شب) تو را به اینجا آورده؟عرض کردم: ای امیرمؤمنان! دعای خضر! فرمود: بنشین ای کمیل! اگر این دعا را حفظ کنی و هر شب جمعه، یا در ماه، یا در سال، یا در عمرت یک مرتبه بخوانی، کفایت و یاری می‌شوی و مشمول رزق قرار می گیری و مغفرت الهی شامل حالت خواهد شد! ای کمیل! مصاحبت طولانی تو با ما، سبب گردید تا پاسخ تو را بگویم. حضرت سپس فرمود: بنویس:اللّهمّ انّی اسألک برحمتک الّتی وسعت کلّ شیء...۳۰شیخ طوسی از کمیل بن زیاد نقل می کند که وی مشاهده کرد امام علی علیه السلام در سجده این دعا را می‌خواند.۳۱در پایان این مبحث، چند مطلب را در مورد «دعای کمیل» به خوانندگان گرامی تقدیم می‌داریم.الف) توحید در دعای کمیل‌دانشمندان کلامی، مراتبی برای توحید بیان نموده‌اند؛ مانند: توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی و... می‌توان اذعان نمود که دعای کمیل، بیان و اقرار همه این مراتب است.ب) محورهامحورهای کلّی مطرح شده در این دعا، به ترتیب عبارت است از: ۱. درخواست مغفرت و ترحّم و قبول عذر از پیشگاه خداوند؛۲. اقرار به عظمت پروردگار؛۳. اقرار به عجز و ضعف بنده؛۴. مقایسه بین عذاب دنیا و آخرت؛۵. دعا برای بهبودی حالات معنوی.ج) شرح هاعلاوه بر اینکه این دعا مورد عنایت ویژه مؤمنان و سلف صالح بوده و آنان بر این دعا مواظبت می‌نمودند، عدّه‌ای از فرهیختگان به شرح و

توضیح فرازهای مختلف آن پرداخته‌اند. اینک به برخی از این شروح می‌پردازیم:۱. انیس اللّیل، محمّد رضا کلباسی.۲. درمان روح و روان در شرح دعای کمیل، محمد باقر ملبوبی.۳. شرح دعای کمیل، عبدالأعلی سبزواری.۴. شرح دعای کمیل، ابوتراب هدایی.۵. نفحات اللّیل در شرح دعای کمیل، کلباسی.۶. شرح دعای کمیل، سید محمدتقی نقوی.۷. غناء مؤمنین، سید محمود محمدی.۸. علی علیه السلام و کمیل، احمد زمرّدیان.۹. ترجمه و تفسیر دعای کمیل، محمد علی صالح غفاری.۱۰. شرح دعای کمیل، مهندس عبدالعلی بازرگان.۱۱. فی رحاب دعاء کمیل، سید محمّد حسین فضل اللّه.۱۲. ترجمه دعای مبارکه کمیل از مثنوی انسان کامل (شعر)، مفتون همدانی.۱۳. راز دلباختگان، سید علی‌اکبر موسوی (محبّ الاسلام).۱۴. اضواء علی دعاء کمیل، عزّالدین بحرالعلوم.۱۵. ترجمه دعاء کمیل (۲۰۰ بیت)، علاّمه محمدباقر مجلسی.۱۶. ترجمه دعاء کمیل (شعر)، شهید دکتر مصطفی چمران.و بسیاری از شروح و ترجمه‌های دیگر.روایات‌اهل سنّت، کمیل را به «قلیل الحدیث» بودن، متّصف نموده‌اند و این، مربوط به جوامع حدیثی اهل‌سنّت است؛ چرا که در جوامع و منابع حدیثی شیعه، روایات کمیل بسیار است.۳۲بخش پایانی مقاله را با ذکر پنج حدیث از کمیل، مزیّن می‌کنیم:۱. امام علی علیه السلام فرمود:یا کمیل! مر اهلک ان یروحوا فی کسب المکارم و یدلجوا فی حاجهٔ من هو نائم۳۳؛ ای کمیل! به خاندانت امر کن در کسب اخلاق کریمانه، سرعت ورزند و به رفع حاجت نیازمندی که در خواب است، بپردازند.۲. امام رضا علیه السلام فرمود: از جمله فرمایشات علی علیه السلام به کمیل این بود که: یا کمیل اخوک دینک فاحتط لدینک بما شئت۳۴؛ دین تو برادرت است؛ پس تا می‌توانی در مورد دینت احتیاط نما!۳. امام علی علیه السلام در مورد آداب غذا خوردن به کمیل فرمود: هرگاه غذا می‌خوری، آرام میل کن، تا دیگران که هم غذای تو هستند نیز بهره‌مند شوند و هنگامی که بر سر سفره قرار می‌گیری، با صدای بلند حمد خدا کن تا دیگران نیز حمد خدا نمایند. و بدین سبب برای تو اجر خواهد بود. معده خود را مملوّ از غذا قرار نده، بلکه بخشی را برای آب و بخشی را برای هوا (نفس) قرار ده.۳۵۴. کمیل می‌گوید: از امام علی علیه السلام سؤال کردم ارکان اسلام کدام است؟حضرت فرمود: هفت چیز:۱. عقل که اساس صبر است؛۲. حفظ آبرو و راستگویی؛۳. تلاوت قرآن، آن چنان که شایسته است؛۴. دوست داشتن و دشمن داشتن در راه خدا؛۵. شناخت حقّ آل محمّد و معرفت به ایشان؛۶. به جا آوردن حقّ برادران دینی و حمایت از ایشان؛۷. با مردم رفتار نیک داشتن.۳۶۵. امیرمؤمنان علی علیه السلام در ضمن وصایای بسیار مهم به کمیل فرمود: هیچ علمی نیست مگر اینکه من فاتح آنم و هیچ سِرّی نیست مگر اینکه قائم علیه السلام خاتم آن است.۳۷پی‌نوشت‌ها:۱. نَخَع به معنی دوری، و جسر بن عمرو را از آن جهت «نخع» نامیدند که وی از قوم خود، فاصله گرفت.شجره‌نامه کمیل تا جدّش جسر، عبارت است از: زیاد بن نهیک بن هیثم بن سعد بن مالک بن حارث بن صُهبان بن سعد بن مالک.کمیل را گاهی ابن عبداللّه و نیز ابن عبدالرّحمان گفته‌اند (تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، جمال الدین ابی‌الحجّاج یوسف المزی، ج ۲۴، ص ۲۱۸، مؤسّسهٔ‌الرسالهٔ، ۱۴۱۳ ق؛ تهذیب التهذیب، احمد بن علی بن حجر العسقلانی(متوفّای ۸۵۲ ق.)، ج ۸، ص ۳۹۰، دارالکتب العلمیّه، بیروت، ۱۴۱۵ ق.)۲. سرزمینی نزدیک یمن (جنوب حجاز) و دارای جنگل‌های بسیار. (معجم البلدان، یاقوت حَمَوی (متوفّای ۶۲۶ ق.)، ج ۱، ص ۵۲۹، دار صادر، بیروت). شاید به همین سبب، کمیل را به یمن نسبت داده‌اند (یمانیّ).۳. الانساب، سمعانی (متوفّای ۵۶۲ ق.)، ج ۵، ص ۴۷۳، دارالجنان؛ اللُّباب فی تهذیب الانساب، ابن اثیر جَزَری (متوفّای ۶۳۰ ق.)، ج ۳، ص ۳۰۴، المکتبهٔ‌الفیصلیّهٔ.۴. کسی که رسول خدا(ص) را درک نکرده یا از ایشان روایت ننموده باشد.۵. الاصابهٔ فی تمییز الصحابهٔ، احمد بن علی بن حجرالعسقلانی،ج۳،ص۳۲۵،دارالکتب‌العلمیّهٔ،بیروت.۶. انتم الانصار علی الحقّ والاخوان فی‌الدّین، والجُنن یوم البأس، و البِطانهٔ دون النّاس، بکم اَضرِبُ المدبِر، و ارجو طاعهَٔ المُقبل... (نهج البلاغه، صبحی صالح، خ ۱۱۸).۷. وسایل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج ۳۰، ص ۲۳۵، مؤسّسهٔ آل‌البیت.۸. الامالی، شیخ مفید (متوفّای ۴۱۳ ق.)، ص ۲۵۰ – ۲۴۷، مؤسّسهٔ النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ ق؛ نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.این حدیث علاوه بر اینکه در بسیاری از جوامع روایی شیعه نقل گردیده، مورد شرح و بسط فرزانگانی چون: شیخ بهایی (متوفّای ۱۰۳۱ ق.) در اربعین نیز قرار گرفته است.۹. زمر / ۹: «آیا کسی که در ساعات شب به

عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگار خود امیدوار است [با ارزش‌تر است یا کسانی که کفر نعمت می‌ورزنـد...]؟! بگو آیا عالمان و جاهلان یکساننـد؟! تنها خردمنـدان متذکّر می گردند.» ۱۰. ارشاد القلوب، حسن بن محمـد الدّیلمی، ج ۲، ص ۲۲۶، نشـر رضـی. (دانشوران، این واقعه را جزء اخبار غیبیه علی(ع) ثبت نموده‌اند). ۱۱. «هیت»، شهری در کنـار فرات و نزدیـک بغـداد، دارای نخل‌هـای زیاد و آبادانی‌های فراوان است. در وجه نامگـذاری آن، گفته شـده: ۱: از عبارت هُوَّةٌ من الأرض؛ به معنی شـکاف یا سراشـیبی زمین، مشـتق شـده. ۲: به نام بانی آن شـهر؛ یعنی هیت بن سَبَنْدی نام گـذاری گردیده‌است.(معجم‌البلدان،ج۵،ص ۴۲۰).۱۲. «قرقیسـیاء» نیز گفته شده، که شـهری در نزدیکی هیت است. (معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۲۸).۱۳. الکامـــل فی‌التاریـــخ، ابـــن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵، دار احیـــاء الـــتراث العربی، ۱۴۰۸ ق.۱۴. نهـج البلاـغه، صبحی‌صالح‌وفیض‌الاسلام،نامه۶۱.۱۵. شـرح نهـج البلاـغه، ابـن ابی‌الحدیـد، ج ۵، ص ۶۹، مؤسّـسهٔ‌الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۵ ق.۱۶. «جزیره»، محـدوده شـمال بین النهرین (دجله و فرات) را گوینـد که بین عراق و ترکیه واقع شـده است (المنجـد، لویس معلوف).۱۷. الکامل فی‌التاریـخ، ج ۲، ص ۴۲۸.۱۸. الطبقـات الکبیر، ج ۸، ص ۲۹۹، مکتبـهٔ‌الخانجی، قاهره، چاپ اوّل، ص ۱۴۱۲ ق.۱۹. الکامل فی‌التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۵.۲۰. همان، ج ۴، ص ۴۷۲.۲۱. همان، ج ۳، ص ۱۴۴.۲۲. معجم رجال الحدیث، آیهٔ‌اللّه خویی، ج ۱۴، ص ۱۲۸، نشر مدینهٔ‌العلم.۲۳. الطبقـات الکبیر، ج ۸، ص ۲۹۹.۲۴. تهـذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۲۱۹.۲۵. همان؛ میزان الاعتـدال فی نقد الرجال، محمد بن احمد بن عثمان الذهبی (متوفّای ۷۴۸ ق.)، ج ۳، ص ۴۱۵، دارالمعرفهٔ، بیروت.۲۶. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۴۱، ص ۳۱۶، داراحیاءالتراث العربی.۲۷. الارشاد فی معرفـهٔ حجـج اللّه علی‌العباد، شـیخ مفید، ج ۱، ص ۳۲۸، علمیه اسلامیه.۲۸. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۹۶، بنیاد معارف اسلامی.۲۹. دخان / ۴.۳۰. اقبال الاعمال، سید بن طاووس (متوفّای ۶۶۴ ق.)، ص ۲۲۰، مؤسّسهٔ الاعلمی، بیروت.۳۱. مصباح المتهجّد و سـلاح المتعبّد، شیخ طوسی، ص ۷۷۴، نشر اسماعیل انصاری.۳۲. تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۴۱۶.۳۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۳.۳۴. همان، ج ۲، ص ۲۵۸.۳۵. همان، ج ۶۶، ص ۴۲۴.۳۶. همان، ج ۶۸، ص ۳۸۱.۳۷. همان، ج ۷۷، ص ۲۶۷.

چرا مذهب شیعه را جعفری می خوانند

؟

ارائه: رامین باقری

من مردی هسـتم مسـلمان دارای مذهب شیعه اثنی عشری ولی تا امروز نمی دانستم چرا مذهب شیعه را شیعه جعفری می خوانند.و تنهـا راجع به امـام جعفر صادق اطلاعات جزیِی داشـتم مگر امام اول ما امام علی نیست.چرا مـذهب مارا علوی نخوانـده انـد؟و نمی دانسـتم امام جعفر صادق(ع)چه گفت و چه کرد؟وقتی کتابی در قبال خلوص و فداکاری امام حسین(ع)می خواندم با خود گفتم ایا شایسـته نبود مـذهب مارا حسینی می خواندنـد؟روز هفدهم ماه ربیع الاولسال۸۲هجری در خـانه ی زین العابـدین واقع در مـدینه طفلی از صـلب محمـد باقر ع قدم بدنیا گذاشت نوزاد لاغر و نحیف بود امه زائو به صـرف پسـر بودن ان مژدگانی دریافت کرد .زن قابله هنگام دریافت مژدگانی جرات نکرد بگویـد طفل نحیف است اما گفت چشـمهای ابی طفل بسـیار زیباست.زین العابدین گفت از این قرار چشمهای او شبیه به چشمهای مادرم رحمت الله علیه است.چشمهای شهر بانو دختر یزد گرد سوم و مادر زین العابدین (ع)ابی رنـگ بود .روایتی وجود دارد مشـعر حمـل بر اینکه چشم های کیهان بانو خواهر شـهر بانو هم که جزو اسـیران خانواده ی یزد گرد سـوم از مـدائن به مـدینه اورده شـد نیز ابی رنـگ بود.اگر این روایت درست باشـد جعفر صـادق ع چشـمهای خود را از دو شـاهزاده ی ایرانی به ارث برده است کیهـان بـانو جـده ی مـادری جعفر صـادق است .علی ابیطالب ع شـهر بانو را به عقـد پسـرش حسـین در اورد و کیهـان بـانو را به عقـد محمـد بن ابـوبکر پسـر خلیفه اول که او را ماننـد پسـر خود دوست داشت در اورد .تولد

جعفرصادق (ع)روایات کودکی جعفر صادق ع متعدد است . قسمتی دارای راوی است و قسمتی راوی ندارد از روایات بدون راوی این است که امام جعفر صادق ع ختنه شده و با دندان بدنیا امد .روایت ختنه شده بدنیا امدن بعید نیست اما دارای دندان بودن در عین شگفتی دارای تامل است روایت دیگر این است که جعفر صادق ع بعد از بدنیا امدن شروع به حرف زدن کرد .ابو هریره از اصحاب نزدیک پیامبر نقل کرده فرزندی از نسل پیامبر می اید که نامش صادق است و هیچ کس دیگر به این نام نیست این فرزند بطوری است که هر جا اسم او گفته شود همه می فهمند منظور گوینده اوست .چهار اتفاق در زندگی جعفر صادق ع رخ داد که نشانگر اینست که زمانه از همان ابتدا به جعفر صادق روی خوش نشان داده است .۱.با وجود تمامی امراضی که در دوره ی جعفر صادق ع بود و او که طفل نحیفی بود نمرد و بعد از دو سالگی فربه گشت .۲. جعفر صادق ع در خانواده ای مرفه چشم به جهان گشود و پدر و پدر بزرگش از مردان با بضاعت مدینه بودند ۳.مادرش ام فروه مثل اکثر زنهای دودمان ابوبکر خلیفه اول زنی با سواد بود و پدرش فردی دانشمند ۴.و در اخر اینکه پدر و مادر جعفر صادق ع او را از دو سالگی تحت اموزش قرار دادند که این زمان از نظر علمابرای اموزش است و گفته می شود در سن بین ۲ تا ۶ سالگی می توان ۲ زبان غیر از زبان مادری به طفل اموخت . جعفر صادق ع فرزند منحصر به فرد خانواده نبود اما پدرش و جدش علاقه ای به تدریس دیگر فرزندان نداشتند . برخی هوش جعفر صا دق (ع)را از صفات امامت او می دانستند اما در شرق و غری نیز افرادی مثل ابن سینا و ابوالعلا معری بودند بدون اینکه امام باشند.در شرق و غرب مدرسین بدون کتاب تدریس میکردند.و شاگردان انهارا به خاطرمیسپردند.کسی که مذهب شیعه را از نابودی نجات داد ؟شیعیان عقیده دارند محمد باقر از این جهت ملقب به باقر شده است.که کشت زار علم را شکافت چون معنای مجازی باقر کسی است که بشکافد وباز کند.در قرن اول هجری اول هجری و به احتمال زیاد پایان قرن اول که امام جعفر صادق(ع) در هفده یا بیست سالگی بود پدرش علوم جغرافیا و سایر علوم غرب را به تدریس خود افزود.کتاب بطلمیوس مصری کمک به ستاره شناسی جعفر صادق(ع) کرد.برای اینکه نسان دهیم امام محمد باقر(ع) سایر علوم را نیز به خود افزود سند تاریخی در دست نیست اما ما دو قرینه داریم:اول اینکه بعید است شیعیان بمناسبت اینکه محمد باقر علم جغرافیا و هیئت را وارد علم مدرسه کرد در نتیجه ملقب به محمد باقر شد. قرینه دوم این است که وقتی امام جعفر سادق به مرحله ای از علم رسید که خود عهدا دار تدریس گردید علاوه بر جغرافیا و هیئت فلسفه . فیزیک را نیز تدریس میکرد.اما در زمان تدریس محمد باقر محقق است که فلسفه و فیزیک هنوز به زبان عربی ترجمه نشده بود مترجمین تازه در حال ترجمه آن از زبان سوریانی به زبان عربی بودند.محمد باقر (ع) پدر جعفر صادق (ع)به نظر شیعیان هر فردی دارای یک شعور ظاهری و شعور باطنی حائل قرار داد.شعور باطنی یعنی اینکه تمام معلومات جهان و بشری علوم امروزی در آن قرار دارد.به نظر شیعیان کسی که به امامت میرسد حائل بین شعور ظاهری و شعور باطنی ان برداشته می شودی ک نمونه این بعثت پیغمبر اسلام حضرت محمد (ص) است که سواد خواندن و نوشتن نداشت و در شب مبعث در غار حرا در جوار مکه وقتی جبرئیل بر او نازل شد.گفت : و بخوان ...در زمانی که پیامبر شروع به خواندن کرد حائل بین شعور ظاهری و باطنی از بین رفت و در یک لحظه پیامبر از مقام علوم انسانی برخوردار گردید به همین علت علم امام جعفر صادق(ع)لدنی می دانند.در سال ۸۶هجری که امام جعفر صادق(ع)سه ساله بود عبدالمالک بن مروان را بر ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ گفت و پسرش ولید بن عبدالمالک خلیفه شد.ولید بن المالک بعد از رسیدن به خلافت سریعا به محضر امام محمد باقر(ع) با اینکه طفلی پنج یا هشت ساله بود در کار های نبائی شرکت میکرد.زمانی که در مدینه ابله شیوع پیدا کرد ام فروه مادر امام جعفر صادق(ع) فرزندان خود را به طنفسه برد تا مبتلا نشوند.امام ام فروه خود مبتلا به ابله شده بود بعد از اولین ابله در بدن او چون زنی با سواد بود متوجه شد.گ سریعا فرزندان او را به شهر دیگری بردند زمانی که محمد باقر(ع)متوجه شد همسرش در طنفسه دچار ابله شده بود این بیماری یک مرض خطرناک بود.محمد باقر(ع)درس را تعطیل کرد و به طنفسه رفت و البته قبل از رفتن بر مزار پیامبر(ص)رفت و از روح او خواست تا همسرش شفا یابد.ام فروه وقتی شوهرش را

دیـد گفت نباید می آمدی تو نیز مبتلا خواهی شد ام محمد باقر(ع)گفت من از روح پیامبر(ص)خواستم تا تو را شفا بدهد و چون به تاثیر روح ایمان دارم تو شفا خواهی یافت و من نیز مبتلاـ نمی شوم.و می بینیم همان طور که محمد باقر (ع) گفت:از بیماری رهایی یافت و نقصی هم دراو بوجود نیامد و شفای آن زن از نوادر می باشد.زیرا بیماری ابله به ندرت به بزرگسالان سرایت میکند واگرسرایت کندشفای بیمار بعید است .جعفر صادق در محضر درس پدر تحصیلات عالی جعفر صادق از ۱۰ سالگی شروع شد و این برای او غیر عادی نبود .در مغرب زمین نیز می توان اشاره به کسانی کرد که در سن ده سالگی چیزهایی که در دانشگاه به دانشجویان می اموزند را فرا میگرفتند.جعفر صادق ع در جلسه ی اول درس پدر که جغرافیا بود از زبان پدر شنید که زمین مدور است و اولین بار محمد بن فتی از مصر برای محمد باقرع کره جغرافیایی به ارمغان اورد و این کره به شکل یک پایه مدور بود که کره ای روی ان قرار گرفته بود ان پایه ی مدور زمین بود و کره ای که روی ان قرار داشت اسمان بود و روی کره مجموعه ستارگان بر طبق انچه بطلیموس در قرن دوم میلادی گفته بود به چشم میرسید بطلیموس برای ستارگان اسمان که در زمان او با چشم دیده میشد چهل و هشت تصویر در نظر گرفت .و روی ان کره اسمانی شکل هر مجموعه را کشیده و اسم ان را به مصری نوشته بود .در ان کره اسمانی دوازده مجموعه از ستارگان از حمل تا حوت یعنی از بره تا ماهی چون کمر بند ان کره را احاطه می کرد و خورشید را هم در ان قسمت از کره کشیده بودند تا نشان بدهند که خورشید هر سال یک بار یک مرتبه در اسمان از ان منطقه عبور میکند و ماه و سیارات نیز اطراف ان میگردند خلاصه در ان کره اسمانی مرکز دنیا زمین بود و ان کره اسمانی اولین شکلی بود که که جعفر صادق ع از زمین دید و بیش از یازده سال نداشت که بر ان کره و بر کل جغرافیای بطلیموس ایراد گرفت .و گفت خورشید سالی یک مرتبه اطراف کره ی زمین می گردد و خط سیر ان دازده برج است و در هر یک از برجها سی روز مقام دارد و مدت سی روز طول می کشد تا اینکه یک برج را بپیماید و و ارد برج دیگر شود پس چرا خورشید شب از نظر ما نا پدید می شود و صبح مجددا طلوع می کند بطلیموس بزرگترین دانشمند ان زمان در کشور خود یونان می گوید زمین دو حرکت دارد یکی در منطقه البروج و سالی یک مرتبه از دوازد ه برج میگذرد و اطراف زمین می گردد و حرکت دوم که پیرامون کره ی زمین می گردد و در هر شبانه روز یک مرتبه اطراف زمین می گردد .ودر نتیجه هر بامداد و هر شامگاه غروب میکند جعفر صادق ع گفت این امکان ندارد این دو حرکت با هم جفت شوند چون در حالی که خورشید در منطقه البروج در حال گردش است چگونه ان را ترک کند تا اطراف زمین گردش نماید ؟ اورنده ی ار مغان گفت خورشید در شب منطق البروج را ترک می کند تا اینکه دور زمین بگردد و بتواند بامداد از مشرق زمین طلوع کند .زمانی که جعفر صادق ع ان کره ی اسمانی را دید تقریبا ۵۶۰ سال از مرگ بطلیموس می گذشت .و تا ان زمان هیچ کس نتوانسته بود بر هیءت او ایراد بگیرد و بگوید گردش افتاب دور زمین با خروج ان از منطقه البروج از لحاظ عقلانی درست نیست و یک پسر بچه ۱۱ ساله متوجه شد که سیستم نجومی بطلیموس مورد ایراد می باشد و نمیتوان ان را پذیرفت .علم جغرافیا هم مانند هندسه و هیئت از راه مصر بویسله ی دانشمندان قبطی به محمد باقر رسید .هر کس که از یونان قدیم خبر دارد میداند که در بین دانشمندان قدیم یونان به ندرت کسانی بوده اند که در صدد بر امده اند بعلت تفاوت روز و شب پی ببرند سه نفر از معروف ترین انها سقراط و افلاطون و ارسطو می باشد به علم الاجتماع بیش از چیزهای دیگر علاقمند بودند و حتی ارسطو که فیزیک و هواشناسی را نیز نوشته به علم الاجتماع علاقه مند بوده و از فلسفه مشایی او ((از مشی به معنای راه رفتن چون در موقع تدریس راه میرفت))دور از علم الاجتماع نیست که در اینجا مجال بحث ان نمی باشد.اقلیدس که یک مهندس بود نه یک منجم در صدد پی بردن به علت تفاوت روز وشب بر امد .او که تقریبا ۴۵۰ سال قبل از بطلیموس در اسکندریه می زیست .گفت خورشیدی که از مشرق طلوع می نماید خورشید روز قبل است و علت اینکه روز بعد از مشرق طلوع میکند این است که در هر شبانه روز دور زمین که مدور است می پیماید .اولین کسی که نظریه عناصر اربعه را متزلزل کردهمانطور که می دانید عناصر اربعه عبارتند از : آب ، خاک ، هوا و آتش .با توجه به این مسئله امام جعفرصادق (ع) برای

هریک از این عناصر اجزا و عناصر مجددی قائل اند . به عبارت دیگر هرکدام از این عناصر خود از عناصر دیگری تشکیل شده اند . به عنوان مثال ، هوا از دی اکسید کربن ، اکسیژن ، نیروژن و... و همچنین آّب از هیدروژن و اکسیژن .

نگاهی به شخصیت و عملکرد حضرت عباس

(ع)

پایگاه سبطین

اشاره: زندگانی حکمت آمیز و غرور آفرین پیشوایان معصوم (ع) وفرزندان برومندشان، سرشار از نکات عالی وآموزنده در راستای الگو گیری از شخصیت کامل و بارز آنان بودع ونیز درس های تربیتی آنان نسبت به فرزندان خویش ، در تمامی زمینه های اخلاقی و رفتاری،سرمشق کاملی برای تشنگان زلال معرفت وپناهگاه استواری برای دهستداران فرهنگ متعالی اهل بیت عصمت (ع) وبه ویژه لرای نسل جوان ، خواهد بود. از آن جا که زندگانی پرخیر و برکت اهل بیت (ع)دربردارندهٔ دو اصل استوار « حماسه و عرفان»است،پرداختن به بعد حماسی زندگانی آنان وفرزندانشان که در معرض پرورش و تربیت ناب اسلامی قرار داشته اند، برای عامه مردم و به ویژه جوانان جذّاب وگام مؤثری در عرصه تبلیغ اهداف خواهد بود.همچنین غبار برخی شبهات عامیانه را لز چهره مخاطبان مبلغان دینی،در راستای معرفی و تیلیغ اهداف وانگیزه های اهل بیت (ع) خواهد سترد. شبهاتی از قبیل این که چرا مبلغان بیشتر به جنبه های عاطفی وخصوصاً به مظلومیت اهل بیت پیامبر (ع) می پردازند؟ اگرچه پاسخ به این پرسش ساده ، برای مبلغان بسیار روشن و بدیهی است، اما باید به خاطر داشت که مبلّغ می بایست ضمن پاسداشت احترام شنوندگان ومخاطبان خود، برای تأثیری گذاری بیشتری درآنان ،پاسخگو و برآورنده نیازهای روحی آنان ،بااطلاع رسانی بیشتد درابعاد حماسی آن بزرگ مردان حماسه و اندیشه و هدایت نیز باشد. بااین پیش درآمد ، میتوان باتبیین جنبه های حماسی شخصیت پور بی هماورد حیدر(ع) درزوایایی از زندگانی آن حضرت که کمتر بیان شده است،گام مؤثری برداشت. این نوشتار سهی دارد، بابررسی زندگانی حضرت عباس(ع) پیش از رویدادروز دهم محرم سال ۶۱هجری،به ابعاد حماسی شخصیت او با نگاهی به فعالیت های دوران نوجوانی وشرکت وی در جنگ ها، چهرهٔ روشن تری از آن حضرت به تصویر کشد.ولادت و نام گذاریداستان شجاعت وصلابت عباس (ع) مدت ها پیش از ولادت او،از آن روزی آغاز شدکه امیرالمؤمنین (ع) از برادرش عقیل خواست تا برای او زنی برگزینند که ثمرهٔ ازدواجشان،فرزندانی شجاع و برومند در دفاع ازدین وکیان ولایت باشد.۱او نیز «فاطمه»دختر «حزام بن خالدبن ربیعه» رابرای همسدی مولای خویش انتخاب کرد که بعدها«ام البنین »خوانده شد. این پیوند، درسحرگاه جمعه چهارمین روز شعبان سال ۲۶ هجری ، به بار نشست.۲نخستین آرایه های شجاعت، درهمان روز ، زینت بخش غزل زندگانی عباس (ع) گردید؛ آن لحظه ای که علی (ع) اورا «عباس» نامید. نامش به خوبی بیانگر خلق وخوی حیدری بود. علی(ع) طبق سنت پیامبر (ص) درگوش او اذان و اقانه گفت. سپس نوزاد را به سینه چسباند و بازوان او را بوسید و اشک حلقه چشانش را فراگرفت. ام البنین (علیها السلام) ازاین حرکت شگفت زده شد و پنداشت که عیبی در بازوان نوزادش است. دلیل را پرسید و نگارینه ای دیگر برکتاب شجاعت وشهامت عباس(ع) افزوده شد.امیرالمؤمنین (ع) حاضران رالز حقیقتی دردناک ، اما افتخار آمیز ،که درسرنوشت نوزاد می دید،آگاه نمود که چگونه این بازوان ،درراه مددرسانی به امام حسین (ع) از بدن جدا می گرددو افزود:ای ام البنین !نور دیدهاا نزد خداوند منزلتی سترگ دارد و پروردگار درعوض آن دو دست بریده، دوبال به او ارزانی میدارد که با فرشتگان خدا در بهشت به پرواز درآید؛آنسان که پیشتر این لطف به جعفربن ابی طالب شده است.۳کودکی ونوجوانیتاریخ گویای آن است که امسر المؤمنین (ع) همّ فراوانی مبنی بر تربیت فرزندان خود مبذول ممی داشتند و عباس(ع) راافزون بر تربیت در جنبه های روحی و اخلاقی از نظر جسمانی نیز مورد تربیت و پرورش قرار می دادند. تیزبینی امیرالمؤنین(ع) در پرورش عباس(ع) ،از او چنین قهرمان نامآوری در

جنگ های مختلف ساخته بود. تاآنجا گخ شجاعت و شهامت او، نام علی (ع) را در کربلاـ زنده کرد.روایت شده است که امیرالمؤنین (ع) روزی در مسجد نشسته و با اصحاب و یاران خود گرم گفتگو بودند. در آن لحظه ،مرد عربی درآستانه درب مسجد ایستاده، از مرکب خود پیاده شد و صندوقی راکه همراه آورده بود، از روی اسب برداشت و داخل مسجدآورد. به حاضران سلام کرد و نزدیک آمد و دست علی(ع) را بوسید، وگفت: مولای من! برای شما هدیه ای آورده ام و صندوقچه را پیش روی امام نهاد . امام دِرصندوقچه را باز کرد. شمشیری آب دیده در آن بود. درهمین لحظه، عباس (ع) که نوجوانی نورسیده بود،وارد مسجد شد. سلام کرد و در گوشه ای ایستاده و به شمشیری که در دست پدر بود، خیره ماند.امیرالمؤنین (ع) متوجه شگفتی و دقت او گردید و فرمود: جلوتر بیا. عباس (ع) پیش روی پدر ایستاد و امام با دست خود،شمشیر را بر قامت بلند او حمایل نمود. سپس نگاهی طولانی به قامت او نمود و اشک در چشمانش حلقه زد. حاضران گفتند؛ یا امیرالمؤنین! برای چه میگریید؟ امام پاسخ فرمود: گویا می بینم که دشمن پسرم را احاطه کرده و او با این شمشیر به راست و چپ دشمن حمله می کند تا این که دو دستش قطع می گردد۴... واین گونه نخستین بارقه های شجاعت و جنگاوری درعباس (ع) به بار نشست.شرکت در جنگ ها ، نمونه های بارزی از شجاعت۱ـ آب رسانی درصفینترسی از صاحب آن تجهیزات میندازد و برگ برنده را به دست عباس (ع) در دیگر جنگ ها بدهد تا هر گاه فردی با این شمایل را دیدند، پیکار علی (ع) در خاطرشان زنده شود.پس از ورود سپاه هشتاد و پنج هزار نفری معاویه به صفین ، وی به منظور شکست دادند. امیرالمؤمنین (ع)، عده زیادی را مأمورنگهبانی از آب راه فرات نموده و«ابالاعوراسلمی » را بدان گمارد. سپاهان خسته و تشنه امیرالمؤمنین (ع) وقتی به روی خود بسته می بینند. تشنگی بیش از حد سپاه ، امیرالمؤمنین (ع) را بر آن می دارد تا عده ای را به فرماندهی «صصعه بن صوحان» و « شبث بن ربعی»، برای آوردن آب اعزام نماید. آنان به همراه تعدادی از سپاهیان، به فرات حمله کرده وآب می آورند.۵ که در این یورش امام حسین (ع) و اباالفضل العباس (ع) نیزشرکت داشتند که مالک اشتراینگروه را هدایت می نمود.۶به نوشته برخی تاریخ نویسان معاصر، هنگامی که امام(ع)درروز عاشورا از اجازه دادن به عباس (ع) برای نبرد امتناع می ورزد، او برایتحریض امام حسین(ع) خطاب به امام عرض می کند:« آیا به یاد می آوری، آن گاه کهدر صفین آب را به روی ما بسته بودند، به همراه تو برای آزاد کردن آب تلاش بسیارکردم و سرانجام موفق شدیم به آب دست یابیم و در حالی که گرد وغبار صورتم را پوشانیده بود و و نزد پدر بازگشتم ...»۷۲ـ تقویت روحیه جنگاوری عباس(ع)در جریان آزاد سازی فرات، توسط لشکریان امیرالمؤمنین(ع) مردی تنومند وقوی هیکل به نام «کریب بن ابرهه»، از قبیلۀ«ذمی یزن»، از صفوف لشکریان معاویه، برای هماورد طلبی جدا شد. در مورد قدرت بدنی بالای اومگاشته اند که وی یک سکۀ نقره را بین دو انگشت شست و سبابه خود چنان می مالید که نوشته های روی سکه ناپدید می شد.۸اوخودرا برای مبارزه با امیرالمؤنین (ع) را برای مبارزه صدازد. یکی از پیش مرگان مولا علی (ع) به نام «مرتفع بن وضاح زبیدی» پیش آمد، کریب پرسید: کیستی؟گفت : هماوردی برای تو! .کریب پس از لحظاتی جنگ، اورا به شهادت رساندو دوباره فریاد زد: یاشجاع ترین شما با من مبارزه کند ،یا علی (ع) بیاید. «شرحبیل بن بکر» و پس از او « حرث بن جلاح» به نبرد با او پرداختند، اما هر دو به شهادت رسیدند.امام علی (ع) دراین جا با بکار بستن یک تاکتیک نظامی کامل، سرنوشت مبارزه را به گونه ای دیگر رقم زد واز آن جاکه «خدعه » درجنگ جایز است،۹ تاکتیک نظامی بکار برد. اوفرزند رشید خود عباس (ع) را که درآن زمان علی رغم سن کم، جنگجویی کامل وتمام عیار به نظر می رسید،۱۰ فراخواند وبه اودستور داد که اسب، زره وتجهیزات نظامی خود را با او عوض کند ودر جای امیر المؤنین درقلب لشکر بماندوخود لباس جنگ علای (ع) را پوشیده براسب او سوار شد در مبارزه ای کوتاه ، اما پرتب و تاب ، کریب را به هلاکت رساند...وبه سوی لشکر بازگشت وسپس محمد بن حنفیه را بالای نعش کریب فرستاد تا با خونخواهان کریب مبارزه کند و...امیرالمؤنین از این حرکت چند هدف را دنبال می کرد؛ هدف بلندی که در در جه اول پیش چشم او قرار داشت ، روحیه بخشیدن به عباس (ع) بود که جنگاوری نو رسیده بود و تجربه چندانی درنبردنداشت والا ضرورتی در انجام این کار نبود و نیز

افراد دیگری هم غیر از عباس (ع) برای این کار وجود داشت. از این رو، این این رفتار خاص، بیانگر هدفی ویژه بوده است. در درجهٔ دوم، او می خواست لباس و زره و نقاب عباس(ع) درجنگ ها شناخته شده باشدودردل دشمن،ترسی از صاحب آن تجهیزات بیندازد و برگ برنده را به دست عباس (ع) در دیگر جنگ ها بدهد تاه گاه فردی با این شمایل را دیدند، پیکار علی (ع) در خاطرشان زنده شود. ودرگام واپسین (به روایت برخی تاریخ نویسان)، امام بااین کار می خواست کریت نهراسد و از مبارزهٔ با علی (ع) شانه خالی نکند.۱۲ و همچنان سرمست از بادهٔغرور و افتخارِ به کشتن سه تن از سرداران اسلام،درمیدان باقی بماید و به دست امام کشته شود تا هم او،هم همرزمان زرپرست و زور مدارش،طعم شمشیر اسلام را بچشند.اما نکته دیگری که فهمیده می شود،این است که با توجه به قوت داستان از جهت نقل تاریخی، تناسب اندام عباس (ع) در سنین نوجوانی، چندان تفاوتی با پدرش که مشهور است قامتی میانه داشته اند، نداشته که امام می توانسته بالاپوش و کلاهخود فرزند جوان یانوجوان خود را بر تن نماید. از همین جا می توان به برخی از پندارهای باطل پاسخ گفت که واقعاً حضرت عباس(ع) از نظر جسمانی با سایر افراد تفاوت داشته است و علی رغم این که برخی تنومند بودن عباس(ع) و یاحتی رسیدن زانوان او تانزدیک گوش های مرکب را انکار کرده و جزء تحریفات واقعه عاشورا می پندارند، حقیقتی تاریخی به شمار می رود. اگر تاریخ گواه وجود افراد درشت اندامی چون کریب (در لشکر معاویه) بوده باشد، به هیچ وجه بعید نیست که در سپاه اسلام نیز افرادی نظیر عباس(ع) وجود داشته باشند؛ که او فرزند کسی است که در قلعه خیبر را از جا کند و بسیاری از قهرمانان عرب را در نوجوانی به هلاکت رساند.آن سان که خود می فرماید:«من در نوجوانی بزرگان عرب را به خاک افکندم و شجاعان در قبیله معروف «ربیعه» و«مضر» را درهم شکستم...».۱۳۳ـ درخشش در جنگ صفیندرصفحات دیگری از تاریخ این جنگ طولانی و بزرگ که منشأ پیدایش بسیاری از جریان های فکری و عقیدتی درپایگاه های اعتقادی مسلمانان بود،به خاطره جالب و شگفت انگیز دیگری در درخشش حضرت عباس(ع) بر می خوریم. این گونه نگاشته اند ؛در گرماگرم نبرد صفین،جوانی از صفوف سپاه اسلام جداشد که نقابی بر چهره داشت . جلو آمد و نقاب از چهره اش برداشت. هنوز چندان مو بر چهره اش نروییده بود، اما صلابت از سیمای تابناکش خوانده می شد.سنش را حدود هفده سال تخمین زدند .آمدمقابل لشکرمعاویه، با نهیبی آتشین،مبارز خواست. معاویه به «ابوشعشاء» که جنگجویی قوی در لشکرش بود، رز کرد و به او دستور داد تا باوی مبارزه کند. ابوشعشاء باتندی به معاویه پاسخ گفت:مردم شام مرا باهزار سواره نظام برابر می دانند[اما تو می خواهی مرا بهجنگ نوجوانی بفرستی؟]، آن گاه به یکی از فرزندان خود دستور داد تا به جنگ حضرت برود. پس لز لحظاتی نبرد،عباس(ع) اورا به خون غلتاند. گردو غبار جنگ که فرو نشست، ابوشعشاء بانهایت تعجب دید که فرزندش در خاک و خون می غلتد. اوهفت فرزند داشت. فرزند دیگر خود را روانه کرد، اما نتیجه تغییری ننمود تاجایی که همگی فرزندان خود را به نوبت به جنگ با او می فرستاد، اما آن نوجوان دلیر همگی آنان را به هلاکت رساند. به گونه ای که دیگر کسی جرأت بر مبارزهٔ بااو به خود نمی داد و تعجب و شگفتی اصحاب امیرالمؤنین(ع) نیز براگیخته شده بود. هنگامی که به لشگرگاه خوود بازگشت،امیرالمؤمنین(ع) نقاب از چهره اش برداشت وغبار از چهره اش سترد...۱۴دوشادوش امام حسن (ع)اما با وجود شرایط نا به سامان پس لز شهادت امام علی(ع) حضرت عباس(ع) دست از پیمان خود با برادران و میثاقی که باعلی(ع) در شب شهادت او بسته بود، برنداشت و هرگز پیش تر از آنان گام برنداشت واگر چه صلح، خرگز باروحیهٔ جنگاوری ورشادت ایشان سازگار نبود، اما او ترجیح می داد اصل پیرویِ بی چون و چرا از امام برحق خود را به کار بنددو سکوت نماید. در این اوضاع نابهنجار حتی یک مورد در تاریخ نمی یابیم که او علی رغم عملکرد برخی دوستان ، امام خود رااز روی خیر خواهی و پند دهی مرد خطاب قرار دهد. این گونه است که درآغاز زیارتنامهٔ ایشان که از امام صادق(ع) وارد شده است، می خوانیم:«السلام علیک أیها العبد الصالح،المطیع للّه و لرسوله و لامیرالمؤنین و الحسن و الحسین صلی الله علیهم و سلم»؛«درودخدا بر تو ای بندهٔ نیکوکار وفرمانبردار خدا و پیامبر خدا وامیرالمؤمنین و حسن و حسین که سلام خدا بر آن ها باد».۱۵البته اوضاع درونی و بیرونی جامعه هرگز از دیدگان بیدار او پنهان

نبود و او هوشیارانه به وظایف خود عمل می کرد. پس از بازگشت امام مجتبی(ع) به مدینه،عباس(ع)درکنار امام به دستگیری از نیازمندان پرداخت و هدایای کریمانهٔ برادر خود را بین مردم تقسیم می کرد. اودراین دوران،لقب«باب الحوائج » یافت ۱۶و وسیلهٔ دستگیری و حمایت از محرومسن جامعه گردید. اودر تمام این دوران،درحمایت واظهار ارادت به امام خویش کوتاهی نکرد.تاآن زمان که دسیسهٔ پسر ابوسفیان،امام را در آرامشی بی بدیل،درجواررحمت الهی سکنی داد وبه آن بسنده نگرده و بدن مسموم اورا نیزآماج تیرهای کینه توزی خودقرار دادند.آن جابود که کاسه صبر عباس(ع) لبریز شد وغیرت حیدری اش به جوش آمد.دست برقبضهٔ شمشیر برد،امادستان مهربان امام حسین (ع) نگذاشت آن را از غلاف بیرون آورد و بانگاهی اشک آلود برادرغیور خودرا باز هم دعوت به صبر نمود.۱۷یاور وفادار امام حسین(ع)معاویه که همواره می دانست رویارویی با امام حسن(ع) ویا قتل امام سبب فروپاشی اقتدارش میشود، هرگز با امامان بدون زمینه سازی قبلی و عوامفریبی وارد جنگ نمی شد و به طور شفاف و مستقیم در قتل امام شرکت نمی کرد. اما ناپختگی یزید و چهرهٔ پلید و عملکردشوم او در حاکمیت جامعه اسلامی، اختیار سکوت را از امام سلب کرده بو و امام چارهٔ نجات جامعه را تنها در خروج و حرکت اعتراض آمیر به صورت آشکار میدید.اگه معاویه تلاش های فراوانی در راستای گرفتن بیعت برای یزید به کار بست، امابه خوبی می دانست که امام هرگز بیعت نخواهد کرد و در سفارش به فرزندش نیز این موضوع را پیش بینی نمود. امام باصراحت وشفافیت تمام در نامه ای به معاویه فرمود:اگر مردم را بازور و اکراه به بیعت با پسرت وادار کنی،با این که او جوانی خام ،شراب خوار و سگ باز است ،بدان که به درستی به زیان خود عمل کرده و دین خودت را تباه ساخته ای».۱۸و در اعلام علنی مخالفت خود با حکومت یزید فرمود:«حال که فرمانروایی مسلمانان به دست فاسقی چون یزید سپرده شده، دیگر باید به اسلام سلام رساند[وبا آن خدا حافظی کرد]»۱۹ .در این میان،حضرت عباس با دقت . تیز بینی فراوان،مسائل و مشکلات سیاسی جامعه را دنبال می کرد و از پشتیبانی امام خند دست بر نداشته و هرگز وعده های بنی امیه او را از صف حق پرستی جدا نمی ساخت و حمایت بی درغش را از امام اعلام می داشت.یزید پس از مرگ معاویه به فرماندار وقت مدینه «ولید بن عتبه » نگاشت:حسین (ع)را احظار کن و بی درنگ از او بیعت بگیر و اگر سرباز زد،گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست». ولید از امام خواست تا با یزید بیعت نماید ،اما امام سرباز زد و فرمود:«بیعت به گونه پنهانی چندان درست نیست. بگذار فردا که همه را برای بیعت حاضر می کنی، مرا نیز احضار کن». مروان گفت:امیر! عذر او را نپذیرد،اگر بیعت نمی کند،گردنش را بزن. امام برآشفت و فرمود:«وای بر تو ای پسرزن آبی چشم!تو دستور می دهی که گردن مرا بزنند!به خداکه دروغ گفتی و بزرگتر از دهانت سخن راندی!»۲۰دراین لحظه، مروان شمشیر خودرا کشید وبه ولید گفت:«به جلادت دستور بده گردن اورا بزنند،قبل از این که بخواهد از این جا خارج شود.من خون او را به گردن می گیرم». عباس(ع) به همراه افرادش که بیرون دارالاماره منتظر بودند، با شمشیرهای آخته به داخل یورش بردند و امام را به بیرون هدایت نمودند.۲۱امام صبح روز بعد آهنگ هجرت به سوی حرم امن الهی نمود و عباس(ع)نیز همانند قبل، بدون درنگ و تأمل در نتیجه و یا تعلّل در تصمیم گیری، بار سفر بست و با امام همراه گردید. و تا مقصد اصلی، سرزمین طفّ از امام جدا نشده و میراث سال ها پرورش در خاندان عصمت و طهارت (ع)را با سخنرانی ها،جانفشانی ها و حمایت های بی دریغش از امام بر خواند

______________________________.۱ـ

عباس قمی ، نفس المهموم،قم مکتبه بصیرتی ،۱۴۰۵ق،ص۳۳۲.۲–سیدمحسن امین ، اعیانالشیعه ،بیروت ،دارالتعاریف للمطبوعات ، ۱۴۰۶ق،ج۷، ص۴۲۹.۳–محمدبن ابراهیم کلبا سی،خصائص العباسیه،مؤسسه انتشاراتخامع ،۱۴۰۸ق،ص۱۱۹و۱۲۰.۴–محمد علی ناصری،مولدالعباس بن علی(ع)قم،انتشارات شریف الرضی،۱۳۷۲ش،صص۶۱و۶۲.۵–عبدالرزاق مقرم،العباس(ع)،نجف،مطبعهالحیدریظ،بی تا،ص۸۸.۶–محمد مهدی حائری مازندرانی،معالی السبطین،بیروت مؤسسه النعمان،بی تا،ج۲،ص۴۳۷، العباس(ع)،ص۱۵۳.۷–ابوالفضل هادی منش ،ماه درفرات؛ نگرشی تحلیلی به زندگانی حضرت عباس(ع)،قم،مرکز

پژوهش های اسلامی صدا و سیما،۱۳۸۱ش،ص۴۷،به نقل از تذکره الشهداء،ص۲۵۵.۸–احمد بن محمد المکی الخوارزمی،المناقب، قم،مؤسسه النشرالاسلام،۱۴۱۱ق،ص۲۲۷،العباس(ع)،ص۱۵۴.۹–دراحادیث شیعه وسنی روایاتی مبنی بر جواز به کار بستن فریب جنگی وجود دارد.امیرالمؤمنین (ع) فرمود:در جنگ هر چه می خواهید،بگویید.(فیض کاشانی،کتاب الوافی،ج۱۵،ص۱۲۳.) ابن هشام نیز درروایتی طولانی، خدعه زدن رسول خدا (ص) را دراین جنگ با دشمن نقل کرده که مرحوم شیخ طوسی نیز آن رادر باب جهاد (شیخطوسی،تهذیبالاحکام،ج۶،ص۱۸۰)بهروایت از ابن هشام (نک:السیره النبویه لابن هشام،ج۳،ص۱۸۳–۱۷۹)نقل مینماید.همچنین می نویسد:از مسعده بن صدقه روایت شده :از فردی از نوادگان عدی بن حاتم شنیدم که گفت: امام علی (ع)درروز جنگ صفین ، باصدایی سا به گونه ای که همه شنیدند، فریاد برآورد: به خدا سوگند معاویه و اصحابش را خو اهم کشت. سپس بی درنگ زیر لب گفت:ان شاء الله . من عرض کردم : یا امیرالمؤمنین ! شما برآن چه فرمودید، سوگند یاد کردید، اما در پایان ،سخنتان را تغییر دادید. چه درسر می پرورید؟ [و قصدتان با این سوگند چه صورتی پیدا میکند؟] امام پاسخ داد: همانا جنگ خدعه است ومن نیز دروغگو نیستم. خواستم سپاهیانم را بر جنگ برانگیزم تا پراکنده نشوند و به نبرد طمع ورزند. پس [قصد مرا از این خدعه]بفهم که اگر خدا بخواهد،تو نیز ازآن خدعه انتفاع خواهی برد. و بدان که خدا نیز هنگامی که موسی و هارون را به فرعون فرستاد،فرمود: با او[فرعون] به نرمی سخن گویید، شاید پند گیرد و [از خدای خودش] بترسد (طه/۴۴). این در حالی است که به یقین خدا می دانست که او پند نخواهد گرفت ونخواهد ترسید،اما بدین وسیله موسی را برای دعوت و گفتگو با فرعون ورفتن به سوی او ترغیب نمود (کتاب الوافی،ج۱۵،ص۱۲۳).۱۰– همان.۱۱–همان،ص۲۲۸.۱۲– همان.۱۳– نهج البلاغه دشتی ،خطبه ۱۹۲،ص۳۹۸.۱۴– محمد باقر بیرجندی،کبریت الاحمر،تهران،کتاب فروشی اسلامیه،۱۳۷۷ق،ص۳۸۵.۱۵– جعفربنمحمدبنجعفربنقولویه انقمی ،کاملالزیارات،بیروت ،دارالسرور،۱۴۱۸ق،ص۴۴۱.۱۶– مولدالعباس بن علی(ع)،ص۷۴.۱۷– باقرشریف قرشی،العباس بن علی(ع)رائد الکرامه والفداء فی الاسلام ،بیروت،دارالکتب الاسلامی،۱۴۱۱ق،ص۱۱۲.۱۸– محمدباقر مجلسی،بحارالانوار،بیروت مؤسسه الرساله،۱۴۰۳هق،ج۴۴،ص۳۲۶.۱۹– همان.۲۰– محمدبن حریر الطبری، تاریخ الطبری، بیروت. مؤسسه عزالدین، چاپ دوم،ج۳،ص ۱۷۲؛ سیدبن طاووس،المهلوف علی قتل الطفوف،ص۹۸.۲۱– ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب اسروی المازندرانی ، مناقب آل ابی طالب،ج۴،ص۸۸. http://www.sibtayn.com

عبرتهای عاشورا

ابراهیم محمودزاده

مقدمه ...: عبرت های عاشورا یک بحثی است مخصوص زمانی که اسلام حاکمیت داشته باشد. حداقل این است که بگوییم عمده این بحث مخصوص به این زمان است، یعنی زمان ما، و کشور ما، مال زمان ماست، عبرت بگیریم. و طرح قضیه را ما اینجوری کردیم که: چطور شد که جامعه اسلامی به محوریت پیامبر عظیم الشان، آن عشق مردم به او، آن ایمان عمیق مردم به او، آن جامعه سرتاپا حماسه و شور دینی و آن احکامی که حالا بعدا مقداری عرض خواهم کرد، همین جامعه ساخته و پرداخته، بعد از پنجاه سال کارش به آنجا رسید که همین جامعه همان مردم بعضی حتی همان کسانی که دورانهای نزدیک پیامبر را دیده بودند، جمع شدند فرزند همین پیغمبر را با فجیع ترین وضعی کشتند. انحراف، عقب گرد، برگشتن به پشت سر، از این بیشتر چه می شود؟ آیا هر جامعه اسلامی همین عاقبت را دارد؟ نه! اگر عبرت بگیرند، نه! اگر عبرت نگیرند، بله! ممکن است! مگر عبرت بگیرند. عبرت های عاشورا اینجاست. ما مردم این زمان، که به حمد ا...، به فضل پروردگار، این توفیق را پیدا کردیم که آن راه را مجددا برویم و اسم اسلام را در دنیا زنده کند ملت ایران و پرچم اسلام و قرآن را برافراشته کند در دنیا، این افتخار نصیب شما شد در زمان ما. این ملت تا امروز هم که ۲۰ سال تقریبا گذشته است قرص و محکم در این راه ایستاده است و رفته است. اما اگر دقت نکنید، اگر

مواظب نباشید، اگر خودمان را آنچنان که باید و شاید در این راه نگه نداریم، ممکن است آن سرنوشت پیش بیاید. عبرت عاشورا اینجاست.حالا ماجراهای بعد از رحلت پیغمبر. در این ۵۰ سال چه شد که جامعه اسلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ این اصل قضیه است که متن تاریخ را هم باید در اینجا نگاه کرد. البته بنایی که پیغمبر گذاشته بود بنایی نبود که به همین زودی ها خراب شود، لذا در اوایل بعد از رحلت پیامبر که شما نگاه می کنید همه چیز سر جای خودش است. غیر از همان مسئله وصایت بقیه چیزها هست. عدالت خوبی هست، ذکر خوبی هست، عبودیت خوبی هست، خوبه . کسی نگاه کند به ترکیب کلی جامعه اسلامی در آن سالهای اول می بیند علی الظاهر چیزی به قهقرا نرفته است . حالا- گاهی یک چیزهایی البته پیش می آمد. اما ظواهر همان پایه گذاری و شالوده ریزی پیغمبر را نشان می دهد . اما باقی نمی ماند این وضع. هر چه بگذرد به تدریج به طرف ضعف و تهی شدن جامعه اسلامی پیش می رود. من حالا چند تا مثال فقط می آورم. خواص و عوام هر کدام وضعی پیدا کردند . حالا خواص شاید (مغضوب علیهم) باشند، خواصی که گمراه شدند. عوام شاید (ظالین) باشند. البته در کتابهای تاریخی پر است از مثال. جناب ابی موسی اشعری حاکم بصره بود. همین ابوموسی معروف حکمیت. مردم را تحریض کرد بر جهاد. میخواستند بروند یک جایی جهاد کنند. رفت بالای منبر و مردم را تحریض کرد به جهاد . در فضیلت جهاد گفت، در فضیلت فداکاری گفت، گفت ، گفت ، خوب خیلی از مردم اسب نداشتند که سوار بشوند و بروند. هر کسی باید سوار اسب خودش می شد می رفت برای اینکه پیاده ها هم بروند مبالغی درباره فضیلت جهاد پیاده گفت، که آقا جهاد پیاده چقدر فضیلت دارد، چقدر چنین است، چقدر چنان است، آنقدر دهانش و نفسش گرم بود در این سخن که یک عده ای که اسب هم داشتند، گفتند ما هم پیاده می رویم، اسب چیه!(فحملوا علی فرسهم) حمله کردند به اسبهایشان . راندند گفتند: برید شما اسبها ما را از ثواب زیادی محروم می کنید. ما می خواهیم پیاده بریم بجنگیم که به این ثوابها برسیم. یک عده ای آن طرف آدمهای یک خورده اهل تأمل بیشتری بودند، گفتند که صبر کنیم، حالا عجله نکنیم، ببینیم حاکمی که اینجور درباره جهاد پیاده حرف زد خودش چجوری می آید بیرون. ببینیم آیا در عمل هم مثل قول هست یا نه ؟ بعد تصمیم می گیریم که پیاده برویم یا سواره. حالا این عین عبارت ابن اثیر است، می گوید: وقتی ابوموسی از قصرش خارج شد (اخرج فقلفوا من قصره علی اربعین بغله) چهل استر اشیاء قیمتی او بود که سوار کرد و با خودش آورد از قصر بیرون، به طرف میدان جهاد. اینهایی که پیاده شده بودند آمدند زمام اسب جناب ابی موسی را گرفتند(و قالوا احملنا علی بعض هذا الفضول) ما را هم سوار همین زیادی ها بکن! چیه اینها را داری با خودت به میدان جنگ می بری! ما داریم پیاده می ریم. ما را هم سوار کن! همانطور که به ما گفتی پیاده برویم . خودت هم یک قدری پیاده راه برو(فضرب القوم بصوته) . شلاقش را کشید. تازیانه اش را به سر و صورت اینها زد . گفت برید بی خود حرف می زنید. متفرق شدند. البته تحمل نکردند. آمدند مدینه پیش جناب عثمان شکایت کردند. او هم ابوموسی را برداشت. اما ابوموسی یکی از اصحاب پیغمبر است، یکی از خواص است، یکی از بزرگان است، این وضع اوست. مثال دیگر، سعد ابن ابی وقاص حاکم بصره شد. از بیت المال قرض کرد. چون بیت المال آن وقت در دست حاکم نبود. یک نفر را می گذاشتند برای حکومت ، اداره امور مردم، یکی را می گذاشتند رئیس دارایی، که او مستقیم به خود خلیفه جواب می داد. در کوفه حاکم سعد بن ابی وقاص بود، رئیس بیت المال عبدا.. بن مسعود بود که از صحابه خیلی بزرگ و عالی مقام بود. از بیت المال مقداری قرض کرد. حالا- چند هزار دینار نمی دونم. بعد هم ادا نکرد. نداد. عبدا... ابن مسعود آمد مطالبه کرد. گفت آقا پول بیت المال را بده! گفتش که ندارم! نمی شه! فلان...! بینشان حرف شد. بنا کردند با هم جار و جنجال کردن. جناب هاشم مرقال، هاشم بن عتبه ابن ابی وقاص که از اصحاب امیرالمومنین بود و خیلی مرد بزرگواری بود، آمد جلو گفت: بدِ شما هر دو از اصحاب پیغمبر هستید مردم به شما نگاه می کنند. جنجال نکنید برید یک جوری حل کنید قضیه را . عبدا... مسعود که دید نشد، آمد بیرون . خوب مرد امینی است دیگر، رفت یک عده ای از مردم را دید گفت برید این اموال را از تو خانه اش بکشید بیرون. معلوم می شود این اموال بوده! خبر رسید به سعد او هم یک عده ای را فرستاد، گفت: برید نگذارید .

جنجال بزرگی به وجود آمد به خاطر اینکه سعد ابن ابی وقاص قرض خودش به بیت المال را که گرفته بود نمی داد. حالا سعد بن ابی وقاص از اصحاب شوراست. در شورای شش نفره سعد بن ابی وقاص یکی از آنهاست. از آن شش نفر است. بعد از چند سال کارش به اینجا رسید. بعد می گوید که این اول حادثه ای بود که بین مردم کوفه در آن اختلاف شد. به خاطر اینکه یکی از خواص در دنیا طلبی این جور پیش رفته و بی اختیاری نشان می دهد از خود. این هم یک داستان. ولید بن عقبه را، همان ولیدی که باز شما او را می شناسید ، که حاکم کوفه بود . این را گذاشتند کوفه! بعد از سعد ابن ابی وقاص. سعد ابن ابی وقاص را عزل کردند، این را گذاشتند آنجا. این هم از بنی امیه بود. از خویشاوندان خلیفه بود. وقتی که وارد شد همه تعجب کردند. یعنی چه ؟ آخر این آدم، آدمی است که حکومت به او بدهند؟ چون ولید معروف بود، هم به حماقت، هم به فساد. این ولید همان کسی است که آیه شریفه (ان جائکم فاسق بِنباء فتبینوا) آیه درباره اینه! قرآن اسم این آقا را گذاشته است فاسق، چون یک خبری آورد و عده ای در خطر افتادند بعد آیه آمد که (ان جائکم فاسق بِنباء فتبینوا) اگر فاسقی خبری آورد بروید تحقیق کنید . به حرفش گوش نکنید. آن فاسق همین آقای ولید بود. این مال زمان پیغمبره ها . ببینید معیارها و ارزشها و جابه جایی آدمها . این آدمی که در زمان پیغمبر فاسق در قرآن اسم آورده شده، همان قرآن را هم مردم هر روز می خوانند حالا شد اینجا حاکم! خوب اینها مال خواص است . خواص در مدت این چند سال کارشان به اینجا رسید. البته این مال زمان خلفای راشدین است، که مواظب بودند، مقیّد بودند، اهمیت می دادند، پیغمبر را سالهای متمادی درک کرده بودند. فریاد پیغمبر هنوز در مدینه طنین انداز بود. مثل علی بن ابی طالب (ع) کسی در آن جامعه حاضر بود. بعد که قضیه منتقل شد به شام، مسئله از این حرفها دیگه بسیار گذشت. این نمونه های کوچکی است از خواص. وقتی عدالت نباشد، این جوره. وقتی عبودیت خدا نبود این جور است. آن وقت ذهنها هم خراب می شود. یعنی در آن جامعه ای که مسئله ثروت اندوزی و گرایش به مال دنیا و دلبستن به هتام دنیا به اینجاها می رسد، در آن مدینه در آن جامعه کسی هم که برای مردم معارف می گوید کعب الاحبار است. کعب الاحبار یهودی تازه مسلمانی که پیغمبر را هم ندیده است . بلکه زمان پیغمبر مسلمان نشده است. زمان ابی بکر هم مسلمان نشد . زمان عمر مسلمان شد، زمان عثمان هم از دنیا رفت. وقتی معیارها از دست رفت. وقتی ارزشها ضعیف شد. وقتی ظواهر پوک شد. وقتی دنیا طلبی و مال دوستی حاکم بر انسانهایی شد که یک عمری را با عظمت گذرانده بودند، سالهایی را بی اعتنای به زخارف دنیا، و توانستند آن پرچم عظیم را بلند بکنند، آنوقت در عالم فرهنگ و معارف هم این می شود. سر رشته دار امور معارف الهی و اسلامی می شود کسی که تازه مسلمان است و هر چی خودش بفهمد می گوید، نه آنچه که اسلام گفته است. حرف او را آنوقت بر حرف مسلمانهای سابقه دار بعضی می خواهند مقدم کنند. این مال خواص، آنوقت عوام دنباله رو خواص هستند دیگه آقاجان! وقتی خواص به یک سمتی رفتند. عامه مردم هم به دنبال آنها حرکت می کنند. بزرگترین گناه انسانهای ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آنها سر بزند، این است که انحراف آنها موجب انحراف بسیاری از مردم می شود. آنها هم دنباله رو، وقتی دیدند سدها شکست، وقتی دیدند کارها بر خلاف آنچه که زبانها می گوید جریان دارد و بر خلاف آنچه که از پیغمبر نقل می شود، آنها می روند دیگه، آنها هم آنطرف حرکت می کنند. باید مراقب باشیم، همه باید مراقب باشیم، وقتی که اینجور نباشد، مراقبت نباشد، آنوقت جامعه همین طور به تدریج از ارزشها تهی دست می شود، می شود، می رسد به یک نقطه ای که فقط یک پوسته ظاهری باقی می ماند. ناگهان یک امتحان بزرگ پیش می آید. امتحان قیام ابی عبدا... ، آنوقت این جامعه در این امتحان مردود می شود. آنوقت اینجا یک کلمه راجع به تحلیل حادثه عاشورا بگویم فقط یک اشاره، اینجا کسی مثل حسین بن علی (ع) که خودش تجسّم ارزشهاست قیام می کند برای اینکه جلوی این انحطاط را بگیرد. چون این انحطاط داشت می رفت که تا به آنجا برسد، که هیچ باقی نماند، که اگر یک وقتی مردمی هم خواستند خوب زندگی کنند و مسلمان زندگی کنند، چیزی تو دستشان نباشد، داشت به آنجاها می رفت. امام حسین(ع) می ایستد، قیام می کند، حرکت می کند، در مقابل این سرعت سراشیب سقوط یک تنه قرار می گیرد، البته جان خودش را، جان عزیزانش را، جان علی اصغرش را، جان علی

اکبرش را، جان عباسش را، در این زمینه فدا می کند، اما نتیجه می گیرد. (و انا من حسین) یعنی دین پیغمبر(ص) زنده شده حسین بن علی(ع) است. آن روی قضیه این بود و این روی سکه حادثه عظیم و حماسه پر شور و ماجرای عاشقانه عاشورا است که واقعاً جز بـا منطق عشق و بـا چشم عاشقانه نمی شود قضایـای کربلاـ را فهمیـد! پایان من الله التوفیقابراهیم محمودزادهدانشگاه علوم پزشکی زنجان

چرا امام سجاد(ع) مبارزات سیاسی نکرد

؟ غلامحسین اعرابی

امام سجاد(علیهالسلام) با شش خلیفه معاصر بود که هیچ یک با اهل‌بیت(علیهمالسلام) مهر نورزیدند. این خلفا عبارتند از : یزید بن معاویه، عبـدالله بـن زبیر، معاویـۀ بـن یزیـد، مروان بـن حکـم، عبـدالملک بـن مروان، ولیـدبن عبـدالملک. امـام سـجاد(ع)امـام سجاد(علیهالسـلام) پس از شـهادت پـدر، در ایام اسارت و در شـرایط اختناق، امامت را به عهـده گرفت این شـرایط سـخت تا پایان امامت وی ادامه یافت. مسعودی نوشـته است: «قام ابومحمـد علی بن الحسـین علیهالسـلام بالامر مستخفیا علی تقیه شدیده فی زمان صعب»؛ حضـرت سـجاد(علیهالسلام) امامت را به صورت مخفی و با تقیه شدید و در زمانی دشوار عهدهدار گردید .در چنین مقطع زمـانی، آیـا امـام می‌توانست دست به مبـارزات سیاسـی و فعالیتهای گسترده فرهنگی و اجتماعی بزنـد؟ به نظر می‌رسـد پاسـخ منفی است؛ به دو دلیل:۱- جو اختناق و کنترل شدیدی که حکومتها پس از شـهادت امام حسـین(علیهالسـلام) به وجود آورده بودند. این اختناق سبب شد مبارزات سیاسی یا مسلحانه نتیجه‌ای جز هدر رفتن نیروها نداشته باشد. چنان که مبارزات زمان آن حضرت تماما به شکست انجامیـد. برای درک این وضـعیت اسـفبار، توجه به دو روایت زیر سودمنـد است:الف) «سـهل بن شـعیب ، یکی از بزرگـان مصـر، می گوید: روزی به حضور علی بن الحسـین (علیهماالسلام) رسیدم و گفتم: حال شما چگونه است؟امام فرمود: فکر نمی کردم شخصـیت بزرگی از مصـر مثل شما نداند که حال ما چگونه است؟ اینک اگر وضع ما را نمی‌دانی، برایت توضیح می‌دهم: وضع ما، در میان قوم خود، مانند وضع بنی اسـرائیل در میان فرعونیان است که پسـرانشان را می کشـتند و دخترانشان را زنده نگه می‌داشـتند. امروز وضع ما چنان دشوار است که مردم با ناسـزاگویی به بزرگ و سالار ما بر فراز منبرها، به دشمنان ما تقرب می‌جویند.»مسعودی نوشـته است:حضـرت سجاد(علیهالسلام) امامت را به صورت مخفی و با تقیه شدید و در زمانی دشوار عهدهدار گردیدب) زرارۀ بن اوفی می گوید: دخلت علی علی ابن الحسین علیهالسلام فقال: یا زراره الناس فی زماننا علی ست طبقات: اسد و ذئب و ثعلب و کلب و خنزیر و شـاه فامـا الاسـد فملوک الـدنیا یحب کـل واحـد منهم ان یغلب و لاـ یغلب و امـا الـذئب فتجـارکم یـذمو(ن) اذا اشـتروا و یمـدحو(ن) اذا باعوا و اما الثعلب فهولاء الذین یاکلون بادیانهم و لایکون فی قلوبهم ما یصـفون بالسـنتهم و اما الکلب یهر علی الناس بلسانه و یکرمه الناس من شـر لسانه و اما الخنزیر فهولاء المخنثون و اشباههم لایدعون الی فاحشه الا اجابوا و اما الشاه بین اسد و ذئب و ثعلب و کلب و خنزیر.»حضـرت در این روایت، حاکمان را به شـیران درنده و مسـلمانان را به گوسفندان اسیر در چنگ درندگان، تشبیه کرده است .۲- شـرایط ناسـالم فرهنگی آن روزگـار؛ براثر فعالیتهـای ناسالم حکومتهای وقت و انگیزههای مختلفی که در آن زمان وجود داشت مردم به طرف بی بنـد و باری سوق داده شدند و با چنین مردمی هرگز نمی‌شد کارهای بنیادی انجام داد مگر این که تحولی معنوی در آنان به وجود آید. در این موقعیت، تمام تلاش حضـرت سجاد(علیهالسلام) این بود که شعله معنویت را روشن نگه دارد و این جز از راه دعاها و نیایشـها و تـذکارهای مقطعی حضـرت به خوبی از عهده آن برآمد، ممکن نبود .امام سـجاد(ع)در مورد رواج فرهنگ غلط بی بنـدوباری و فحشا در آن عصـر، یکی از محققان می‌نویسد: «در مدینه مجالس غنا و رقص برپا می‌شد و چه بسا زنان و مردان با یکـدیگر بودند و هیچ پرده‌ای نیز در میان نبود.(۱ ...)عایشه دختر طلحه مجالس مختلط از مردان و زنان برپا می کرد و در آن مجالس با فخر و مباهات آواز می‌خواند.(۲ ...) مدینه پر از زنان آوازه خوان شده بود و آنها نقش

فعالی در آموزش غنا به دختران و پسران و گسترش آوازه خوانی و اشاعه بی بندوباری و فساد داشتند .»... در تاریخ الادب العربی چنین آمده است: «گویی این دو شهر بزرگ حجاز (مکه و مدینه) را برای خنیاگران ساخته بودند، تا آنجا که نه تنها مردمان عادی، بلکه فقیهان و زاهدان نیز به مجالس آنان می‌شتافتند.» (۳) در این موقعیت، امام سجاد(علیهالسلام) برای تبیین معارف اسلام و برپا داشتن شجره اسلام و زنده نگه داشتن مشعل معنویت، از سلاح دعا استفاده کرد و بذر معنویت پاشید تا در موقعیت مناسب ثمر دهد.یکی از نویسندگان معاصر درباره صحیفه سجادیه که در بردارنده دعاهای امام سجاد(علیهالسلام) است، می‌نویسد...: « صحیفه سجادیه اساس اندیشه انقلابی را تشکیل داده و امت اسلامی نیز نیاز به تکیه گاهی کامل و انقلابی داشته است .امام سجاد(علیه السلام):وضع ما، در میان قوم خود، مانند وضع بنی اسرائیل در میان فرعونیان است که پسرانشان را می کشتند و دخترانشان را زنده نگه می‌داشتند. امروز وضع ما چنان دشوار است که مردم با ناسزاگویی به بزرگ و سالار ما بر فراز منبرها، به دشمنان ما تقرب می‌جویندنیاز امت در آن هنگام، سخن و یا اشعار کینه برانگیز و عواطف لحظه‌ای و زودگذر نبود، بلکه به یک نظریه کامل و انقلابی نیاز داشته است. امام زین العابدین(علیهالسلام) این نظریه را تنها در صحیفه سجادیه که چکیده اصول تربیتی امام است، تبیین نکرده، بلکه خود امام زبور ناطق بوده است.»این نویسنده در مورد تاثیر صحیفه سجادیه در هدایت انقلابیان و حرکتهای اسلامی می‌نویسد: «من گمان نمیکنم که پس از قرآن کتابی همچون صحیفه سجادیه باشد که اینگونه قلب محرومان را تسلی بخشد و خون انقلاب را در رگهای مستضعفان به جوش آورد و دلهای مجاهدان را به درخشش خود روشن کند و هدایتگر انقلابیون در راه مبارزه باشد.»پینوشتها:۱- الشعر والغنا فی المدینه و مکه، ص ۲۵۰-۲۵۰- الاغانی ، ج ۱۰، ص ۵۷ .۳- تاریخ الادب العربی ، ج ۲ ، ص ۳۴۷ .”غلامحسین اعرابی“گروه دین و اندیشه تبیان، هدهدی

شخصیت آسمانی باقرالعلوم

(ع)اسدالله افشاراشاره

ابوجعفر، امام محمدباقر (ع) پنجمین آفتابی است که بر افق امامت، جاودانه درخشید، زندگیش سراسر دانش و ارزش بود، از این رو باقر العلوم نامیده شد، یعنی شکافنده دشواری‌های دانش و گشاینده پیچیدگی‌های معرفت.خصلت آفتاب است که همواره گام بر فرق ظلمت می‌نهد و در لحظه‌های تاریک، بر افق زمان می‌روید تا ارزش‌های مهجور و نهان شده در سیاهی جهل و جور را، دوباره جان بخشد و آشکار سازد. او نیز در عصر حاکمیت جور و تشتت اندیشه‌های دینی امت اسلام، تولد یافت تا پیام‌آور معرفت و احیاگر اسلام ناب محمدی (ص) باشد.ضمن تبریک سالروز تولد آن امام همام به شیفتگان حضرتش، در ذیل نگاه کوتاهی به فرازهایی از زندگی پربار حضرتش خواهیم داشت؛ولادت:حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم (ع)، در شهر مدینه تولد یافت و براساس نظریه بیشتر مورخان و کتاب های روایی، تولد آن گرامی در سال ۵۷ هجری بوده است. در روز و ماه ولادت آن حضرت نیز نقل‌های مختلفی یاد شده است؛الف) سوم صفر ۵۷ هجری.ب) پنجم صفر ۵۷ هجری.ج) جمعه اول رجب ۵۷ هجری.د) دوشنبه یا سه شنبه اول رجب ۵۷ هجری.بیشتر محققان با ترجیح نظریه نخست، یعنی سوم صفر، آن را پذیرفته‌اند. این نقل با روایاتی که نشان می‌دهد امام باقر (ع) به هنگام شهادت جد خویش حسین بن علی (ع) در سرزمین طف حضور داشته و سه سال از عمرش می‌گذشته است هماهنگی دارد.امام محمدباقر (ع) از جانب پدر و نیز مادر به شجره پاکیزه نبوت منتهی می‌گردد. او نخستین مولودی است که در خاندان علویان از التقای دو بحر امامت (نسل حسن بن علی و حسین بن علی علیهماالسلام) تولد یافت.پدر: علی بن الحسین، زین العابدین (ع)،مادر: ام عبدالله، فاطمه، دختر امام حسن مجتبی (ع).مادر گرامی امام باقر (ع) نخستین علویه‌ای است که افتخار یافت فرزندی علوی به دنیا آورد. برای وی کنیه‌هایی چون ام الحسن و ام عبده آورده‌اند. اما مشهورترین آنها، همان ام عبدالله است. در پاکی و صداقت، چنان نمونه بود که صدیقه‌اش لقب دادند.جامعیت امام باقر (ع):زندگی امام، آینه تمام نمای

حیات شرافتمندانه انسان‌های موحد و متعالی است. یکی از بارزترین ویژگی‌های امام، جامعیت اوست. توجه به علم، او را از اخلاق و فضایل روحی غافل نمی‌سازد و روی آوری به معنویات و عبادت و بندگی، وی را از پرداختن به زندگی مادی و روابط اجتماعی و اصلاح جامعه باز نمی‌دارد. در حالی که انسان‌های معمولی در بیشترزمینه ها گرفتار افراط و تفریط می‌شوند اگر به زهد و عبادت بپردازند، به عزلت و گوشه‌نشینی کشیده می‌شوند و اگر به کار و تلاش روآورند از انجام بایسته وظایف عبادی و معنوی، دور می‌مانند!دوران امامت: دوران امامت امام محمد باقر(ع) با اوج ستم‌ها و شهوترانی‌های امویان واستفاده ناروای آنها از بیت المال مسلمانان مصادف شد. شدت اختناق و بیداد چنان بود که خلفا آشکارا به دشمنی با آل محمد(ص) می‌پرداختند و نام آنان را از دیوان بیت المال حذف می‌کردند. در زمان امام باقر(ع) نزدیک به یک قرن از وفات پیامبر اسلام(ص) سپری شده و نسل جدید از احکام اسلام و عقاید، آگاهی درستی نداشت و تلاش‌هایشصت ساله امویان در محو آثار دین و ایجاد شبهات اعتقادی به بار نشسته بود. در این دوران حاکمان اموی به دلیل تعارضات داخلی از نهضت عظیم علمی امام باقر(ع) غافل بودند، به همین دلیل امام باقر(ع) تا حد زیادی موفق به نشر معارف اسلامی گردیدند. البته اوضاع خشونت آمیز این دوره به گونه ای بود که امام باقر(ع) بارها تقیه می‌کرد.ابن شهر آشوب در مناقب نوشته است: آن حضرت در سال ۱۱۴ هجری در سن ۵۷ سالگی زندگی را بدرود گفته که از این مدت سه یا چهار سال را در جوار جد بزرگوارش امام حسین (ع) و ۳۴ سال و ده ماه یا ۳۹ سال با پدرش و ۱۹ یا مطابق قول دیگر ۱۸ سال پس از پدرش زیسته است که همین مدت، دوره امامت آن حضرت محسوب می‌شود. امام باقر(ع) در طول سالهایی که امامت شیعیان را عهده دار بود ، دوران خلافت ولید بن یزید و سلیمان و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبد الملک و برادرش هشام و ولید بن یزید وبرادرش ابراهیم را درک کرد و سرانجام نیز بر سر تعارضات مبنایی با نظام خلافت ظالمانه، توسط هشام به شهادت رسید. شخصیت علمی: دانش همه امامان معصوم(ع) یکسان و همگی از سرچشمه وحی سیراب می‌شوند. آنان آموزگاری نداشتند ودرمکتب بشری درس نخوانده بودند. دانش امام باقر(ع) نیز همانند دیگر امامان از سرچشمه وحی بود اما زمینه مراجعات وسیع دانش پژوهان و ابراز علم برای حضرت و فرزند گرامی‌شان امام جعفر صادق(ع) فراهم گشت. تشکیل حلقه‌های درسی سنگین، احتجاجات، مناظرات و مباحثات امام محمد باقر(ع) با دانشمندان ومدعیان یکه تازی در میدان علم، همگان را به تواضع در پیشگاه علم آن حضرت وادار کرد ". عبدالله بن عطاء مکی "می‌گفت: هرگز دانشمندان را نزد کسی چنان حقیر و کوچک نیافتم که نزد امام باقر(ع) یافتم ". حکم بن عتیبه "که در چشم مردمان جایگاه علمی والایی داشت در پیشگاه امام باقر(ع) چونان کودکی در برابر آموزگار بود. شخصیت آسمانی وشکوه علمی امام باقر(ع) چنان خیره کننده بود که " جابر بن یزید جعفی "به هنگام روایت از آن گرامی می‌گفت ": وصی الوصیاء و وارث علوم انبیاء محمد بن علی بن الحسین مرا چنین روایت کرد"...یکی ازعلمای بزرگ سنی به نام ابن حجر هیثمی درباره او می نویسد ":محمد باقر به اندازه‌ای گنج‌های پنهان معارف و دانش ها را آشکار ساخته و حقایق احکام و حکمت‌ها و لطایف دانش‌ها را بیان نموده که جز بر عناصر بی‌بصیرت یا بد سیرت پوشیده نیست و از همین جا است که وی را شکافنده دانش و جامع علوم و برافروزنده پرچم دانش خوانده‌اند ".حضور امام باقر(ع) در جریان کربلا: نکته دیگری که در موقعیت امام باقر مهم است این است که او بازمانده جریان کربلا است . چنانچه می‌دانیم او در حالی که کودکی خردسال بود، در جریان این حادثه به اسارت گرفته شد. او شاهد این واقعه بود و حوادث را درک می‌کرد وهمه آنها را به یاد داشت. از این رو نفس و روح و خونی کربلایی داشت واین از مسائل بسیار مهم در شخصیت آن حضرت است، چرا که او این حادثه را درک کردواز جزئیات و خصوصیات آن آگاه گشت و بار درد و رنج آن را به دوش کشید. این مسئله از جایگاه ویژه‌ای نزد مسمانان برخوردار است چرا که این حادثه چنانچه تمام مسلمانان می‌دانند به یک حادثه تاثیر گذار در جامعه اسلامی مبدل گشته بود و فرقی نمی‌کرد که این جامعه تن به حکومت بدهد یا ندهد. حتی خود یزید هم از مواضع خودعقب نشینی کرد و مجبور شد پشیمانی خود را نسبت به این حادثه نشان دهد و سپس با بازماندگان اهل بیت براین اساس رفتار کرد که

خطای بزرگی رخ داده است. البته این حادثه اشتباهی نبود، بلکه ظلم و ستمی بود که اتفاق افتاد . اما این واقعه به گونه‌ای بازتاب داشت که حتی حکومت نیز چاره‌ای جز این نداشت که آن را محکوم کند و از آن بیزاری بجوید. این حادثه از چنین جایگاهی در میان مسلمانان برخوردار شده بود. به همین دلیل هم هر که بازمانده این حادثه بود نقش واهمیت بسزایی در میان مسلمانان از جهت روحی ومعنوی داشت. شاگردان مکتب امام باقر(ع): شاگردان آن حضرت شخصیت‌های بزرگی همچون محمد بن مسلم ، زراره بن اعین، ابو بصیر، ولید بن معاویه عجلی ، جابر بن یزید، حمران بن اعین و هشام بن سالم بودند که از دریای علم آن حضرت بهره‌مند شدند. پیشوای ششم می‌فرماید: زراره ، ابوبصیر، محمد بن مسلم و ولید بن معاویه عجلی، مکتب ما و احادیث پدرم را زنده کردند و اگر این چهار نفر نبودند، کسی از تعالیم دین ومکتب پیامبر(ص) بهره‌ای نمی‌یافت. گوشه‌هایی از اخلاق فردی واجتماعی: ۱- همیشه به یاد خدا بود، در همه حال نام خدا بر لب داشت، نماز زیاد می‌خواند و چون سر از سجده برمی‌داشت، سجده گاهش ازاشك چشمش تر شده بود.۲- آن گاه که به سفر حج می‌رفت، چون به حرم می‌رسید، غسل می‌کرد کفشهایش را در دست می‌گرفت و مسافتی را پیاده می‌رفت و چون وارد مسجد الحرام می‌شد به کعبه نگاه می‌کرد و با صدای بلند می گریست. ۳- چون غمگین می‌شد زنان وکودکان را جمع می‌کرد، او دعا می‌کرد و آنها آمین می‌گفتند.۴- یارانش را به همدردی و برادری ونیز یاری مسلمانان سفارش می‌کرد و می‌فرمود ": دوست داشتنی‌ترین کارها نزد خدا این است که مسلمانی شکم مسلمانی را سیر کند، غمش را بزداید و دینش را ادا کند."۵- با همه مهربان بود. حتی با کسانی که نسبت به او رفتار بدی داشتند از بدکاران در می گذشت، اگر نیمه شب مهمانی می‌رسید با مهربانی در به رویش بازمی‌کرد و در باز کردن باروبنه‌اش به اوکمك می‌کرد، در تشییع جنازه مردم عادی شرکت می‌کرد، لغزش‌های یاران را نادیده می‌گرفت و می‌فرمود " : اصلاح امور زندگی و روش برخورد با مردم چون پیمانه پری است که دو سوم آن زیرکی ویک سوم آن گذشت است."۶- از تحقیر مسلمانان نهی می‌کرد. در امر اصلاح جامعه و جلوگیری از فساد و تنبیه بدکاران ، تلاش می‌کرد . یارانش را به کار و کسب تشویق می‌کرد.۷- غذا را با " بسم الله "آغاز و با الحمدلله " ختم می‌کرد و آنچه را در اطراف سفره ریخته بود اگردر خانه بود برمی‌داشت واگر در بیابان بود برای پرندگان وا می‌نهاد. ۸- می‌فرمود ":کمک به خانواده یک مسلمان و سیرکردن شکمشان و بی‌نیاز کردن آنها از مردم برایم ازهفتاد حج بهتر است ".به سیر کردن شکم مردم خیلی اهمیت می‌داد و سیرکردن یک نفر نزد وی از آزاد کردن یك بنده بهتر بود. ۹- هر روز جمعه یک دینار صدقه می‌داد و می‌فرمود ": نیك و زشت و صدقه روز جمعه دو چندان می‌شود ".ونیز می‌فرمود": نیکی، فقر را می‌زداید و برعمر می‌افزاید واز مرگ بد پیشگیری می‌کند . "پیوسته یارانش را به همدردی و دستگیری یکدیگر سفارش می‌کرد و می‌فرمود": چه بد برادری است ، برادری که چون غنی باشی همراهت باشد و چون فقیر شوی تو را تنها بگذارد. "و می‌فرمود": برادری آن گاه کامل است که یکی از شما دست در جیب رفیقش کند وهرچه می‌خواهد برگیرد. "منابع در دفتر روزنامه موجود است.

رسالت

امام کاظم (ع) در عرصه علم و عمل

اسدالله افشار

پیشوای هفتم، حضرت موسی بن جعفر (ع) در روز هفتم ماه صفر سال ۱۲۸ هـ ق در" ابواء ("منزلی میان مکه و مدینه) دیده به جهان گشود. پدر گرامی‌اش امام صادق (ع) و مادر ارجمندش حمیده بربریه، یکی از زنان با فضیلت بود. او به حدی از اصالت خانوادگی و فضایل انسانی برخوردار بود که امام صادق (ع) درباره‌اش فرمود": حمیده مصفاه من الادناس،

کسبیکه الذهب، مازالت الاملاک تحرس ها حتی ادیت الی کرامه من الله لیو الحجه من بعدی: حمیده از پلیدی‌ها پاك است؛ مانند

شمش طلا، فرشتگان همواره او را نگهداری کردند تا به من رسید، به خاطر کرامتی که خدا نسبت به من و حجت پس از من فرمود".نامی که برای این کودک انتخاب گردید، موسی بود که تا آن روز در خاندان رسالت و امامت سابقه نداشت و یادآور مجاهدت‌های موسی بن عمران (ع) بود. آن حضرت با القاب کاظم، عبد صالح ، باب الحوائج و ... نیز یاد می‌شد و مشهورترین کنیه‌اش ابوالحسن و ابو ابراهیم بود. امام کاظم (ع) در دوران کودکی تحت مراقبت و تربیت پدر و مادر گرامی‌اش، مراحل رشد و کمال را پیمود و مدت بیست سال از دوران زندگی خود را در محضر پرفیض و مکتب سازنده پدر سپری کرد. آن حضرت در این مدت از سیره و عمل عالی و ارزنده پدر بزرگوارش الهام می‌گرفت و از علوم و دانش او بهره می‌جست، به طوری که امام صادق (ع) دستور داد زنان مسلمان، برای فراگیری مسائل دینی به او مراجعه کنند.دوران امامت امام (ع):از حوادث مهم دوران جوانی آن امام، مرگ نابهنگام برادر بزرگش، اسماعیل بود که از الطاف خفیه الهیه محسوب می‌شد و زمینه‌ساز تثبیت امامت وی شد. تلاش امام جعفر صادق (ع) نیز در این راستا و به منظور جلوگیری از انحراف جریان امامت بود. هرچند بعدها نیز گروهی پیدا شدند و پس از امام صادق (ع) معتقد به امامت اسماعیل گشتند و مرگ او را انکار نمودند.سرانجام پس از شهادت جانگداز امام صادق (ع)،موسی بن جعفر (ع) مسئولیت بزرگ امامت و هدایت امت را در یکی از بحرانی‌ترین دوران‌ها به عهده گرفت.دوران امامت امام موسی بن جعفر (ع) از سال ۱۴۸ شروع شد و تا سال ۱۸۳ هجری به طول انجامید. این بزرگوار از حدود ۲۱ سالگی به دلیل وصیت پدر بزرگوار و امر خداوند متعال به مقام بلند امامت رسید و زمان امامت آن حضرت سی و پنج سال و اندی بود و مدت امامت آن حضرت از همه ائمه بیشتر بوده است البته غیر از حضرت ولی عصر (عج).در مدت سی و پنج سال امامت، ایشان با خلیفه‌های وقت؛ منصور دوانیقی، مهدی، هادی و هارون الرشید معاصر بود. حضرت پس از رحلت پدر، رهبری و ارشاد علمی و فکری را به عهده گرفت و گروه زیادی از دانشمندان، محدثان، مفسران، فقها و متکلمان را پرورش داد. شرایط سیاسی و حکومت منصور ایجاب می‌کرد که امام (ع) مبارزه خود را از ابعاد علمی آغاز کند و از طریق نشر معارف به جلوگیری از شیوع عقاید منحرف بپردازد.فرزندان امام (ع):بنا به گفته شیخ مفید در ارشاد، امام موسی کاظم (ع) سی و هفتفرزند پسر و دختر داشت که هجده تن از آنها پسر بودند و علی بن موسی الرضا (ع) امام هشتم افضل ایشان بود. از جمله فرزندان مشهور آن حضرت احمد بن موسی و محمد بن موسی و ابراهیم بن موسیبودند. یکی از دختران آن حضرت فاطمه معروف به معصومه سلام الله علیها است که قبرش در قم مزار شیعیان جهان است. عدد اولاد آن حضرت را کمتر و بیشتر نیز گفته‌اند.ویژگی‌های اخلاقی:۱- موسی بن جعفر (ع) از عبادت و سختکوشی به"عبد صالح "معروف و در سخاوت و بخشندگی مانند نیاکان بزرگوار خود بود ۲- بدره‌های (کیسه‌های) سیصد دیناری و چهارصد دیناری و دو هزار دیناری می‌آورد و بین ناتوانان و نیازمندان تقسیم می‌کرد ۳- امام (ع) با آن کرم و بزرگواری و بخشندگی، خود لباس خشن بر تن می‌کرد ۴- نسبت به زن و فرزندان و زیردستان بسیاربا عاطفه و مهربان بود ۵- همیشه در اندیشه فقرا و بیچارگان بود و پنهان و آشکار به آنها کمک می‌کرد ۶- به تلاوت قرآن مجید انس زیادی داشت. قرآن را با صدایی حزین و خوش تلاوت می‌کرد، آن چنان که مردم در اطراف خانه آن حضرت گرد می‌آمدند و از روی شوق و رقت گریه می‌کردند ۷- بدخواهانی بودند که آن حضرت و اجداد گرامی اش را - روی در روی- بد می‌گفتند و سخنانی دور از ادب به زبان می‌راندند ولی آن حضرت با بردباری و شکیبایی با آنها روبه رو می‌شد و حتی گاهی با احسان، آنها را به صلاح می‌آورد. تاریخ، برخی از این صحنه‌ها را در خود نگه داشته است. لقب" کاظم "از همین جا پیدا شد. کاظم یعنی نگهدارنده و فروخورنده خشم ۸- در فروتنی- مانند صفات شایسته دیگر خود- نمونه بود. با فقرا می‌نشست و از بینوایان دلجویی می‌کرد. بنده را با آزاد مساوی می‌دانست و می‌فرمود همه، فرزندان آدم و آفریده‌های خداییم.محورهای پنجگانه فعالیت‌های امام (ع) در دوران امامت:دوران سی و پنج ساله امامت موسی بن جعفر مصادف بود با اوج قدرت حکومت بنی‌عباس و همزمان با چهار تن از حاکمان عیاش و خون آشام عباسی به نام‌های منصور دوانیقی، مهدی عباسی، هادی عباسی و هارون الرشید که حضرت نیز به فراخور شرایط

زمانی حساس هر یک، وظیفه سنگین امامت و هدایت امت را به بهترین شکل ممکن به دوش کشید و اگرچه با حوادث سهمگین و خونینی همچون واقعه فخ و شهادت مظلومانه گروهی از آل علی (ع) روبه رو گردید ولی لحظه‌ای از وظیفه خطیر خود کوتاهی ننمود و تلاش مستمر خویش را عمدتا در محورهای زیر متمرکز ساخت:اول- تبلیغ دین خداوند و گسترش فرهنگ اسلام، تبیین و تشریح معارف و احکام الهی در قالب احادیث بلند و کوتاه و پاسخ به سئوالات شفاهی، کتبی و ...دوم- پرورش انسان‌های مستعد و تربیت شاگردان والامقام و شاخص در میدان علم و عمل و حفظ و حراست آنان.سوم- مبارزه بی‌امان با حاکمان جور و ستم و غاصبان خلافت و شکستن صولت شیطانی آنان در میدان‌های مختلف و تشریح مبانی حق.چهارم- تربیت یاران مدیر و مدبر و خودساخته و نفوذ دادن آنان در مراکز حساس حکومتی، تا مرز وزارت و استانداری، به منظور خنثی سازی نقشه‌های مخرب و دین‌سوز دشمنان، کمک به مظلومان و محرومان و دفاع از حریم شیعیان.پنجم- ساماندهی شیعیان با شیوه‌های مختلف تربیتی، عملی، مناظره‌های سیاسی و ...امام (ع) در این مسیر، نهایت تلاش خویش را مبذول داشت و در مواقع لازم از اهرم‌های فوق‌العاده‌ای همچون استفاده از معجزه، دعای مستجاب و به کارگیری علم امامت بهره برد. رسالت

مبارزات سیاسی امام هادی

(ع)ابوالفضل هادی منش

امام هادی ـ علیه السلام ـ با شش تن از خلفای عباسی، معاصر بود که به ترتیب عبارتند از : معتصم (برادر مأمون)؛ واثق (پسر معتصم)؛ متوکل (برادر معتصم)؛ منتصر (پسر متوکل)؛ مستعین (پسر عموی منتصر) و معتز (پسر متوکل). معتصم در سال ۲۱۸ ه ق با مرگ مأمون به خلافت رسید و تا سال ۲۲۷ ه ق حکمرانی کرد. محمد بن عبد الملک تا پایان عمر وزیر او بود.[۱] پس از درگذشت او، فرزندش، «الواثق بالله هارون بن ابی اسحاق» ـ که مادرش، کنیزی به نام «قراطین» بود ـ به خلافت دست یافت. او نیز در دوران خلافت خود به سان پدرش به ترکها اقتدار فراوان بخشید.[۲]او در سنگدلی و بی‌رحمی، رویه مأمون و پدرش را پیش گرفته بود و جان افراد بسیاری را در مسئله حدوث یا قدم قرآن گرفت. بسیاری را شکنجه کرد یا به زندان افکند و سرانجام در سال ۲۳۲ ه ق درگذشت.[۳] و برادرش «جعفر بن محمد بن هارون»، معروف به «المنتصر بالله» قدرت یافت که «احمد بن ابی داوود» او را «المتوکل علی الله» خواند.[۴] متوکل بسیار تندخو و بی رحم بود که همگان را با تندی از خود می راند، تا اندازه ای که هرگز محبت او به کسی دیده نشد. او می گفت: «حیا موجب شکستگی است و مهربانی، زبونی و سخاوت، احمقی است». از این رو همواره همگان از او به بدی و بدنامی یاد می‌کردند.[۵] او در دوران خلافت خود جنایتهای بسیاری انجام داد. این دوران، سخت ترین روزگار برای شیعیان وعلویان در دوره عباسی، بلکه در سراسر تاریخ تشیع به شمار می‌رود. او کینه وصف ناپذیری از خانواده پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ در دل داشت و این کینه سبب تجاوز و ستم به شیعیان آنان نیز شد؛ به گونه ای که همگی با به قدرت رسیدن او آواره و بی خانمان شدند. در دوران او، امام هادی ـ علیه السلام ـ به سامرا تبعید شد. یکی از اعمال ننگین او، ویران کردن مزار مطهر حضرت سید الشهداء ـ علیه السلام ـ در سال ۲۳۶ ه ق بود که خشم شیعیان را به شدت برانگیخت؛ به گونه‌ای که مردم بغداد؛ در و دیوار و مساجد را از شعار علیه او آکندند و شاعران در هجو او شعرها سرودند. زندگی ننگین او در سال ۲۴۷ ه ق پایان یافت و فرزندش محمد «المنتصر» به قدرت رسید. او بر خلاف نیاکان خود به کارهای شایسته رغبت نشان می داد و ستم روا نمی‌داشت و به علویان احسان می کرد.او برادران خود، معتز و مؤید را که در زمان خلافت پدرش، ولایت عهدی پذیرفته بودند، خلع کرد. او در نخستین اقدام حکومتی خود، «صالح بن علی» را که از ستمگران و کینه توزان به آل علی ـ علیه السلام ـ بود، از حکمرانی مدینه برکنار کرد و «علی بن الحسین» که فردی خوش رفتار با شیعیان بود، به جای او گمارد.وی فدک را به فرزندان امام حسن و امام حسین ـ علیهما السلام ـ بازگردانید و آنچه را از ایشان به دست حاکمیت ضبط شده بود، به آنان برگرداند. هم چنین

اموالی را برای بخشیدن به علویان در مدینه فرستاد و زیارت مرقد مطهر ابا عبد الله الحسین ـ علیه السلام ـ را که در زمان متوکل ممنوع بود، آزاد کرد. البته دوران حکومت او به درازا نیانجامید و او را پس از شش ماه خلافت، مسموم کردند و به قتل رساندند.[۶]پس از او، «المستعین احمد بن محمد بن معتصم»، روی کار آمد که سخت شهوت پرست و اسراف کار بود و شیوه سخت گیریهای خلفای پیشین را از سر گرفت و فساد و عیاشی فراگیر شد.[۷] دوران حکومت او نیز چندان به درازا نکشید و در سال ۲۵۲ ه . ق به دستور معتز در سامرا به قتل رسید.[۸] معتز، خونخوار دیگری از این طایفه بود که دست خود را به خون امام علی النقی ـ علیه السلام ـ آغشت و وی را به شهادت رساند.اوضاع کلی سیاسی ـ اجتماعی عصر امام علیه السلام۱. اوضاع داخلی دولت عباسیدوران امام هادی ـ علیه السلام ـ، فاصله انتقال میان دو عصر متفاوت از دوران حکومت عباسیان به حساب می آید. در این دوران، پدیده های بسیاری به چشم می خورد که پیش تر در زمامداری عباسیان دیده نشده بود. هیمنه و شکوهی که دستگاه حکومتی در دوره¬های پیش و خلفای پیشین داشت، از دست رفت و قدرت به گویی سرگردان در دست این و آن بدل شده بود. مدیریت ضعیف خلفای این دوره سبب شده بود تا برخی از استانداران که از نژادهای غیر عرب بودند، به گونه مستقل حکم رانی کنند. این تفاوت در دوران معتصم با نفوذ عناصر ترک، در دستگاه حاکمیت بیشتر شد. فرمانروایی مناطق گسترده ای به «اشناس» و «ایناخ تُرک» وانهاده شد. ترکان، بسیار جنگ طلب و خونریز بودند که برای دستیابی به قدرت، از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند. پایتخت عباسیان در این دوره از بغداد به سامرا و به مقری برای عصبیت جدید جدید ترکی، بدل گشت. شاید علت اینکه خلفای این دوران به عناصر عرب تکیه نکردند، سلب اعتماد از حمایت آنان و نیز ناآرامیهایی بود که در دوران خلفای پیشین به بار آورده بودند و شاید علاقه خویشاوندی که بین معتصم و فامیل مادری او بود، وی را به این تصمیم وا داشت.از این گذشته، ترکها از توان نظامی بالا‌یی برخوردار بودند و ویژگیهای جسمانی و رفتاری که در جنگها از آنان دیده می شد، ای موضوع را تقویت می کرد.خلفای جدید، این عصبیت رو به رشد را به خدمت گرفتند تا بتوانند به اهداف خود دست یابند. قدرت یافتن ترکان و سپس در دست گرفتن سامرا و محروم ماندن اعراب از فرماندهی و فرمانداری، سبب خشم عربها شد. در نتیجه، شورشهای مختلفی بر ضد ترکان در گرفت که از آن قبیل می توان به توطئه «عباس بن مأمون» و «عجیف بن عنبه» اشاره کرد.اگر چه قیام آنها به شدت سرکوب شد و تمامی اموالشان ضبط گردید و نامشان نیز از دیوان عطایا حذف شد، ولی موج نارضایتی در اعراب و شاهزادگان عرب باقی ماند و در دراز مدت خسارتهای جبران ناپذیری را برای عباسیان بر جای گذاشت و رفته رفته سبب تضعیف شدید آنان گردید؛ چه بسا تشکیل حکومتهای مستقل در گوشه و کنار از همین موضوع ریشه می گرفت.این سیاست، مشکلات دیگری را نیز همراه داشت که موجب تضعیف عباسیان می شد، و آن، خطر اقتدار بیش از حد ترکان و خلق و خوی بدوی آنان بود. برخی از آنان با به دست آوردن اقتدار بیش از حد در دولت، کم کم به فکر جدایی طلبی و استقلال می افتادند.آنان با سوء استفاده از قدرت و نفوذ خود در دربار، بر ضد خلفا دست به شورش گستردهای زدند و فرماندهان و فرمانروایان سرزمینهای دیگر را هم به شورش واداشتند که شورش «افشین ترک»، از فرماندهان بلند پایه عباسیان، از این دست است.[۹]از سوی دیگر، جنگ با رومیان[۱۰] به عنوان عامل خارجی، ضعف عباسیان را بیشتر می کرد. ترکان حتی در عزل و نصب خلفا نیز دخالت می کردند و در توطئه قتل برخی از آنان نیز شرکت می جستند. اعمال فشار ترکان بر خلفا به قدری بود که تنها مشغولیت ذهنی شان را خلاصی از سیطره ترکان تشکیل می داد. ترکان توقعات خود را بالا برده بودند و به ناآرامیها دامن می زدند و به خواسته های مالی خود می افزودند. در این دوران، معتز، بسیار ضعیف جلوه کرد و با اظهار ناتوانی در برابر آنان سبب شد ترکان جری شوند و با خلع او از خلافت، برادرش، مؤید را به خلافت برسانند. البته معتز، برادرش را مجبور کرد که خود را بر کنار سازد و سپس او را کشت. آنگاه برخی از رهبران ترک، مانند «وصیف» و «بُغا» را سرکوب کرد، به این اعتبار که آن دو، مسئول این جنگ خانگی میان او و پسر عمویش، مستعین بودند.[۱۱] مستعین با به قدرت رسیدن معتز، به بصره تبعید شد، ولی ترکان که از زنده بودن او و احتمال شورش

وی می ترسیدند، او را کشتند. روشن است که این دولت بی سر و سامان (با شرحی که گذشت)، تهی از هرگونه هیبت و وقار بود و جز کشمکش، آشوب و خواری در این دولت به چشم نمی خورد.در این میان، این مردم پا برهنه و نیازمند بودند که در آتش این انتقال قدرتها می سوختند؛ چرا که حکمران جامعه اسلامی به سان مرغی دست آموز، گفته های دولتمردان حریص خود را اجرا می کرد.[۱۲]۲. فساد، خوش گذرانی و ول خرجیهای دربارهمان گونه که گذشت، خلافت به سان گویی در دست خلفای سست عنصر عباسی در آمده بود که برای دست یافتن به آن، از ریختن خون یکدیگر باکی نداشتند. بیشتر وقتشان صرف عیاشی می شد و در دار الخلافه اسلامی، بزم شراب می آراستند، لباسهای زربفت می پوشیدند، کاخهای تجملاتی بنا می کردند و هزاران کنیز در حرمسرای خود داشتند.در نتیجه، از امور زمامداری باز می ماندند. برپایی محافل بزم در دوران متوکل به اوج خود رسیده بود. او مبالغ گزافی را صرف مجلس آراییهای شبانه خود می کرد. متوکل بخش گسترده ای از بیت المال را به خوش گذرانیهای خود اختصاص داده بود و هیچ زمانی، مخارج و بذل و بخششهای بی حساب و کتاب، به اندازه دوران خلافت متوکل نبود.[۱۳]آنان برای پر رونق کردن مهمانیهای خود، از آوازه خوانها بهره می جستند و آن قدر در این مسیر زیاده روی می‌کردند که بی عفتی در بین مردم کوچه و بازار نیز رخنه کرد.۳. شکل گیری جنبشهای مخالف با حکومتبرخوردهای اعتقادی، مناقشه های علمی، تبعیضهای قومی، فشارهای اقتصادی و سیاسی و هرج و مرج گرایی دولتمردان عباسی، قلمرو آنان را به صحنه درگیریهای مختلف گروه ها و احزاب مبدل ساخت. هر یک از آنان به انگیزه¬ای دست به قیامهای مسلحانه زده و برای دست یابی به اهداف خود، به رویارویی با دستگاه خلافت می پرداختند. این جنبشها را از حیث انگیزه دینی یا غیر دینی به دو دسته می توان تقسیم کرد: آشوبهای با اهداف توسعه طلبانه و فتنه جویانه و نهضتهایی که از سوی علویان به وقوع می پیوست و با انگیزه های حق گرایانه انجام می گرفت.دوران امام هادی ـ علیه السلام ـ به دلیل آشفتگی فضای سیاسی، مقارن با آشوبها و فتنه گریهای قدرت طلبان گردید. آنان با دیدن این آشفتگی، برای دست یابی به اهداف سیاسی خود دست به حرکتهای مختلف می زدند که از جمله آنها می توان به شورش کولیها[۱۴]، حرکت مازیار[۱۵]، حرکت بابک خرّم دین[۱۶] و شورش ناراضیان در بغداد[۱۷] اشاره نمود.۴. خفقان زدگی و ایجاد فضای وحشتشیعه، خلافت و رهبری جامعه اسلامی را حق راستین خاندان پیامبر اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ می دانست و حکومتهای ستمگری را که بر این اریکه تکیه زده بودند، غاصبان این حق می نامید. بر این اساس شیعیان، به اندازه توان و شرایط مناسب در برابر حکومتهای غاصب قد علم کرده و برای باز پس گیری این حق، دست به قیام می زدند. تاریخ در موارد بی شماری نشان می دهد که بسیاری از حرکتهای دیگر نیز با پیروی از قیام شیعه شکل گرفته است.حکمرانان عباسی نیز با آگاهی از این روحیهٔ ستم ستیزی و احیاگری که در شیعیان سراغ داشتند، همواره پیشوایان و رهبران آنان، از جمله امام هادی ـ علیه السلام ـ را تحت مراقبت شدید نظامی گرفته و تا جایی که در توان داشتند، پیروان آنان را زیر فشار قرار می دادند. نوشته اند:«متوکل به خاندان ابو طالب ـ علیه السلام ـ بسیار سخت گیر و بدرفتار بود و با خشونت و تندی بسیار با آنان رفتار می کرد. او کینه ای سخت از آنان در دل داشت و همواره به آنان بدگمان بود و آنان را متهم می کرد. بدرفتاری او با شیعیان به اندازه ای بود که هیچ یک از خلفای عباسی چنین رفتاری با آنان نکرده بودند.[۱۸]ترس و وحشتی که از شیعیان و نهضت آنان در دل خلفا بود، به آتش این دشمنی دامن می زد و در میان عباسیان، متوکل کینه توزتر از همه به شیعیان بود تا جایی که او خلفای پیشین خود را که بزرگ ترین جنایت پیشگان تاریخ به شمار رفته و دست به خون بهترین آفریدگان خدا آغشته بودند، متهم به دوستی و علاقه مندی نسبت به امیر مؤمنان علی ـ علیه السلام ـ و فرزندان او می‌کرد و از این رو، از آنان خشمگین بود.متوکل در سال ۲۳۶ ه ق مرقد مطهر حضرت سید الشهداء ـ علیه السلام ـ را ویران کرد؛ زیرا او آن مرقد تابناک را پایگاهی مهم در الهام گرفتن از انقلاب سید الشهداء ـ علیه السلام ـ می دانست. او فرمان داد که مردم در عرض سه روز آنجا را از سکنه خالی سازند. از آن پس هر کس را آنجا می یافتند، دستگیر و زندانی می کردند.[۱۹] او برای ایجاد تنگنای سیاسی، افرادی را که به دشمنی با آل ابی طالب مشهور بودند، جذب

دستگاه حکومتی کرد تا بتوانـد از کینه توزی آنها در پیشبرد اهـداف سـرکوب گرانه خود بهره جویـد. از جمله آنان، «عمر بن فرج رخجی» بود که متوکل او را فرمانـدار مکه و مـدینه کرد.او بر علویان بسیار سـخت گرفت و از ارتباط آنان با دیگر مردم جلوگیری کرد. اگر به او گزارش می رسـید که کسی به یک علوی کمک کرده، حتی اگر این کمک بسیار ناچیز بود، او را به شدت شکنجه می کرد و جریمه سـنگینی بر او می‌بست.وضع اقتصادی علویان در نتیجه این فشارها به قدری رقت بار شد که گاه چند علوی تنها با یک لباس زنـدگی می‌کردنـد و ناگزیر هنگام نماز، آن را به نوبت پوشـیده و نماز می‌گزاردند.[۲۰] در آن روزگـار بر علویان چنان سخت می گـذشت که از فقر و تنگ دستی و برهنگی مجبـور بودنـد در خانه‌هـای خـود بماننـد و بـا چرخ ریسی، روزگـار سپری کنند.[۲۱]متوکـل، گـاه بر نزدیکـان خود که بـا علویـان رابطه داشـتند، یـا به زیـارت مرقـد امامـان آنـان می رفتنـد، به شـدت خشـم می‌گرفت و آنان را زنـدانی و داراییهای آنان را مصادره می‌کرد.[۲۲] این فشارها به قدری شـیعیان و علویان را در تنگنا و انزوا قرار داد که مردم از ترس جان خود با آنان رابطه برقرار نمی‌ساختنـد. «ابراهیم بن مـدبّر» روایت می کنـد: «محمد بن صالح حسـنی که از علویان بود، نزد من آمد و از من خواست که نزد «عیسـی بن موسـی» بروم و از دخترش خواسـتگاری کنم. من نزد او رفتم تا واسـطه ازدواج محمـد بـا دختر عیسـی شوم و از او خواسـتم تـا پاسخ او را بدهـد، ولی او روی برگردانـد و گفت: به خـدا سوگنـد که نمی خواهم خواسته ات را رد کنم که هیـچ کس را بهتر، بزرگوارتر و مشـهورتر از او برای دامـاد شـدن خود نمی دانم؛ ولی من از کینه متوکـل بر جان و مال خویش می ترسم...».[۲۳]نهضت علویانروحیه تسلیم ناپـذیری علویان در برابر سـتم از یک سو و فشار بیش از حد عباسـیان بر شـیعیان و نسل کشی آنها از سوی دیگر، چهره های برجسته و ممتاز علوی را بر آن داشت تا برای احقاق حق امامان خود و پایان دادن بر اعمال ننگین دسـتگاه، دست به قیام بزنند. سـردمداران این قیامها، خود از فرزندان ائمه اطهار ـ علیهم السلام ـ و نوادگـان آنـان بودنـد که به انگیزه برانـدازی نظـام سـتم پیشه عباسـی بـا شـعار «الرضـا من آل محمـد ـ علیهم السـلام ـ» بـا شـخص برگزیـده‌ای از خانـدان پیامبر، قیام خود را آغاز کردنـد. علت انتخاب این شـعار، ابتدا زیر سؤال بردن مشـروعیت خلافت عباسـیان و غاصبانه بودن حکومت آنهـا و در گام دوم، حفظ جان امامشان که در آن زمان تحت مراقبت نظامی قرار داشت، بود؛ زیرا اگر آنها نام شـخص خاصـی را بر نهضت خود می گذاشـتند، ـ که بی¬شک، آن شخص امام هادی ـ علیه السلام ـ بود ـ دستگاه به آسانی با از بین بردن آن فرد، قیام را سـرکوب می کرد.اگر چه نهضت علویان پیروزیهایی نسبی به دست آورد، ولی به طور کلی و در سطح کلان به دلایل زیر ناکام ماند.۱. سرکوب گری شدید عباسیانبهره گیری حکومت عباسی از شیوه های سرکوب گرانه و بکار گیری فرمانـدهان بـاتجربه در امور نظامی، عامل مهمی در شـکست قیامهای علویان بود. آنان برای سـرکوب علویان از تاکتیکهای پیشـرفته نظـامی، اطلاعـاتی بهره می بردنـد و علویـان را کـه تجربـه و نیروی چنـدانی در برابر ایـن شـیوه هـا نداشـتند، وادار بـه شکسـت می‌کردند.فشار سنگین عباسیان سبب ترس بیش از اندازه مردم برای شرکت در حرکتهای مخالف حاکمیت شده بود؛ به گونه‌ای که دوران عباسـی، به ویژه متوکل، با سـخت گیری کلی بر مردم، به ویژه شیعه شناخته می‌شود.شیعه، عنصری خطرناک برای عباسیان به شمار می رفت و آن گونه که گذشت، فشار دستگاه بر شیعیان تحمل ناپذیر بود. این وضع سبب شد تا بیشتر شیعیان راه تقیه را پیش گیرنـد و از ابراز اعتقـاد خود دوری گزیننـد.در فضـای ترور و اختنـاقی که عباسـیان ایجـاد کرده بودنـد، کسـی نمی‌توانست خود را دوسـتدار اهل بیت ـ علیهم السـلام ـ معرفی کند. «صـقر بن ابی دُلَف کرخی» در این زمینه می گوید:«وقتی متوکل، امام هادی ـ علیه السـلام ـ را به سـامرا تبعیـد کرد، من بـدانجا رفتم تـا از وضـعیت پیشوای خود آگـاهی یابم. هنگامی که وارد شـدم، «زرافی»، دربان متوکـل از من پرسـید: چه خبر ای صـقر؟ گفتم: خیر و سـلامتی. گفت: بنشـین و برایم از گذشـته و آینـده بگو. با خود گفتم: عجب اشـتباهی کردم که آمـدم. پرسـید: برای چه آمده ای؟ گفتم: برای امر خیری آمده ام. گفت: شاید برای جویا شدن از احوال مولایت آمـده ای؟! گفتم: مولایـم کیست؟ مولای من امیر المؤمنین (متوکـل) است. گفت: بس کن! مولای حقیقی ات را می گویم. لازم نیست عقیـده ات را از من مخفی داری؛ (زیرا من بـا تو، هم عقیـده ام). گفتم: خـدای را سپاس.گفت: آیـا می خواهی او را ببینی؟

گفتم: بله می‌خواهم. آن گاه پس از خارج شـدن پیک حکومتی، نزد امام رفتیم...».[۲۴]خفقان شدید حاکم، سبب می شد تا نیرو و وقت فراوانی برای شناسایی و گردآوری شیعیان زیر بیرق نهضت، تلف شود و رهبران نهضت نتوانند از توان واقعی شیعه در رسیدن به اهداف خود بهره برداری کنند.۲ . نبود همه جانبه نگری در عاملان قیامیکی از مشـکلات اصلی علویان در قیام، نداشتن تیزبینی و تحلیل دقیق از شـرایط حاکم وقت بود. فشارهای بیش از حد دسـتگاه، آنان را به شدت برانگیخته بود که در مقابل حاکمیت قد علم کنند و به فشارها پایان دهند. این عصـبانیت و نارضایتی تا حد بسیاری، ابتکار عمل را از آنان ستانده بود. آنان بدون رایزنی کافی و مشورت با امام، خود را آماده حرکت نظامی بر ضـد عباسـیان می کردنـد. تنها توجیه آنان از مشاوره نکردن و انجام واکنش سـریع، مقابله جدی با حکومت زورمدار وقت بود، در صورتی که اگر مشاوره صورت می گرفت و همه جوانب سـنجیده می شد، شاید قیام علویـان پایان مطلوب تری می یافت.۳. کمبود نیروهای انقلابیمی توان گفت یکی از مهم ترین عوامل ناکامی و شـکست نهضـتهای اسـلامی در طول تاریـخ، نبود یا کمبود نیروهای پایبند به اصول و مبانی اسـلامی و ارزشـهای آن است؛ زیرا وجود این افراد در برهه ای که دفاع از کیان و حریم اسـلام لازم است و علم قیام برافراشته شده، بسیار ضروری است تا قیام به اهداف عالی خود دست یابد. در ایـن دوره از تاریخ شـیعه نیز ایـن کمبـود به چشم می خـورد و ضـربه بزرگی به قیـام و کامیـابی در اهـداف آن وارد سـاخت.۴. ناهماهنگی اعتقادی عناصـر انقلابیناهماهنگی در باورهای شرکت کنندگان در هر حرکتی، سبب ایجاد شکاف، آشفتگی در عمل و انگیزه و سـپس ناهماهنگی در اهداف میشود و موجب هدر رفتن نیروها و نبود یکپارچگی در رسـیدن به هدف واحد می گردد. در تاریـخ، سـخن از حضور عناصـر فرقه های مختلفی چون زیـدیه، جارودیه و نیز معتزله در این قیامها به میان آمده است. این فرقه¬ها در موضوع امامت و مسائل کلامی برداشـتهای متفاوتی نسبت به شیعیان داشتند. این برداشتهای گوناگون در مسئله امامت سبب می شـد که در اهـداف نیز ناسازگـاری به وجود آیـد و این ناسازگـاری تـا حـدی، ضـعف آنان را در رویارویی با عباسـیان تشدیـد می کرد.موضع گیری امام هادی علیه السـلام در برابر نهضت علویاناگر چه امام در شـرایط بسـیار سختی به سر می برد و به شدت تحت مراقبت بود، ولی به عنوان پناهگاه شیعیان، حرکت آنها را زیر نظر داشت، البته شرایط به ایشان اجازه نمی داد که در جریانها حضور مستقیم داشته باشند. با این حال، از اخبار رسیده از اوضاع اقتصادی و سیاسی رقت ئبار شیعیان، متأثر می‌شد و در فرصتهای مناسب با دلجویی از آنان، در صورت امکان، آنان را مورد تفقـد و رأفت قرار می داد.امام با انقلابیون به طور پنهانی در تماس بوده و از چند و چون حرکت آنان آگاهی می یافت.[۲۵] و اگر چه در آن خفقان شدیـد انقلابیون از رهبری کامل امام، برخوردار نبودند، ولی از برخی روایـات بر می آیـد که پنـدهای روشـنگرانه و راهنماییهـای سودمنـد امام شامل حال آنها شـده است.پی نوشت ها:[۱]. مروج الـذهب و معادن الجوهر، ابو الحسن علی بن الحسـین، ابو القاسم پاینـده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ ش، ج۲، ص۴۵۹.[۲] . تاریـخ الیعقـوبی، ابن ابی یعقـوب، احمـد، تهران، بنگـاه ترجمه و نشـر کتـاب، چـاپ سـوم، ۱۹۷۷ م ، ج۲، ص ۵۱۰.[۳]. همـان، ص ۵۱۱.[۴]. مروج الـذهب، ج۲، ص۴۹۵.[۵]. تاریـخ الیعقوبی، ج۲، ص ۵۱۳.[۶]. تتمه المنتهی الی الوقـایع ایـام خلفاء، شیخ عباس قمی، تهران، کتابخانه مرکزی، ۱۳۲۵ ش، ج۲، ص۳۵۲.[۷]. همان، ص ۳۵۳.[۸]. مروج الذهب، ج۲، ص۵۶۸.[۹]. همان، ۵۰۰، مروج الذهب، ج۲، ص۴۷۵.[۱۰]. همان.[۱۱]. تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص ۵۳۶.[۱۲]. مروج الذهب، ج۲، ص ۵۷۷.[۱۳]. همان، ص۵۱۵.[۱۴]. تاریـخ طبری، ابا جعفر محمد بن جریر بن رسـتم، بیروت، روائع التراث العربی، بی¬تا، ج۹، ص۸.[۱۵]. همان، ج۲، ص۵۰۲.[۱۶]. همان.[۱۷]. تاریـخ الخلفا، ص ۴۰۸.[۱۸]. مقاتـل الطالبیین، الاصـبهانی، ابو الفرج، نجف، مکتبه الحیـدریه، چاپ دوم، ۱۹۶۵ م، ص۳۹۵.[۱۹]. تتمـهٔ المنتهی، ج۲، ص۳۴۵.[۲۰]. همان، ص ۳۹۶.[۲۱]. همان، ص ۳۴۴.[۲۲]. همان، ص ۳۴۵.[۲۳]. مقاتـل الطـالبیین، ص ۳۹۹.[۲۴]. بحـار الانوار، المجلسـی، محمـد بـاقر، بیروت، مؤسـسه الوفـاء، چـاپ دوم، ۱۴۰۳ ه ق، ج ۵۰، ص۱۹۴.[۲۵]. اعلام الوری یا علائم المهـدی(ع)، الطبرسـی، فضل بن الحسن، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۹ ه ق، ص ۳۴۳.منبع:مجله ، مبلغان، شماره ۶۹

امام جواد (ع)در دو جبهه سیاست، فکرو فرهنگ

اسدالله ا فشار

ا شا ره: میلاد اسوه شکیبایی، تندیس تقوا و پارسایی، مشعل حق و حقیقت، جلوه جمال الهی و جلال کبریایی، الهام بخش اخلاص و معرفت حضرت جوادالائمه امام محمدِتقی(ع) بر عاشقان شجره طیبه ولایت و امامت و رهپویان راه حقیقت مبارک باد.میلاد سجاده نشین عالم معرفت و توحید، آیینه پرشکوه جمال و جلال خداوندی، مونس ملایک مقرب الهی، اسوه عرفان ربوبی، تبسّم رحمت معبود بر خلایق، مظهر مهر و عطوفت خداوند، حضرت جوادالائمه بر همه عاشقان ولایت و رهپویان خط امامت خجسته باد.اما م جواد(ع) دریک نگا ه :حضرت امام محمد تقی (ع) دهم ماه رجب سال۱۹۵ هجری قمری در مدینه منوره چشم به جهان گشود. پدر بزرگوارش حضرت رضا(ع) و مادرارجمندش بانویی مصری تبار به نام سبیکه بود. ریحانه و خیزران از دیگر نامهای مادر امام جواد (ع) است. حضرت رضا در مورد منزلت فرزندش امام جواد و مادر مکرمه آن حضرت، به یارانش فرمود: من دارای پسری شده‌ام که همچون موسی شکافنده دریاهای علم است ومانند عیسی مادری پاک دارد.پیشوای نهم در سن ۷ سالگی به امامت رسید و هفده سال رهبری شیعیان را به عهده داشت. دوران امامت آن حضرت با دو نفراز خلفای ستم پیشه عباسی مأمون و معتصم مقارن بود.حضرت جواد درداشتن تمام صفات زیبای اخلاقی وانسانی سرآمد خوبان روزگار بود. پارسایی، علم ودانش و بخشندگی‌اش موجب شده بود با القاب جواد، تقی، مرتضی و منتجب شناخته شود.اما دراین میان لقب"ابن الرضا "به خاطرشکوه و جلال امام رضا (ع) درمیان مردم شهرت بیشتری داشت.امام جواددرسال ۲۰۳ هجری قمری پس ازشهادت پدرش امام رضا (ع) به امامت رسید.دوران هفده ساله امامت او با حکومت مأمون ومعتصم، خلفای عباسی، همزمان بود.هنگامی که امام رضا (ع) به دعوت مأمون از مدینه به توس رفت امام جواد (ع) که کودک بود، مانند دیگرافراد خانواده حضرت رضا درمدینه ماند و در سال ۲۰۲ هجری قمری برای دیدار پدر به مرو رفت و سپس به مدینه بازگشت .پس از شهادت امام رضا (ع) مأمون به بغداد رفت . او که از کمالات علمی و معنوی امام جواد (ع) آگاه بود ایشان را از مدینه به بغداد دعوت کرد. اما دولتمردان حکومت عباسی و اطرافیان مأمون از این اقدام ناخشنود بودند، بویژه آنکه مأمون تصمیم داشت دختر خود، ام الفضل را به همسری امام جواد (ع) در آورد. مأمون برای آنکه آنها را از مقام علمی و فضل آن حضرت آگاه کند، در بغداد مجلس بحثی میان او و دانشمندان بزرگ آن روزگار ترتیب داد. دراین مجلس، امام به پرسشهای علما پاسخ گفت و میزان دانش و هوش وی بر آنان آشکار شد. پس از آن مأمون دختر خود را به همسری امام درآورد.امام رضا (ع) وامامت اما م جواد(ع) :صفوان بن یحیی، از یاران مخلص امام رضا (ع)می گوید: در مدینه به حضور آن حضرت شرفیاب شدم وعرض کردم: هنگامی که خداوند ابوجعفر (جواد) را به شما عنایت فرماید،درباره امام بعد از شما پرس وجومی کردیم و شما می فرمودید خداوند به من پسری عنایت خواهد فرمود. اکنون خداوند پسری به شما عنایت کرد و چشم ما به وجود وی روشن گردیده است. تکلیف ما پس از شما چیست و امام ما چه کسی خواهد بود؟امام رضا (ع)در پاسخ به امام جواد(ع) که در مقابلش ایستاده بود اشاره نمود. من در جواب گفتم فدایت شوم او که بیش از سه سال ندارد؟! امام رضا (ع) فرمود: «کمی سن ایرادی ندارد؛ چون حضرت عیسی در حالی که کم تر از سه سال سن داشت به پیامبری رسید».تکریم امام جواد (ع) :روزی امام جواد (ع) وارد مسجد رسول خدا(ص) شد. علی بن جعفر عموی آن حضرت با دیدن امام جواد (ع) با عجله و بدون کفش و عبا حرکت کرد و به حضور امام رسید و دست او را بوسید و آن حضرت را فراوان تعظیم کرد. امام جواد (ع) به او فرمود: «عموجان، بنشین. خدا تو را مشمول رحمت خویش قرار دهد». علی بن جعفر گفت: «در حالی که شما ایستاده اید من چگونه بنشینم؟».پس از آنکه امام جواد (ع) رفت و علی بن جعفر به محل تدریس خود برگشت شاگردان او اعتراض کردند که: تو عموی ابوجعفر هستی، سن و سال بالایی داری، آن وقت در برابر (ابوجعفر جوان) این گونه

تعظیم می کنی؟! علی بن جعفر در حالی که محاسن سفید خود را در دست گرفته بود گفت: ساکت باشید، اگر خداوند این ریش سفید را لایق امامت ندانست و این نوجوان را لایق مقام بلند امامت دانست و به او چنین عظمت و مقامی داد، من می توانم مقام و فضیلت او را نادیده بگیرم؟ از سخن شما به خدا پناه می برم، بلکه باید بگویم من چاکر او هستم.امام جواد(ع) عالم‌ترین و آگاه‌ترین دانشمند عصر خود:امام جواد(ع) در مقام رهبری امت اسلام، به عنوان الگوی دانشمندان جوان چنان در عرصه علم و دانش درخشید که دوست ودشمن را به تعجب و شگفتی واداشت.گفتگوها، مناظرات، پاسخ به شبهات عصر،گفتارهای حکیمانه و خطابه‌های آن گرامی، گواه روشنی براین مدعاست.علی بن ابراهیم از پدرش نقل کرده است که: بعد از شهادت امام رضا(ع) ما به زیارت خانه خدا مشرف شدیم و آن گاه به محضر امام جواد(ع) رفتیم. بسیاری از شیعیان نیز در آنجا گردآمده بودند تا امام جواد(ع) را زیارت کنند. عبدالله بن موسی عموی حضرت جواد(ع) که پیرمرد بزرگواری بود ودر پیشانی‌اش آثار عبادت دیده می‌شد، به آنجا آمد و به امام جواد(ع) احترام فراوانی کرده و وسط پیشانی حضرت را بوسید. امام جواد(ع) در سنین نوجوانی عالم‌ترین و آگاه‌ترین دانشمند عصر خود بود و مردم از دور و نزدیک به حضورش شتافته و پاسخ مشکلات علمی خود را از ایشان دریافت می‌کردند.امام نهم بر جایگاه خویش قرار گرفت. همه مردم به علت خردسال بودن حضرت با تعجب به همدیگرنگاه می‌کردند که آیا این نوجوان می‌تواند از عهده مشکلات دینی واجتماعی مردم در جایگاه رهبری وامامت آنان برآید؟! مردی از میان جمع بلند شده ازعبدالله بن موسی، عموی امام جواد(ع) پرسید:حکم مردی که با چهارپایی آمیزش نموده است چیست؟ و او پاسخ داد: بعد از قطع دست راست‌اش به او حد می‌زنند.امام جواد(ع) با شنیدن این پاسخ ناراحت شد و به عبدالله بن موسی فرمود: عمو جان از خدا بترس! از خدا بترس! خیلی کار سخت و بزرگی است که در روز قیامت در برابر خداوند متعال قرار بگیری و پروردگار متعال بفرماید: چرا بدون اطلاع و آگاهی به مردم فتوا دادی؟ عمویش گفت: سرورم! آیا پدرت ـ که درود خدا بر او باد ـ این گونه پاسخ نداده است؟!امام جواد(ع) فرمود: از پدرم پرسیدند: مردی قبر زنی را نبش کرده و با او درآمیخته است، حکم این مرد فاجر چیست؟ و پدرم در پاسخ فرمود: به خاطر نبش قبر، دست راست او را قطع می کنند و حد زنا بر او جاری می گردد، چرا که حرمت مرده مسلمان همانند زنده اوست.عبدالله بن موسی گفت: راست گفتی سرورم! من استغفار می کنم.مردم حاضر، از این گفت و شنود علمی شگفت‌زده شدند و گفتند: ای آقای ما! آیا اجازه می‌فرمایی مسائل و مشکلات خودمان را از محضرتان بپرسیم؟امام جواد(ع) فرمود: بلی. آنان سی‌هزار مسئله پرسیدند و امام جواد(ع) بدون درنگ و اطمینان کامل همه را پاسخ گفت. این گفتگوی علمی در نه سالگی حضرت رخ داد.(بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۸۵)امام جواد(ع)، جهاد علمی و تربیت شاگردان:یکی از ابعاد بزرگ زندگی امامان معصوم(ع) بُعد فرهنگی آنان است. هر کدام از پیشوایان ما، در عصر خود فعالیت فرهنگی داشته و شاگردانی را در مکتب خویش تربیت می کردند و علوم و دانش های خود را به دست آنان در جامعه منتشر می ساختند. البته شرایط اجتماعی و سیاسی زمان آنان یکسان نبود و از دوره امام جواد(ع) به بعد، به دلیل فشارهای سیاسی و کنترل شدید فعالیت آنان از طرف دربار، فعالیت آن بزرگواران بسیار محدود بود و از این نظر، تعداد راویان و پرورش یافتگان مکتب آنان نسبت به زمان ائمه دیگر کاهش چشمگیری یافته بود. ولی با تمامی این مشکلات،امام جواد(ع) از تمام فرصت هایی که به دست می آمد استفاده می کرد و بر جهاد علمی و تربیت شاگردان و اصحاب شایسته اهتمام می ورزید.کارگزاران ا مام جواد(ع):با توجه به ایجاد محدودیت از طرف خلفای عباسی و پراکنده بودن شیعیان در مناطق مختلف،امام جواد(ع) از راه برگزیدن وکیل و نمایندگان، ارتباط خود را با شیعیان حفظ می کرد.امام جواد(ع) کارگزارانی را به سراسرقلمرو حکومت خلیفه عباسی می فرستاد وبا فعالیت گسترده آنان، از تجزیه نیروهای مؤمن و شیعیان جلوگیری می نمود. کارگزاران امام در بسیاری ازمناطق حکومت اسلامی مانند اهواز، همدان، سیستان، ری، بصره، واسط،بغداد،کوفه وقم پخش شده بودند واهداف وآرمان های امام را پیاده کرده،ازانحراف فکری دوستداران اهل بیت جلوگیری می کردند.امام جواد(ع) به هواداران خود اجازه داده بود تا به درون دستگاه حکومت عباسی نفوذ کرده و مناصب حساس را در

دست بگیرند. علی بن مهزیار اهوازی در شهر اهواز، ابراهیم بن محمد همدانی در شهر همدان و خیران الخادم از جمله کارگزاران مهم حضرت به شمار می آمدند.موضعگیری امام جواد (ع) در برابر طاغوت زما ن :دوران امامت امام جواد (ع) با دو طاغوت یعنی مأمون (هفتمین خلیفه عباسی) و معتصم (هشتمین خلیفه عباسی) برادر مأمون مصادف بود، موضعگیریامام جواد(ع) در برابر مامون همچوم موضعگیری پدرش امام رضا (ع) با او بود، ولی نرمش ظاهری مامون از یک سو وآزادی نسبی امام دربهره برداری بسیاربه نفع خط فکری تشیع و نگهبانی ازشیعیان ازسوی دیگر،موجب شدکه امام جواد (ع) به بازسازی و نوسازی فقه و فرهنگ تشیع پرداخت. مأمون در ماه رجب سال ۲۱۸ هجری از دنیا رفت، در ماه شعبان همان سال با برادرش معتصم عباسی بیعت شد و او بر مسند خلافت نشست.شیوه معتصم به گونه ای بود که خلافت را ازآن عباسیانمی دانست و خط فکری و عملی او براساس افکار عباسیان دنبال می شد.امام جواد (ع) در این هنگام در مدینه بود و همچنان به مسئولیت امامت ادامه می داد، ولی معتصم و عباسیان هرگز حاضر نبودند وجود امامجواد (ع) را با آن همه شیعیان و رفت وآمد آنها به محضرآن حضرت تحمل کنند.شیوه موضعگیری امام جواد (ع) در برابر معتصم همانند شیوه اجداد پاکش در برابر طاغوتها بود، نه تنها او را تأیید نکرد، بلکه در هر فرصتی مخالفت خود را به صورتهای گوناگون با حکومت ننگین معتصم آشکار می ساخت و به این ترتیب مردم را بیدار کرده و آنها را به مبارزه با طاغوتیان فرا می خواند.ارتباط شیعیان ایران با امام جواد(ع):ایرانیان به دوستی با اهل بیت(ع) مشهورند و همواره با آنان در ارتباط بوده و می باشند. از جمله این امامان، حضرت جواد(ع) می باشد.«شیعیان ایران، افزون بر ارتباط با وکلای آن حضرت در ایام حج نیز در مدینه با امام(ع) دیدار می کنند. بنابر روایتی، گروهی از شیعیان ری به دیدار آن حضرت شرفیاب شدند. قم نیز یکی از مراکز مهم شیعه بوده که در دوران امام جواد(ع) با آن حضرت در ارتباط بودند و ازوجود آن حضرت استفاده می‌کردند».(اثبات الوصیه،ص ۴۱۳و بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۹۸)حرکت فرهنگی و سیا سی امام جواد (ع) :نضج گیری نحله ها و فرقه های گوناگون در عصرامام جواد(ع) ، فرایند عوامل گوناگونی چون گسترش جهان اسلام و ورود اعتقادات و باورهای مذاهب و ادیان دیگر ، ترجمه آثار فلاسفه یونان و درگیریها جناح بندیها و بلوک بندی قدرت بود .امام جواد (ع) همانند پدر بزرگوارشان در دو جبهۀ سیاست و فکر و فرهنگ قرار داشت .موضعگیری‌ها و شبهه افکنی های فرقه هایی چون زیدیه ، واقفیه، غلات مجسمه، امام را بر آن داشت تا در حوزه فرهنگ تشیع در برابر آنان موضعی شفاف اتخاذ کند .امام در موضعگیری در برابر فرقه زیدیه که امامت را پس از علی بن حسین زین العابدین (ع) از آن زید می پندارند .. در تفسیر آیه "وجوه یومئذ خاشعه عامله ناصبه " آنها را در ردیف ناصبی ها خواندند (رجال کشی ،ص ۳۱۹ – مسند الامام جواد" ع، "ص ۱۵۰). حضرت در برابر فرقه واقفیه که قائل به غیبت امام موسی کاظم(ع) بوده و بدین بهانه وجوهات بسیاری را مصادره کرده بودند.آنان را نیز مصداق آیه "وجوه یومئذ خاشعه عامله ناصبه " به شمار آورده و در بیانی فرمودند : شیعیان نباید پشت سر آنها نماز بخوانند (رجال کشی ،ص۳۹۱ – مسند عطاردی ، ص ۱۵۰). حضرت در برابر غلات زمان خویش به رهبری ابوالخطاب که حضرت علی(ع) را تا مرز الوهیت و ربوبیت بالا برده بودند، فرمودند : لعنت خدا بر ابوالخطاب واصحاب او وکسانی که درباره لعن او توقف کرده یا تردید کنند(رجال کشی ،ص ۴۴۴).موضعگیری تند حضرت درباره این فرقه تا بدانجا بود که حضرت در روایتی به اسحاق انباری‌می فرمایند ":ابوالمهری و ابن ابی الرزقاء به هر طریقی باید کشته شوند(" مسندالامام جواد ، ص۲۹۸). حضرت در برابر فرقه مجسمه که برداشتهای غلط آنان ازآیاتی چون " یدالله فوق ایدیهم " و " ان الله علی العرش استوی "خداوند سبحان را جسم می پنداشتند، فرمودند ":شیعیان نباید پشت سرکسی که خدا را جسم می پندارد نماز گذارده و به او زکات بپردازند(تهذیب،ج۳،ص۲۸۳).فرقه کلامی معتزله که پس از به قدرت رسیدن عباسیون به میدان آمد و در سده نخست خلافت عباسی به اوج خود رسید یکی دیگرازجریانهای فکری وکلامی عصر امام جواد (ع) است .موضعگیری حضرت امامجواد (ع) چون پدر بزرگوارشان در این برهه و در مقابل این جریان کلامی از جایگاه ویژه ای برخوردار است تا آنجا که مناظرات حضرت جواد(ع) با یحیی بن اکثم که از بزرگترین فقهای این دوره به شمار

می رفت ، را می توان رویارویی تفکر ناب تشیع با منادیان معتزله به تحلیل نهاد که همواره پیروزی باامام جواد (ع) بوده است .امام جواد(ع) مشعل تابان:امامت هدیه ای الهی برای همه آحاد امّت است تا به مدد آن در صراط مستقیم قرار گیرند. امام ضامن اجرای احکام قرآن، مشعل هدایت در شب های تیره و فروغ یقین افروز در پیچ و خم های شک و اضطراب است. امام جوادعلیه السلام در دوران سیاه حکومت خلفای بنی عباس، به رغم عمر کوتاه خود توانست کشتی امت را به خوبی هدایت کند و برای مؤمنان مشعلی تابان در شب سیاه انحراف و کج اندیشی باشد. آن حضرت با بیان مسائل بنیادی دین، از پرچم هماره برافراشته اسلام پاسداری کرد.امام جواد(ع) دریای فضایل:دریای فضایل امام جواد (ع) بی کرانه است. او برگزیده خداوند، قرآن ناطق، حقیقت مجسّم و هدایتگر توحید است. امام جواد (ع) ، در دوران کوتاه امامت خود، با کردار و گفتار خود معارف ناب را بر جان تشنه مؤمنان جاری می ساخت.جان کلام :امام جواد (ع) چون امامان دیگر با بهره‌مندی از علوم و معارف ناب توحیدی و دریافت حقایق از عوالم بالا در صحنه‌های مختلف، گوشه‌هایی از اقیانوس نامتناهی علم و حکمت خویش را در زندگی سراسر رحمت خویش به نمایش گذاشتند.دفتر زندگی امام، مانند سایر ائمه معصوم (ع) آکنده است از برگ‌هایی زرین از مکارم اخلاق، مناقب و معجزات، استجابت دعاها، ارتباط متواضعانه، صمیمانه و همدردی با اصحاب و یاران. سخنان ارجمندی از این بزرگوار به یادگار مانده اند که از آن میان می‌توان به جملاتی نظیر «برای اثبات خیانت شخص، همین کافی است که او امین اشخاص خیانتکار باشد»، «حرکت‌کردن به سوی خداوند با دل، شخص را بهتر، سریع‌تر و مطمئن‌تر به خداوند می‌رساند، نسبت به اطاعت و عبادتش با سایر اعضاء و جوارح»، «هر کس از هوای خویش اطاعت کند، آرزوی دشمن خویش را بر آورده کرده است»، «اعتماد به خداوند متعال، بهای هر چیز گرانبها و نردبانی برای رسیدن به هر چیز بلند مرتبه‌ای است»، «عزت مومن در بی‌نیازی او از مردم است» و «این گونه مباش که در آشکارا دوست خدا و در پنهان دشمن خدا با شی» اشاره کرد.در کتاب‌ها و متون فراوانی چون کشف‌الغمه اثر علی بن عیسی اربلی، ارشاد شیخ مفید، بحارالانوار از علامه محمدباقر مجلسی، سیره پیشوایان نوشته مهدی پیشوایی، روضه الواعظین اثر محمد فتال نیشابوری، وسائل الشیعه به قلم محمد بن حسن حر عاملی، معدن الجواهر نوشته ابوالفتح کراجکی و المستطرف از محمد بن احمد ابشیهی، روایات و اشارات‌های گوناگونی از امام جواد(ع) یا درباره ایشان نقل شده است.منابع :۱- زندگانی امام محمدتقی(ع)/ منصور کریمیان/ اشرفی/ ۱۳۸۱. ۲- حضرت امام محمد تقی(ع)/ سیدمهدی آیت اللهی، علی مظاهری/ جهان آرا/ ۱۳۸۱. ۳- زندگانی حضرت امام محمد جواد(ع)/ میرداوود سیدحسینی/ زرین رود/ ۱۳۸۳ . ۴- تحلیلی بر زندگی امام جواد(ع)/ عباسعلی کامرانیان/ مجنونرسالت

زندگی سیاسی امام رضا علیه السلام

نویسنده:رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای

باید اعتراف کنیم که زندگی ائمه علیه السلام به درستی شناخته نشده و ارج و منزلت جهاد مرارت بار آنان حتی بر شیعیان شان نیز پوشیده مانده است. علیرغم هزاران کتاب کوچک و بزرگ و قدیم و جدید درباره ی زندگی ائمه علیه السلام امروز هم چنان غباری از ابهام و اجمال، بخش عظیمی از زندگی این بزرگواران را فراگرفته و حیات سیاسی برجسته ترین چهره های خاندان نبوت که دو قرن و نیم از حساس ترین دوران های تاریخ اسلام را در بر می گیرد با غرض ورزی یا بی اعتنایی و با کج فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان روبه رو شده است؛ این است که ما از یک تاریخچه ی مدوّن و مصبوط درباره - ی زندگی پر حادثه و پر ماجرای آن پیشوایان، تهی دستیم.زندگی امام هشتم علیه السلام که قریب بیست سال از این دوره ی تعیین کننده و مهم را فراگرفته از جمله - ی برجسته ترین بخش های آن است که به جاست درباره ی آن تأمل و تحقیق لازم به کار رود.ائمه(علیه السلام) و مبارزه ی حاد سیاسیمهم ترین چیزی که در زندگی ائمه(علیه السلام) به طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته عنصر«مبارزه

ی حاد سیاسی» است. از آغاز نیمه ی دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به طور آشکار با پیرایه های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه ی پادشاهی بدل گشت، ائمه ی اهل بیت علیه السلام مبارزه ی سیاسی خود را به شیوه ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدت بخشیدند. این مبارزه بزرگترین هدفش تشکیل نظامی اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایه ی امامت بود، بی شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی و رفع تحریف ها و کج فهمی ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت علیه السلام به حساب می آمد. اما طبق قرآن حتمی، جهاد اهل بیت علیه السلام به این هدف ها محدود نمی شد و بزرگ ترین هدف آن، چیزی جز تشکیل حکومت علوی و تأسیس نظام عادلانه اسلامی نبود. بیشترین دشواری های زندگی مرارت بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان به خاطر داشتن این هدف بود و ائمه علیه السلام از دوران امام سجاد علیه السلام و بعد از حادثه - ی عاشورا به زمینه سازی دراز مدت برای این مقصود پرداختند. در تمام دوران صد و چهل ساله ی میان حادثه ی عاشورا و ولایت عهدی امام هشتم علیه السلام جریان وابسته به امامان اهل بیت یعنی شیعیان، همیشه بزرگ ترین و خطرناک ترین دشمن دستگاه های خلافت به حساب می آمد. در این مدت بارها زمینه های آماده ای پیش آمد و مبارزات تشیع که باید آن را نهضت علوی نام داد به پیروزی های بزرگی نزدیک گردید، اما در هر بار موانعی بر سر راه پیروزی های بزرگی نزدیک گردید، اما در هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می آمد و غالبا بزرگ ترین ضربه از ناحیه ی تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت، یعنی شخص امام در هر زمان و به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت وارد می-گشت و هنگامی که نوبت به امام بعد می رسید اختناق و فشار و سختگیری به حدی بود که برای آماده کردن زمینه به زمان طولانی دیگری نیاز بود.ائمه (علیه السلام) و رهبری جریان تشیعائمه (علیه السلام) در میان طوفان سخت این حوادث هوشمندانه و شجاعانه، تشیع را هم چون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار از لایه لای گذرگاه های دشوار و خطرناک گذراندند. و خلفای اموی و عباسی در هیچ زمان نتوانستند با نابود کردن امام، جریان امامت را نابود کنند. و این خنجر برنده همواره در پهلوی دستگاه خلافت، فرورفته ماند و به صورت تهدیدی همیشگی آسایش را از آنان سلب کرد. هنگامی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس از سال ها حبس در زندان هارونی مسموم و شهید شد در قلمرو وسیع سلطنت عباسی اختناقی کامل حکم فرما بود. در آن فضای گرفته که به گفته ی یکی از یاران امام علی بن موسی علیه السلام:«از شمشیر هارون خون می چکید» بزرگ ترین هنر امام معصوم و بزرگوار ما آن بود که توانست درخت تشیع را از گزند طوفان حادثه به سلامت بدارد و از پراکندگی و دلسردی یاران پدر بزرگوارش مانع شود و با شیوه ی تقیه آمیز و شگفت آوری جان خود را که محور و روح جمعیت شیعیان بود حفظ کرد و در دروان استقرار و ثبات کامل آن رژیم مبارزات عمیق امامت را ادامه داد. تاریخ نتوانسته است ترسیم روشنی از دوران ده ساله ی زندگی امام هشتم در زمان هارون و بعد از او در دوران پنج ساله ی جنگ های داخلی میان خراسان و بغداد به ما ارایه کند اما به تدبر می توان فهمید که امام هشتم در این دوران همان مبارزه ی دراز مدت اهل بیت علیه السلام را که در همه ی اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته با همان جهت گیری و همان اهداف ادامه می داده است.هنگامی که مأمون درس ال ۱۹۸ ه.ق از جنگ قدرت با امین فراغت یافت و خلافت بی منازع را به چنگ آورد یکی از اولین تدئابیر او حل مشکلات علویان و مبارزات تشیع بود. او برای این منظور، تجربه ی همه - ی خلفای سلف خود را پیش چشم داشت. تجربه ای که نمایشگر قدرت و وسعت و عمق روز افزون آن نهضت و ناتوانی دستگاه های قدرت از ریشه کن کردن و حتی متوقف و محدود کردن آن بود. او می - دید که سطوت و حشمت هارونی حتی با به بند کشیدن طولانی و بالاخره مسموم کردن امام هفتم در زندان هم نتوانست از شورش ها و مبارزات سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و فکری شیعیان مانع شود. او اینک در حالی که از اقتدار پدر و پیشینیان خود نیز برخوردار نبوده و به علاوه بر اثر جنگ های داخلی میان بنی عباس، سلطنت عباسی را در تهدید مشکلات بزرگی مشاهده می کرد، بی شک لازم بود به خاطر نهضت علویان به چشم جدی تری بنگرد. شاید مأمون در ارزیابی خطر شیعیان برای دستگاه خود واقع بینانه فکر می کرد.

گمان زیاد بر این است که فاصله ی پانزده ساله ی جنگ های داخلی، جریان تشیع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود.مأمون این خطر را زیرکانه حدس زد و در صدد مقابله با آن برآمد و دنبال همین ارزیابی و تشخیص بود که ماجرای دعوت امام هشتم از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی ولی عهدی به آن حضرت پیش آمد، و این حادثه که در همه ی دوران امامت کم نظیر و یا در نوع خود بی نظیر بود تحقق یافت.اکنون جای آن است که به اختصار، حادثه ی ولی عهدی را مورد مطالعه قرار دهیم.ولایت عهدی امام رضا علیه السلامدر این حادثه امام هشتم علی بن موسی ا لرضا علیه ا لسلام در برابر یک تجربه ی تاریخی عظیم قرار گرفت و در معرض یک نبرد پنهان سیاسی که پیروزی یا ناکامی آن می توانست سرنوشت تشیع را رقم بزند، واقع شد.در این نبرد، رقیبی که ابتکار عمل را به دست داشت و با همه ی امکانات به میدان آمده بود مأمون بود. مأمون با هوشی سرشار و تدبیر قوی و فهم و درایتی بی سابقه قدم در میدان نهاد که اگر پیروز می شد و اگر نمی توانست آن چنان که برنامه ریزی کرده بود کار را به انجام برساند، یقیناً به هدفی دست می- یافت که از سال چهل هجری بعضی از شهادت علی بن ابیطالب علیه السلام هیچ یک از خلفای اموی و عباسی با وجود تلاش خود نتوانسته بودند به آن دست یابند، یعنی می توانست درخت تشیع را ریشه کن کند و جریان معارضی را که همواره هم چون خاری در چشم سردمداران خلافت های طاغوتی فرورفته بود به کلی نابود سازد.فقط تشیع، ضعیف یا ریشه کن نشد بلکه حتی سال ۲۰۱ هجری، یعنی سال ولایت عهدی آن حضرت، یکی از پر برکت ترین سال های تاریخ تشیع گردید. و نفس تازه ای در مبارزات علویان دمیده شد. و این همه به برکت تدبیر ا لهی امام هشتم و شیوه ی حکیمانه ای بود که آن امام معصوم در این آزمایشگاه بزرگ از خویشتن نشان داد.برای این که پرتوی بر سیمای این حادثه ی عجیب افکنده شود به تشریح کوتاهی از تدبیر مأمون و تدبیر امام در این حادثه می پردازیم.اهداف مأمون از ولایت عهدی امام رضا علیه ا لسلامأمون از دعوت امام هشتم به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب می کرد:اولین و مهم ترین آن ها، تبدیل صحنه ی مبارزات حاد انقلابی شیعیان به عرصه ی فعالیت سیاسی آرام و بی خطر بود. همان طور که گفتیم شیعیان در پوشش تقیه، مبارزاتی خستگی ناپذیر و تمام نشدنی داشتند، این مبارزات که با دو ویژگی همراه بود، تأثیر توصیف ناپذیری در بر هم زدن بساط خلافت داشت، آن دو ویژگی، یکی مظلومیت بود و دیگری قداست.شیعیان با اتکای به این دو عامل نفوذ، اندیشه ی شیعی را که همان تفسیر و تبیین اسلام از دیدگاه ائمه ی اهل بیت است، به زوایای دل و ذهن مخاطبین خود می رساندند. و هر کسی را که از اندک آمادگی برخوردار بود به آن طرز فکر متمایل و یا مؤمن می ساختند و چنین بود که دایره ی تشیع، روز به روز در دنیای اسلام گسترش می یافت و همان مظلومیت و قداست بود که با پشتوانه ی تفکر شیعی اینجا و آن جا در همه ی دوران ها قیام های مسلحانه و حرکات شورشگرانه را بر ضد دستگاه های خلافت سازماندهی می کرد.مأمون می خواست یکباره آن خفا و استتار را از میان این جمع مبارز بگیرد و امام را از میدان مبارزه ی انقلابی به میدان سیاست بکشاند و به این وسیله کارایی نهضت تشیع را که بر اثر همان استتار و اختفا روز به روز افزایش یافته بود به صفر برساند. با این کار مأمون آن دو ویژگی مؤثر و نافذ را نیز از گروه علویان می گرفت زیرا جمعی که رهبرشان فرد ممتاز دستگاه خلافت و ولی عهد پادشاه مطلق ا لعنان وقت در امور کشور است نه مظلوم است و نه آن چنان مقدس.این تدبیر می توانست فکر شیعی را هم در ردیف بقیه ی عقاید و افکاری که در جامعه طرفدارانی داشت قرار دهد و آن را از حد یک تفکر مخالف دستگاه که اگر چه از نظر دستگاه ممنوع و مبغوض است از نظر مردم، به خصوص ضعفا، پر جاذبه و استفهام برانگیز است خارج سازد.دوم: تخطیه مدعای تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت های اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافت ها بود، مأمون با این کار به همه ی شیعیان، مزورانه ثابت می کرد که ادعای غاصبانه و نا مشروع بودن خلافت های مسلط که همواره جزی اصول اعتقادی شیعه به حساب می رفته است یک حرف بی پایه و ناشی از ضعف و عقده های حقارت بوده است، چه اگر خلافت های دیگران نا مشروع و جابرانه بود خلافت مأمون هم که جانشین آن هاست می باید نامشروع و غاصبانه باشد و چون علی بن موسی الرضا علیه السلام با ورود در این دستگاه و قبول جانشینی مأمون او را قانونی و

مشروع دانسته پس باید بقیه - ی خلفای هم از مشروعیت برخوردار بوده باشند و این نقض همه ی ادعاهای شیعیان است، با این کار نه فقط مأمون از علی بن موسی ا لرضا علیه ا لسلام بر مشروعیت حکومت خود و گذشتگانش اعتراف می -گرفت بلکه یکی از ارکان اعتقادی تشیع را که همان ظالمانه بودن پایه ی حکومت های قبلی است نیز در هم می کوبید.علاوه بر این، ادعای دیگر شیعیان مبنی بر زهد و پارسایی و بی اعتنایی ائمه به دنیا با این کار نقض می شد و چون وا نمود می شد که آن حضرات فقط در شرایطی که به دنیا دسترسی نداشته اند نسبت به دنیا زهد می ورزیده اند و اکنون که درهای بهشیت دنیا به روی آنان باز شده به سوی آن شتافته و مثل دیگران خود را از آن متنعم کردند.سوم: این که مأمون با این کار، امام را که همواره یک کانون معارضه و مارزه بود در کنترل دستگاه های خود قرار می داد. به جز خود آن حضرت، همه ی سران و گردن کشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره ی خود در می آورد و این موفقیتی بود که هرگز هیچ یک از اسلاف مأمون چه بنی امیه و چه بنی عباس بر آن دست نیافته بودند.چهارم: این که امام را که یک عنصر مردمی و قبله ی امیدها و مرجع سؤال ها و شکوه ها بود در محاصره - ی مأموران حکومتی قرار می داد و رفته رفته رنگ مردمی بودن را از او می زدود و میان او و مردم و سپس میان او و عواطف و محبت های مردم فاصله می افکند.پنجم: این بود که با یان کار برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می کرد. طبیعی بود که در دنیا آن روز همه او را بر این که فرزندی از فرزندان پیغمبر و شخصیتی مقدس و معنوی را به ولی عهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است. ستایش کنند و همیشه چنین است که نزدیکی دینداران به دنیا طلبان از آب روی دنیا طلبان می افزاید.ششم: آن که در پندار مأمون، امام با این کار به توجیه گر دستگاه خلافت بدل می گشت، بدیهی است شخصی در حد علمی و تقوایی امام با آن حیثیت و حرمت بی نظیری که وی به عنوان فرزند پیامبر در چشم همگان داشت اگر نقش توجیه حوادث را در دستگاه حکومت بر عهده می گرفت هیچ نغمه ی مخالفی نمی توانست خدشه ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد، این خود در حکم حصار منیعی بود که می توانست همه ی خطاها و زشتی های دستگاه خلافت را از چشم ها پوشیده بدارد.به جز این ها هدف های دیگری نیز برای مأمون متصور بود.چنان که مشاهده می شود این تدبیر به قدری پیچیده و عمیق است که یقینا هیچ کس جز مأمون نمی- توانست آن را به خوبی هدایت کند و به جهت بود که دوستان و نزدیکان مأمون از ابعاد و جوانب آن بی خبر بودند. از برخی گزارش های تاریخی چنین بر می آید که حتی فضل به سهل وزیر و فرمانده ی کل و مقرب ترین فرد دستگاه خلافت نیز از حقیقت و محتوای این سیاست، بی خبر بوده است. مأمون حتی برای این که هیچ گونه ضربه ای بر هدف های وی از این حرکت پیچیده وارد نیاید داستان های جعلی برای علت و انگیزه ی این اقدام می ساخت و به این و آن می گفت.حقا باید گفت سیاست مأمون از پختگی و عمق بی نظیری برخوردار بود اما آن سوی دیگر این صحنه ی نبرد، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است و همین است که علیرغم زیرکی شیطنت آمیز مأمون، تدبیر حساب شده و همه جانبه ی او را به حرکتی بی اثر و بازیچه ای کودکانه بدل می کند. مأمون با قبول آن همه زحمت و با وجود سرمایه گذاری عظیمی که در این راه کرد از این عمل نه تنها طرفی برنبست بلکه سیاست او به سیاستی بر ضد خودش بدل شد. تیری که با آن، اعتبار و حیثیت و مدعاهای امام علی بن موسی ا لرضا علیه ا لسلام را هدف گرفته بود خود او را آماج قرار داد، به طوری که بعد از گذشت مدتی کوتاه ناگزیر شد همه ی تدابیر گذشته ی خود را کان لم یکن شمرده، بالاخره همان شیوه ای را در برابر امام در پیش بگیرد که همه ی گذشتگان در پیش گرفته بودند یعنی «قتل» و مأمون که در آرزوی چهره ی قداست مآب خلیفه ای موجه و مقدس و خردمند، این همه تلاش کرده بود سرانجام در همان مزبله ای که همه ی خلفای پیش از او در آن سقوط کرده بود سرانجام در همان مزبله ای که همه ی خلفای پیش از او در آن سقوط کرده بودند یعنی فساد و فحشا و عین و عشرت توأم با ظلم و کبر فرو غلطید. دریده شدن پرده ریای مأمون را در زندگی پانزده ساله ی او پس از حادثه ی ولی عهدی در ده ها نمونه می توان مشاهده کرد که از جمله آن به خدمت گرفتن قاضی ا لقضاتی فاسق و فاجر و عیاش هم چون یحیی ابن اکثر و همنشینی و مجالست با عموی خواننده و خنیاگرش ابراهیم ابن مهدی و

آراستن بساط عیش و نوش و پرده دری در دارا لخلافه ی او در بغداد است.سیاست های امام رضا علیه ا لسلام در مقابل مأموناکنون به تشریح سیاست ها و تدابیر امام علی بن موسی ا لرضا علیه ا لسلام در این حادثه می پردازیم:۱. هنگامی که امام را از مدینه به خراسان دعوت کردند آن حضرت فضای مدینه را از کراهت و نارضایی خود پر کرد، به طوری که هر کس در پیرامون امام بود یقین کرد که مأمون با نیت سوء، حضرت را از وطن خود دور می کند، امام بدبینی خود به مأمون را به هر زبان ممکن به همه ی گوش ها رساند، در وداع با حرم پیغمبر، در وداع با خانواده اش، در هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام داد، با گفتار و رفتار، با زبان دعا و اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ اوست، همه ی کسانی که باید طبق انتظار مأمون نسبت به او خوش بین و نسبت به امام به خاطر پذیرش پیشنهاد او بدبین می شدند در اولین لحاظات این سفر دلشان از کینه ی مأمون که امام عزیزشان را این طور ظالمانه از آنان جدا می کرد و به قتلگاه می - برد لبریز شد.۲. هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایت عهدی آن حضرت مطرح شد حضرت به شدت استنکاف کردند و تا وقتی مأمون صریحاً آن حضرت را تهدید به قتل نکرد آن را نپذیرفتند، این مطلب همه جا پیچید که علی بن موسی ا لرضا علیه ا لسلام ولیت عهدی و پیش از آن خلافت را که مأمون به او با اصرار پیشنهاد کرده بود نپذیرفته است، دست اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند ناشیانه عدم قبول امام را همه جا منتشر کردند حتی فضل ابن سهل در جمعی از کارگزارن و مأموران حکومت گفت من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده ام امیرا لمؤمنین آن را به علی بن موسی ا لرضا علیه ا لسلام تقدیم می کند و علی بن موسی دست رد به سینه ی او می زند.خود امام از هر فرصتی، اجباری بودن این منصب را به گوش این و آن می رساند، همواره می گفت من تهدید به قتل شدم تا ولی عهدی را قبول کردم، طبیعی بود که این سخن هم چون عجیب ترین پدیده ی سیاسی، دهان به دهان و شهر به شهر پراکنده شود و همه ی آفاق اسلام در آن روز یا بعدها بفهمند که در همان زمان که کسی مثل مأمون فقط به دلیل آن که از ولی عهدی برادرش امین عزل شده است به جنگی چند ساله دست می زند و هزاران نفر از جمله برادرش امین را به خاطر آن به قتل می رساند و سر برادرش را از روی خشم شهر به شهر می گرداند کسی مثل عبی بن موسی الرضا علیه السلام پیدا می شود که به ولیت عهدی با بی اعتنایی نگاه می کند و آن را جز با کراهت و در صورت تهدید به قتل نمی پذیرد.مقایسه ای که از این رهگذر میان امام علی به موسی الرضا علیه السلام و مأمون عباسی در ذهن ها نقش می بست، درست عکس آن چیزی را نتیجه می داد که مأمون به خاطر آن این سرمایه گذاری را کرده بود.۳. با این همه علی بن موسی الرضا علیه السلام فقط به این شرط ولی عهدی را پذیرفت که در هیچ یک از شئون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد و مأمون که فکر می کرد فعلا در شروع کار این شرط قابل تحمل است و بعداً به تدریج می توان امام را به صحنه ی فعالیت های خلافتی کشانید، این شرط را از آن حضرت قبول کرد، روشن است که با تحقق این شرط، نقشه ی مأمون نقش بر آب می شد و بیشترین هدف های او برآورده نمی گشت.امام در همان حال که نام ولی عهد داشت و قهراً از امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار می بود چهره ای به خد می گرفت که گویی با دستگاه خلافت، مخالف و به آن معترض است، نه امری، نه نهی ای، نه تصدی مسؤولیتی، نه قبول شغلی، نه دفاعی از حکومت و طبعاً نه هیچ گونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه.روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده خود از همه ی مسؤولیت ها کناره می گیرد، نمی تواند نسبت به آن دستگاه صمیمی و طرفدار باشد، مأمون به خوبی این نقیصه را حس می کرد و لذا پس از آن که کار ولی عهدی انجام گرفت بارها در صدد برآمد امام را بر خلاف تعهد قبلی با لطایف الحیل به مشاغل خلافتی بکشاند و سیاست مبارزه ی منفی امام را نقض کند، اما هر دفعه امام هشیارانه نقشه ی او را خنثی می کرد.یک نمونه همان است که معمربن خلاد از امام هشتم نقل می کند که مأمون به امام می گوید: اگر ممکن است به کسانی که از او حرف شنوی دارند در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است، چیزی بنویس و امام استنکاف می کند و قرار قبلی که همان عدم دخال مطلق است را به یادش می- آورد. نمونه ی بسیار مهم و جالب دیگر، ماجرای نماز عید است که مأمون به این بهانه «که

مردم قدر تو را بشناسند و دل های آنان آرام گیرد» امام را به امامت نماز عید دعوت می کند. امام استنکاف می – کند پس از این که مأمون اصرار را به نهایت می رساند امام به این شرط قبول می کند که نماز را به شیوه ی پیغمبر و علی بن ابیطالب به جا آورد و آن گاه امام از این فرصت چنان بهره ای می گیرد که مأمون را از اصرار خود پشیمان می سازد و امام را از نیمه ی راه نماز بر می گرداند، یعنی به ناچار ضربه ی دیگر بر ظاهر ریاکارانه ی دستگاه خود وارد می سازد.۴. اما بهره برداری اصلی از این ماجرا بسی از این ها مهم تر است: امام با قبول ولایت هدی، دست به حرکتی می زند که در تاریخ ائمه پس از پایان خلافت اهل بیت در سال چهلم هجری تا آن روز و تا آخر دوران خلافت بی نظیر بوده است و آن برملا کردن داعیه ی امامت شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده ی غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه ی مسلمان هاست. تریبون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت و امام در آن سخنانی را که در طول یکصد و پنجاه سال جز در خفا و با تقیه و به خصیصین و یاران نزدیک گفته نشده بود به صدای بلند فراید کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه یک آن ها قرار نمی گرفت آن را به گوش همه رساند، مناظرات امام در مجمع علما و در محضر مأمون که در آن قوی ترین استدلال – های امامت را بیان فرموده است؛ نامه ی جوامع الشریعه ی که در آن همه ی رئوس مطالب عقیدتی و فقهی شیعی را برای فضل بن سهل نوشته است، حدیث معروف امامت که در مرو برای عبدا لعزیز ابن مسلم بیان کرده است؛ قصاید فراوانی که در مدح آن حضرت به مناسبت ولیت عهدی سروده شده و برخی از آنان مانند قصیده ی دعبل و ابونواس همیشه در شمار قصاید برجسته ی عربی به شمار رفته است نمایشگر این موفقیت عظیم امام است، در آن سال در مدینه و شاید در بسیاری از آفاق اسلامی هنگامی که [خبر] ولایت عهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام رسید در خطبه، فضایل اهل بیت بر زبان رانده شد و اهل بیت پیغمبر که نود سال علناً بر منبرها دشنام داده [می]شدند و سال های متمادی دیگر کسی جرأت بر زبان آوردن فضایل آن ها را نداشت، اکنون همه جا به عظمت و نیکی یاد شدند، دوستان آنان از این حادثه روحیه و قوت قلب گرفتند، بی خبرها و بی تفاوت ها با آنان آشنا شدند و به آنان گرایش یافتند و دشمنان سوگند خورده احساس ضعف و شکست کردند، محدثین و متذکرین شیعه معارفی را که تا آن روز جز در خلوت نمی شد بر زبان آورد، در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان راندند.۵. در حالی که مأمون، امام را جدا از مردم می پسندید و این جدایی را در نهایت وسیله ای برای قطع رابطه ی معنوی و عاطفی میان امام و مردم می خواست، امام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط مردم قرار می داد، با این که مأمون آگاهانه مسیر حرکت امام از مدینه تا مرو را به طرزی انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبت اهل بیت مانند کوفه و قم در سر راه قرار نگیرند، امام در همان مسیر تعیین شده، از هر فرصتی برای ایجاد رابطه ی جدید میان خود و مردم استفاده کرد، در اهواز آیات امامت را نشان داد، در بصره خود را در معرض محبت دل –هایی که با او نامهربان بودند قرار داد، در نیشابور حدیث سلسله ی الذهب را برای همیشه به یادگار گذاشت و علاوه بر آن نشانه ها و معجزه های دیگری نیز آشکار ساخت و در جا به جای این سفر طولانی فرصت ارشاد مردم را مغتنم شمرد، در مرو هم که سر منزل اصلی و اقامت گاه دستگاه خلافت بود هر گاه فرصتی دست داد حصارهای دستگاه حکومت را برای حضور در انبوه جمعیت مردم شکافت.۶. نه تنها سر جنبانان تشیع از سوی امام به سکوت و سازش تشویق نشدند. بلکه قراین حاکی از آن است که وضع جدید امام موجب دلگرمی آنان شد و شورشگرانی که بیشتر دوران های عمر خود را در کوه های صعب العبور و آبادی های دور دست و با سختی و دشواری می گذراندند با حمایت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند. هر ناسازگار و تند زبانی چون دعبل که هرگز به هیچ خلیفه و وزیر و امیری روی خوش نشان نداده و در دستگاه آنان رحل اقامت نیفکنده بود و هیچ کس از سر جنبانان خلافت را تیزی زبان او مصون نمانده بود و به همین دلیل همیشه مورد تعقیب و تفتیش دستگاه های دولتی به سر می برد و سالیان دراز، دار خود را بر دوش خود حمل می کرد و میان شهرها و آبادی ها سرگردان و فراری می گذرانید، توانست به حضور امام و مقتدای محبوب خود برسد و

معروف ترین و شیواترین قصیده خود را که ادعانامه ی نهضت نبوی بر ضد دستگاه های خلافت اموی و عباسی است برای آن حضرت بسراید و شعر او در زمانی کوتاه به همه ی اقطار عالم اسلام برسد، به طوری که در بازگشت از محضر امام آن را از زبان رئیس راهزنان میان راه می شنود.یک سال پس از ولایت عهدیاکنون بار دیگر نگاهی بر وضع کلی صحنه این نبرد پنهانی که مأمون آن را به ابتکار خود آراسته و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را با انگیزه هایی که اشاره شد به آن میدان کشانده بود می- افکنیم.یک سال پس از اعلام ولایت عهدی وضعیت چنین است:مأمون چه در متن فرمان ولایت عهدی و چه در گفته ها و اظهارات دیگر او را به فضل و تقوا و نسب رفیع و مقام علمی منیع ستوده است و او اکنون در چشم آن مردمی که برخی از او فقط نامی شنیده و حتی به همین اندازه هم او را نشناخته و شاید گروهی بغض او را همواره در دل پرورانده بودند، به عنوان یک چهره ی در خور تعظیم و تجلیل و یک انسان شایسته ی خلافت که از خلیفه به سال و علم و تقوا و خویشی با پیغمبر، بزرگ تر و شایسته تر است شناخته اند. مأمون نه تنها با حضور او نتوانسته معارضان شیعی خود را به خود خوشبین و دست و زبان تند آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد بلکه حتی علی بن موسی الرضا علیه السلام مایه ی ایمان و اطمینان و تقویت روحیه ی آنان نیز شده است در مدینه و مکه و دیگر اقطار مهم اسلامی نه فقط نام علی بن موسی علیه السلام به تهمت حرص به دنیا و عشق به مقام و منصب از رونق نیفتاده بلکه حشمت ظاهری بر عزت معنوی او افزوده شده و زبان ستایشگر پس از ده ها سال به فضل و رتبه ی معنوی پدران مظلوم و معصوم او گشوده شده است.کوتاه سخن آن که مأمون در این قمار بزرگ نه تنها چیزی به دست نیآورده که بسیاری چیزها را از دست داده و در انتظار است که بقیه را نیز از دست بدهد.مأمون در اندیشه ی قتل امام علیه السلاماینجا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و در صدد برآمد که خطای فاحش خود را جبران کند و خود را محتاج آن دید که پس از این همه سرمایه گذاری سرانجام برای مقابله با دشمنان آشتی ناپذیر دستگاه های خلافت یعنی ائمه اهل بیت علیه السلام به همان شیوه ای متوسل شود که همیشه گذشتگان ظالم و فاجر او متوسل شده بودند یعنی قتل.بدیهی است قتل امام هشتم پس از چنان موقعیتی ممتاز به آسانی میسور نبود.قراین نشان می دهد که مأمون پیش از اقدام قطعی خود برای به شهادت رساندن امام به کارهای دیگری دست زده است که شاید بتواند این آخرین علاج را آسان تر بکار برد. شایعه پراکندکنی و نقل سخنان دروغ از قول امام از جمله ی این تدابیر است. به گمان زیاد این که ناگهان در مرو شایع شد که علی بن موسی علیه السلام همه ی مردم را بردگان خود می داند، جز با دست اندر کاری عُمال مأمون ممکن نبود.هنگامی که ابی الصلت این خبر را برای امام آورد حضرت فرمود: «بارالها ای پدید آورنده ی آسمان - ها و زمین تو شاهدی که نه من و نه هیچ یک از پدرانم هرگز چنین سخنی نگفته ایم و این یکی از همان ستم هایی است که از سوی اینان به ما می شود».تشکیل مجالس مناظره با هر کسی که کمتر امیدی به غلبه او بر امام می رفت نیز از جمله ی همین تدابیر است. هنگامی که امام مناظره کنندگان ادیان و مذاهب مختلف را در بحث عمومی خود منکوب کرد و آوازه دانش و حجت قاطعش در همه جا پیچید، مأمون در صدد برآمد که هر متکلم و اهل مجادله ای را به مجلس مناظره با امام بکشاند، شاید یک نفر در این بین بتواند امام را مجاب کند.البته چنان که می دانیم هر چه تشکیل مناظرات ادامه می یافت قدرت علمی امام آشکارتر می شد و مأمون از تأثیر این وسیله نومیدتر.بنابر روایات، یک یا دو بار هم حضرت را در سرخس به زندان افکند، اما این شیوه ها هم نتیجه ای جز جلب اعتقاد همان دست اندرکاران را به رتبه ی معنوی امام به بار نیاورد، و مأمون درمانده تر و خشمگین تر شد. در آخر چاره ای جز آن نیافت که به دست خود و بدون هیچ گونه واسطه ای امام را مسموم کند و همین کار را کرد و در ماه صفر دویست و سه هجری یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و یک سال و اندی پس از صدور فرمان ولایت عهدی به نام آن حضرت، دست خود را به جنایت بزرگ و فراموشی نشدنی قتل امام آلود.این گذری بر یکی از فصل های عمده ی زندگی نامه ی سیاسی دویست و پنجاه ساله ی ائمه اهل بیت علیه السلام بود که امید است محققان و اندیشمندان و کاوشگران تاریخ قرن های اولیه اسلام، همت در تنقیح و تشریح و تحقیق هر چه بیشتر آن بگمارند.*. پیام رهبر معظم

انقلاب در نخستین کنگره ی جهانی امام رضا علیه السلام در سال ۱۳۶۳ به مناسبت گشایش دانشگاه اسلامی رضوی در مشهد، تاریخ انتشار ۱۳۶۵، مؤسسه ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مجموعه آثار.منبع: نشریه ی معارف

ویژگیهای مسئولان از دیدگاه امام صادق

(ع)پدید آورنده: عبدالکریم پاک نیا

طلیعه: ششمین پیشوای شیعیان جهان امام صادق(ع) در ۱۷ ربیع الاول سال ۸۳ هجری قمری در شهر مدینه به دنیا آمد. پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر(ع) و مادر ارجمندش ام فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است. نام مبارکش جعفر، کنیه اش ابو عبدالله و ابو اسماعیل، و القاب شریف

آن گرامی؛ صادق، صابر، فاضل و طاهر است.[۱]حضرت صادق(ع) امامت خود را همزمان با شهادت پدرش حضرت باقر(ع) از سال ۱۱۴ هجری قمری آغاز کرد و در عصر حکومت خلفای ستمگر اموی به ترتیب: هشام بن عبدالملک، ابراهیم بن ولید، مروان بن محمد و پس از انقراض سلسله امویان، در عصر عبدالله سفاح و منصور دوانیقی از خلفای عباسی، رهبری اهل ایمان را به عهده گرفت.آن پیشوای مذهب آزادگان، پس از انجام وظایف امامت، در سال ۱۴۸ هجری قمری در سن ۶۵ سالگی به دست منصور دوانیقی، دومین خلیفه عباسی مسموم شد و در مدینه منوره به شهادت رسید و پیکر مطهرش در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.آن رهبر فرزانه در طول ۳۴ سال امامت با برکت خویش، نقش ارزنده ای در گسترش فرهنگ متعالی اسلام ایفا کرد. در این فرصت به مناسبت شهادت آن گرامی، به برخی رهنمودهای رهبر دوراندیش مذهب جعفری در ارتباط با ویژگیهای مدیران دولت اسلامی می پردازیم.

عدالت محوریاز اوصافی که می توان برای یک مدیر مؤمن و شایسته مطرح کرد، اهتمام به عدالت اجتماعی و عدل محور بودن است. این واژه مقدس که در قرآن کریم و متون روایی اسلامی به طور گسترده، مطرح و بر فراگیر بودن آن تأکید شده است، مفهومی پربار، امیدآفرین و نشاط انگیز دارد.خداوند با تأکید فراوان به گسترش عدالت اجتماعی و سیاسی در لایه های گوناگون جامعه اسلامی عنایت ورزیده است و به اهل ایمان فرمان می دهد: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامینَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُون»؛[۲] «ای کسانی که ایمان آورده اید! برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید، مبادا دشمنی با گروهی، شما را به ترک عدالت [و انصاف] متمایل کند. عدالت پیشه کنید که به تقوا نزدیک است و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید با خبر است.»امام صادق(ع) درباره الگوی مدیران حکومت اسلامی، یعنی حضرت محمد(ص) می فرماید: «آن بزرگوار، چنان عدالت را در برنامه های مدیریتی خود به مرحله عمل درآورده بود که حتی لحظات خود را در جلسات عمومی در میان حاضران تقسیم می کرد و در نگاه خودش بین افراد، تبعیض قائل نبود.»[۳]رسول اکرم(ص) همواره می فرمود: «وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَیْنَکُم؛[۴] من مأمور شده ام که عدالت را میان شما برقرار سازم.»

قاطعیت در اجرای عدالتاساسا یک مدیر عادل، همزمان با اجرای عدالت در تمام ابعاد آن، ناچار است برای اجرای عدالت با مفسدان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مروجان فساد، فحشا و بی بندوباری، بر هم زنندگان عزت و استقلال کشور و سایر موانع عدالت مقابله کند.امام ششم در این باره فرمود: «لَا یُقِیمُ النَّاسَ إِلَّا السَّیْفُ؛[۵] تنها شمشیر، مردم را استوار می گرداند.»آری در سایه مدیریت مدیران عدالت محور، باید اهل تقوا و انسانهای پاکدامن، در آسایش زندگی کنند و خائنان و افراد آلوده دامن در هراس به سر برند. به همین سبب، صادق آل محمد(ع) می فرماید: «حَدٌّ یُقَامُ لِلَّهِ فِی الْأَرْضِ أَفْضَلُ مِنْ مَطَرِ أَرْبَعِینَ صَبَاحاً؛[۶] اجرای یک مورد حد برای خدا در زمین بهتر از باریدن چهل روز باران خواهد بود.»در اینجا شایسته است که آن سخن تاریخی از مولای

عدالت پیشگان را به یاد آ وریم که به عبیدالله بن عباس یکی از مدیران حکومت علوی، که از جاده صداقت و عدالت خارج شده و به بیت المال خیانت کرده بود عتاب کرد و در آخر فرمود: «وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ فِعْلِكَ الَّذِى فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِى هَوَادَةٌ وَ لَا ظَفِرَا مِنِّى بِإِرَادَةٍ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُمَا؛[۷] به خدا سوگند! اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو نمی رسیدند تا آنکه حق را از آنان باز پس ستانم.»

اشتیاق به خدمتدولتمردان پیرو مذهب جعفری(ع) همواره خود را در مقابل مشکلات مردم، مسئول می دانند و برای رفع نیازها و گرفتاریهای اهل ایمان با تمام وجود اقدام می کنند.آنان ریاست و منصب دولتی را هرگز به عنوان یک طعمه چرب و نرم حساب نمی کنند؛ بلکه فرصت و وسیله ای برای احقاق حقوق محرومان و مستضعفان جامعه می شمارند و تلاش می کنند تا زمانی که مشکل برادر دینی و ایمانی خود را حل نکرده اند، به آسایش و راحتی خود نیندیشند.دولتمردان و مدیرانی که کانون مهر و محبت و رحمت اند و با گشاده رویی و اشتیاق تمام به خدمت مردم می پردازند، در قلب جامعه و در دل انسانها جای دارند.یک کارگزار و مدیر با ایمان در جامعه اسلامی، این نوای ملکوتی ششمین پیشوای شیعیان جهان را با گوش جال می شنود و نصب العین خود قرار می دهد که: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ نَفَّسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً وَ هُوَ مُعْسِرٌ يَسَّرَ اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَهُ فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَنْ سَتَرَ عَلَى مُؤْمِنٍ عَوْرَةً يَخَافُهَا سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبْعِينَ عَوْرَةً مِنْ عَوْرَاتِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ فِى عَوْنِ الْمُؤْمِنِ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُ فِى عَوْنِ أَخِيهِ فَانْتَفِعُوا بِالْعِظَةِ وَ ارْغَبُوا فِى الْخَيْرِ؛[۸] هر مؤمنی گرفتاری مؤمنی در سختی افتاده را برطرف کند، خداوند حوایج دنیا و آخرتش را آسان می گرداند و هر مؤمنی عیب مؤمنی را بپوشاند که [آن مؤمن] از آن می ترسد، خداوند ۷۰ عیب دنیوی و اخروی او را می پوشاند و تا زمانی که مؤمن در جهت یاری به برادرش باشد، خداوند او را یاری می کند. پس بوسیله موعظه و پند سود ببرید و در کار خیر رغبت داشته باشید.»دولتمردان و مدیرانی که کانون مهر و محبت و رحمت اند و با گشاده رویی و اشتیاق تمام به خدمت مردم می پردازند، در قلب جامعه و در دل انسانها جای دارند. آنان با عمل پسندیده خود در روح و جان مردم نفوذ می کنند و پیوسته بر اثر لطف الهی از پشتیبانی مردم برخوردارند و عزت و احترام خواهند داشت.امام صادق(ع) در پیام ارزشمندی به مدیران و آحاد جامعه اسلامی چنین توصیه فرمود: «يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الِاجْتِهَادُ فِى التَّوَاصُلِ وَ التَّعَاوُنُ عَلَى التَّعَاطُفِ وَ الْمُوَاسَاةُ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ وَ تَعَاطُفُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رُحَمَاءُ بَيْنَهُم؛[۹] بر مسلمانان شایسته است که در پیوستن کوشش کنند و در مهرورزی و عطوفت نسبت به یکدیگر مشارک و همکاری کرده و مواسات نسبت به حاجتمندان داشته باشند. و عطوفت آنان نسبت به هم به گونه ای باشد که خداوند در قرآن شما را به آن امر کرد و فرمود: مؤمنین با همدیگر مهربانند. »در حقیقت، خدمت به برادران دینی بالاترین عبادتی است که هیچ امر خیری به درجه آن نمی رسد. آن گرامی فرمود: «خداوند متعال به چیزی همانند گام برداشتن در راه خدمت و نیکی به برادران دینی عبادت نشده است.»[۱۰]ساده زیستی و اجتناب از اشرافی گریمدیران شایسته در حکومت اسلامی، ساده زیستی را یک خصلت خداپسندانه و باعث رسیدن به کمالات روح و ارتقای کیفی در انجام کارهای جامعه و خدمت به مردم می دانند.آنان همواره این اندیشه خداپسندانه را در ذهن خود می پرورانند که مهم ترین راز و رمز توفیق رسول گرامی اسلام(ص) و ائمه هدی: در جذب دلهای مشتاق سعادت، خصلت ساده زیستی و تواضع در برخورد با مردم بوده است.آنان می دانند که: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ عَلَى أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُه؛[۱۱] خداوند بزرگ بر پیشوایان عادل واجب کرده است که خود را با مردم ناتوان برابر قرار دهند تا تنگدستی، فرد مستمند را به طغیان و سرکشی وادار نکند.»امام صادق(ع) دلدادگان به مظاهر دنیوی را مذمت کرد و فرمود: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ عَبَدَ الدِّينَارَ وَ الدِّرْهَم؛[۱۲] مشمول لعن و غضب خداست، کسی که بنده درهم و دینار باشد.»از اوصافی که می توان برای یک مدیر مؤمن و شایسته مطرح کرد، اهتمام به عدالت اجتماعی و عدل محور بودن است. این واژه مقدس که در قرآن کریم و متون روایی اسلامی به طور گسترده، مطرح و بر فراگیر بودن آن تأکید شده است، مفهومی پربار، امیدآفرین و نشاط انگیز دارد.آن گرامی درباره ضرورت زندگی ساده و بی

آلایش مدیران و رهبران جامعه اسلامی می فرمود: «فَإِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ أَنِّی وَاجِدٌ أَنْ أَطْعِمَهُمُ الْحِنْطَهَٔ عَلَی وَجْهِهَا وَ لَکِنِّی أُحِبُّ أَنْ یَرَانِیَ اللَّهُ قَدْ أَحْسَنْتُ تَقْدِیرَ الْمَعِیشَهِٔ؛[۱۳] خدا می داند که من می توانم خانواده ام را با خرمای خوب اطعام نمایم [و به بهترین صورت زندگی کنم]؛ اما دوست دارم خداوند مرا در حال برنامه ریزی صحیح زندگی ببیند.»آری دلبستگی به دنیا علاوه بر اینکه مانع کمال انسان و باعث بدبینی عموم مردم است؛ باعث می شود تا یک مدیر در لذتهای زودگر دنیا غوطه ور شود و از نوع محرومیتهای طبقات نیازمند جامعه غافل باشد.کارگزاران پیرو اهل بیت: هرگز این سخن گهربار امام صادق(ع) را فراموش نمی کنند که فرمود: «إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تُجَاوِرَ الْجَلِیلَ فِی دَارِهِ وَ تَسْکُنَ الْفِرْدَوْسَ فِی جِوَارِهِ فَلْتَهُنْ عَلَیْکَ الدُّنْیَا وَ اجْعَلِ الْمَوْتَ نُصْبَ عَیْنِکَ وَ لَا تَدَّخِرْ شَیْئاً لِغَدٍ وَ اعْلَمْ أَنَّ لَکَ مَا قَدَّمْتَ وَ عَلَیْکَ مَا أَخَّرْتَ؛[۱۴] اگر دوست داری که در درگاه الهی با خدا همنشین شوی و در بهشت در جوار حضرت باریتعالی مسکن گزینی، باید دنیا [و مظاهر فریبنده آن] در نظر تو پست و خوار باشد. مرگ را نصب العین خود قرار بده [و برای خود در این دنیا] چیزی ذخیره نکن و بدان آنچه قبلاً از اعمال نیک در این دنیا برای جهان آخرت تقدیم داشته ای به حال تو سودمند خواهد بود و از کارهای نیک که انجام آنها را به تأخیر انداخته ای ضرر خواهی کرد.»از منظر امام صادق(ع) یک مسلمان با ایمان با زندگی ساده ، بی پیرایه و دل کندن از علایق دنیوی و زرق و برق آن، سعادت خود را در هر دو جهان تضمین می کند.امام خمینی۱ درباره ضرورت ساده زیستی مسئولان حکومتی می فرمود: مصیبتهایی که ملتها می کشند از این است که متصدیان امورشان از قشر مرفه و از اشراف و اعیان جامعه، در پی این هستند که ثروتشان را زیاد کنند.[۱۵]مدیران شایسته در حکومت اسلامی، ساده زیستی را یک خصلت خداپسندانه و باعث رسیدن به کمالات روح و ارتقای کیفی در انجام کارهای جامعه و خدمت به مردم می دانند.آن بزرگوار در فراز دیگری از سخنانش خطاب به دولتمردان و روحانیان صاحب منصب کشور می فرماید: «اگر روزی از نظر زندگی از مردم عادی بالاتر رفتید بدانید که دیر یا زود مطرود می شوید.»[۱۶]«شما گمان نکنید اگر با چندین اتومبیل بیرون بیایید وجهه تان نزد مردم بزرگ می شود. آن چیزی که مردم به آن توجه دارند و موافق مذاق عامه است این است که زندگی شما ساده باشد؛ همان گونه که سران اسلام و پیغمبر اسلام(ص) و امیر مومنان(ع) و ائمه ما: زندگی شان ساده و عادی بود؛ بلکه پایین تر از عادی.»[۱۷]

امانتداری و صداقتاز مهم ترین نیازهای عصر ما میان آحاد جامعه به ویژه متولیان امور حکومتی، تقویت و ترویج خصلتهای زیبای امانتداری و راستگویی است؛ زیرا فراگیر شدن پدیده دروغ، خیانت، دورویی و نفاق آثار و تبعات منفی و ناشایستی در جامعه دارد و لازم است که در عزل و نصبهای مدیران، این ویژگیها با کمال جدیت پیگیری، و تشویق و تنبیه افراد به طور شفاف با این معیارهای پسندیده انجام شود.باید افراد چاپلوس، دروغگو و خیانت پیشه طرد، و انسانهای امین و درستکار شناسایی شوند و در مصدر امور قرار بگیرند. آشکار کردن آثار و برکات امانتداری و صداقت، آموزش عملی و تشویق انسانهای امین و صادق، و معرفی الگوهای پاکدامنی و راستی، مهم ترین نیاز جامعه به ویژه در سطح مدیران است.امام صادق(ع) در بیان معیار انتخاب افراد می فرماید: «لَا تَغْتَرُّوا بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا بِصِیَامِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ رُبَّمَا لَهِجَ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ حَتَّی لَوْ تَرَکَهُ اسْتَوْحَشَ وَ لَکِنِ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِیثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَهِٔ؛[۱۸] به نماز و روزه افراد فریفته نشوید؛ چه بسا که شخصی به نماز و روزه عادت کرده و ترک آن برایش وحشت آور و آزار دهنده است؛ بلکه آنها را در مقام راستگویی و امانتداری آزمایش کنید.»پستهای دولتی در حکومت اسلامی، امانتهایی بس حساس و ارزشمندند و خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِه»؛[۱۹] «خداوند متعال به شما فرمان می دهد که امانتها را به اهلش بسپارید.»بنابراین ویژگی امانتداری و راستگویی باید در اوصاف مدیران جامعه اسلامی با تمام وجود، دنبال، و منصبهای حکومتی به عنوان امانتهایی گرانسنگ به اهلش واگذار شود.امام صادق(ع) درباره انتخاب علی(ع) به عنوان جانشین رسول خدا(ص) و پیشوایی امت اسلام به این دو صفت اشاره می کند و به یار وفادارش عبدالله بن ابی یعفور پیام می دهد که ای عبدالله! جعفر بن محمد به تو سلام می رساند و یادآور می شود: «أُنْظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ علی(ع) عِنْدَ رَسُولِ

اللَّهِ۹ فَالْزَمْهُ فَإِنَّ علی(ع) إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ۹ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛[۲۰] به ویژگیهای علی(ع) در نزد رسول خدا(ص) بنگر و به آنها ملتزم شو! براستی علی(ع) به وسیله راستگویی و امانتداری به آن ویژگیها در نزد پیامبر(ص) رسید.»امام صادق(ع) در گفتاری چنین هشدار می دهد: «لاـ تَنْظُرُوا اِلی کَثْرَةِ صَلاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ کَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنْطَنَتِهِمْ بِاللَّیْلِ اُنْظُرُوا اِلی صِدْقِ الحَدیثِ وَ أداءِ الاَمَانَةِ؛ نگاه نکنید به بسیاری نماز و روزه و حج و کارهای نیک و دعا و زمزمه های شبانه افراد! نگاه کنید به راستگویی و امانتداری مردم.» [۲۱]از منظر پیشوای صادق(ع) امانتداری، ۳ مرحله دارد و کسی را نمی توان امین به حساب آورد؛ مگر اینکه در این ۳ مرحله، امانتداری خود را اثبات کند: در حفظ اموال، حفظ اسرار و رازهای پنهانی و پاسداری از ناموس مردم. اگر فردی ۲ مورد را رعایت کند؛ اما در یکی دیگر از عهده برنیاید، امین نخواهد بود.آن حضرت در این باره فرمود: «لَا یَکُونُ الْأَمِینُ أَمِیناً حَتَّی یُؤْتَمَنَ عَلَی ثَلَاثَةٍ فَیُؤَدِّیَهَا عَلَی الْأَمْوَالِ وَ الْأَسْرَارِ وَ الْفُرُوجِ وَ إِنْ حَفِظَ اثْنَیْنِ وَ ضَیَّعَ وَاحِدَةً فَلَیْسَ بِأَمِینٍ؛[۲۲] شخص را نمی توان امین به حساب آورد مگر آن که در سه چیز امانتداری خود را انجام دهد: بر اموال، اسرار و ناموس [مردم]. و اگر دوتای اینها را حافظ باشد و یکی را ضایع کند، امین نیست.»حسن خلق، استقامت و پایداری، عظمت نفس، ولایت پذیری، شهرت گریزی، اجتناب از اعمال ریایی، رسیدگی به خانواده، رعایت ادب در معاشرت با افراد، دوری از مجالس گناه، تلاوت قرآن و استفاده از فرصتها از دیگر ویژگیهای شیعیان، خدمتگزاران و مسئولان جامعه اسلامی از منظر امام صادق(ع) است.

پی نوشت ها:[۱]. کشف الغمة، علی بن عیسی اربلی، مکتبة بنی هاشم، تبریز، ج۲، ص۱۵۴.[۲]. مائده/۸.[۳]. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، مؤسسه آل البیت:، ج۲۸، ص۱۲.[۴]. شوری/۱۵.[۵]. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار الکتب الاسلامیة، ج۵، ص۲.[۶]. وسائل الشیعة، ج۲۸، ص۱۳.[۷]. نهج البلاغه، نشر ائمه، نامه۴۱.[۸]. الکافی، باب تفریج کرب المؤمن، ح۵.[۹]. همان، ج۲، ص۱۷۵، باب التراحم و التعاطف، ح۴.[۱۰]. الف حدیث فی المؤمن، ص۱۲۸.[۱۱]. الکافی، ج۱، ص۴۱۱.[۱۲]. همان، ج۲، ص۲۷۰، باب الذنوب، ح۹.[۱۳]. همان، ج۵، ص۱۶۶.[۱۴]. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، نشر جامعه مدرسین، ص۳۰۴ و بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفا، ج۷۵، ص۲۸۱.[۱۵]. صحیفه امام، مجموعهٔ آثار امام خمینی(ره)، نشر مؤسسهٔ تنظیم آثار امام(ره)، تهران، ۱۳۷۹، ج۱۶، ص۴۴۳.[۱۶]. همان، ج۱۷، ص۴۵۳.[۱۷]. همان، ج۱۹، ص۳۱۸.[۱۸]. الکافی، ج۲، ص۱۰۴.[۱۹]. نساء/۸.[۲۰]. جامع الأخبار، تاج الدین شعیری، نشر رضی، قم، ص۱۰۰، فصل ۵۶ و امالی، صدوق، نشر کتابخانه اسلامیه، ص۳۰۳، مجلس ۵۰.[۲۱]. الکافی، ج۲، ص۱۰۴، باب الصدق و اداء الامانة، ح۵.[۲۲]. مستدرک سفینة البحار، علی نمازی شاهرودی، نشر اسلامی، ج۱، ص۲۲۳ و بحار الانوار، ج۷۵، ص۲۲۹.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بندهای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن

خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹